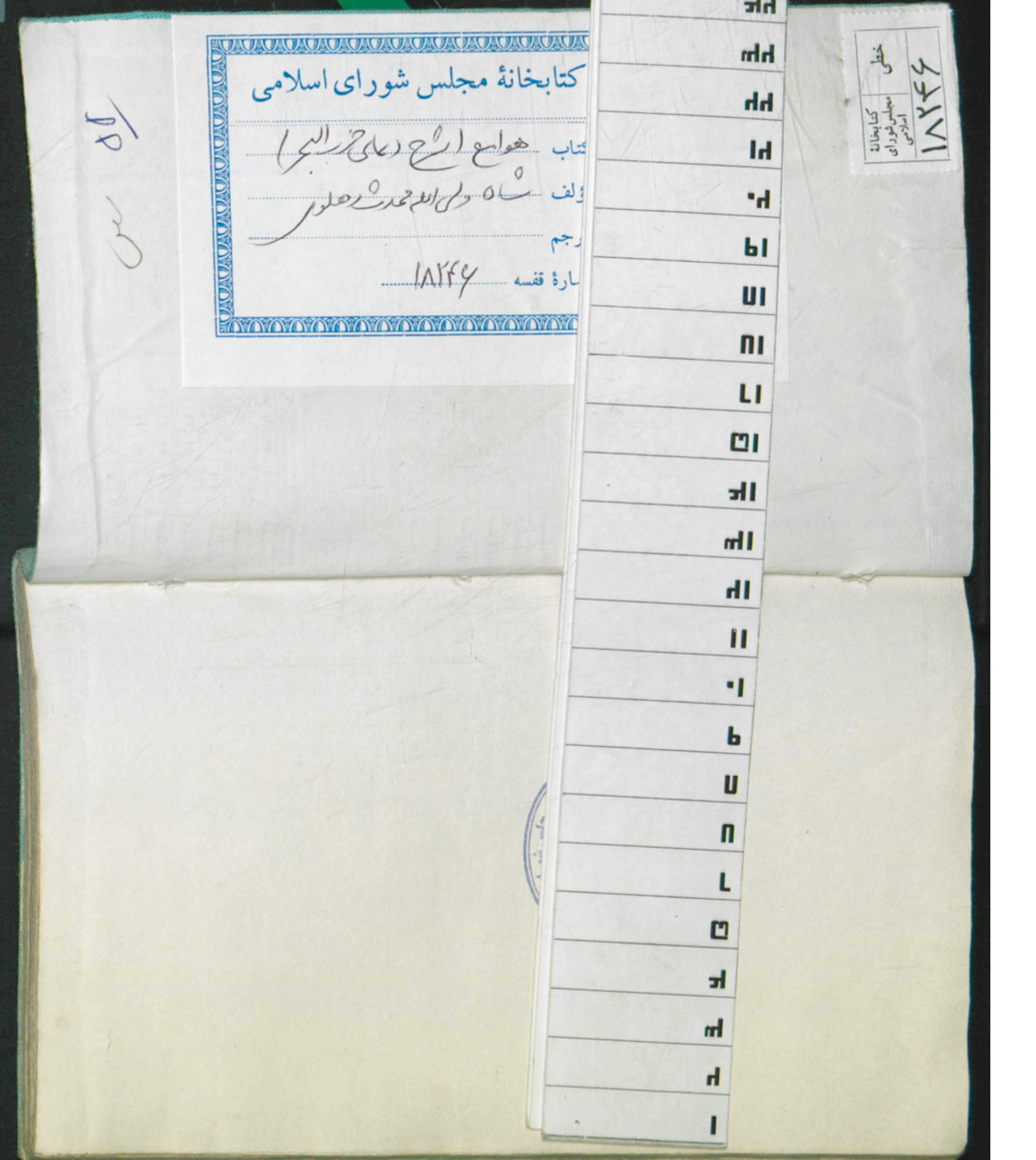
۷۸۶

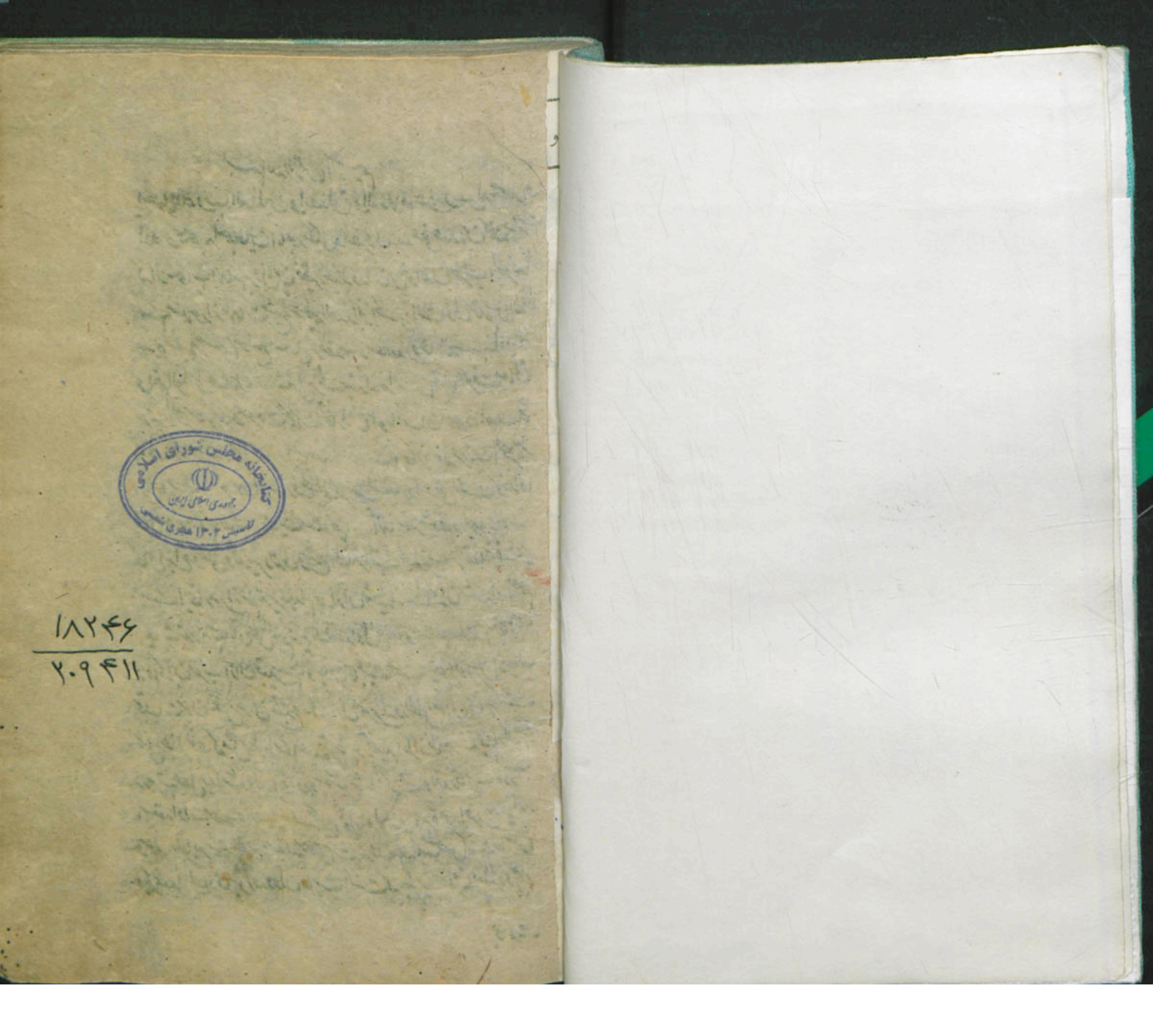
شرح فارسی حزب البحر قلمی
مصنفهٔ شاه ولی الله محدث
دهلوی

آقای سلطانی
۸۵/۱۲/۲۴


کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
کتاب هوامع شرح حزب البحر
ولف شاه ولی الله محدث دهلوی
رجم
ارهٔ قفسه ۱۸۲۴۶
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
خطی
۱۸۲۴۶



کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
کتاب هوامع الشرح دعای حزب البحر
مؤلف شاه ولی الله محدث دهلوی
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۸۲۴۶
جمهوری اسلامی ایران
شماره ثبت کتاب
۲۰۹۴۱۱
خطی
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
۱۸۲۴۶
کتابخانه مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
تاسیس ۱۳۰۲ هجری شمسی


کتابخانه مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
تاسیس ۱۳۰۲ هجری شمسی
۱۸۲۴۶
۲۰۹۴۱۱

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی رسوله محمد و آله وصحبه اجمعین اما بعد میگوید فقیر ولی الله عفی عنه این کلمهٔ چند که از سحاب الهام بر دل این فقیر ریخته در اثنای خواندن حزب البحر که دعائیست مشهور از ملهمات شیخ عظیم القدر ابو الحسن الشاذلی قدس الله سره مسمی بسواطع مشتمل بر مقدمه و مقصد و خاتمه حسبنا الله ونعم الوکیل

مقدمه مشتمل بر نکتهٔ چند که بدانستن آنها معرفت معانی حزب البحر خصوصا و معرفت کلمات عارفین عموما آسان شود

لمعه اولی در معرفت کمال تدبیر و ابتنای لمیه استجابت دعا کرده که حزب البحر نیز از الجمله است واضح شود از معارف عظیمه که شعب بسیار دارد یکی آنست که خدای تعالی هر چند کمالات لا نهایت است کلیات آنها منحصر میشود در چهار نوع کمال ابداع و خلق و تدبیر و تدلی و شرح این مراتب بعد از سر تصانیف باید جست اینجا رمزی از علم تدبیر بیاریم بعد از آن شعبه از تدلی که آن شعبه از اعظم شعبات تدلی است بآن ملحق کنیم زیرا که قصد اول اینجا دو چیز است لمیه استجابت دعا که این حزب از آن قبیلست و بیان قابلیت همت شیخ ابو الحسن از میان تجلیات چون نفس رحمانی مبدع شد اول چیزی که در نفس رحمانی ظاهر گشت تجلی اعظم بود که مثل خطوط شعاعیه قرص خور در جمیع اطراف ظاهر شد بعد از آن هر جزو در مرتبهٔ عقل پیدا شده بعد اینجا در و منعکس شدن گرفت و بقدر قابلیت ماده بسبب استعدادات متعدده آن صور منعکسه بجمیع قواها و لوازمها مرة بعد اخری بر آمد و چون طبایع شتی علویه و سفلیه متحقق شدند این همه یک شخص گشته حاجتی دیگر نمبدأ المبادی پیش آوردند و آن حاجت آنست که همه این حقایق متکثره واحد

بوحدت

واحاله و تقریبا بین التضاد الفاش التصرف مینمایند و بظاهر منسوب می کردد باین نفس خیال کنید که کسی زراعت میکند و او را زارع میگویند زمین پاک بالطبع منبت گیاه است و بذر بذات خود تولید مثل خود و تولید او خوانا ان و آب بالخاصیه رویانندهٔ نبات این بیچاره چه کرد که او را زارع گویند آری تقریب بعض شروط وجود مراد میکنند و بهمین قدر نام زراعت جاری میگردد و بر همین صورت جمیع تاثیرات عالم را قیاس باید کرد خاصیت طبایع متحقق است و نور تدبیر در میان ورشتهٔ تاثیر قدرت وجوبیه همه را کردن بسته قال الله تعالی افرایتم ما تحرثون ءانتم تزرعونه ام نحن الزارعون و در ذکر حراثت در فعل انسان و زراعت در فعل الهی نکتهٔ الیست بس دقیق فتدبر قصه مختصر نفس صاحب ارشاد مثل ماهی در ریگ افتاده بخود در خود می طپد و از مبدأ فیاض بلسان حال طلب تسخیر میناید و کاری لجاج قوم نیز تاکید آن طلب میکنند و آن حال در نشاه مقال ظل خود میفرستد بلسان عجز میگوید فثبتنا وانصرنا و سخر لنا هذا البحر الخ هر نشاه کلیه در ذات خود تجربت از جهة اتباع و جمیع افراد مختلفه الذات رو در طلب تسخیر بابیه بنایه تعمیم میکند که سخر لنا کل بحر و سخر لنا کل شیء و از الجمله دعا بر بدیست بر منکران و منافقان طریقه خود و دعای نیک برای مخلصان خود و آنانکه تهذیب او مهذب شده اند که الشیخ فی قومه کالنبی فی امته چون خدای تعالی او را از ورثة الانبیا برای ارشاد خلق انتخاب فرماید در دل او داعیهٔ ارشاد فرو میریزد و لسعی او طریقه برپا میکند و خانواده بروی مجتمع میگرداند و آنرا که مهذب شود بطریقه او و نصوحیت و نیکخواهی کند بنسبت او منصور و معان و موفق میسازند و هر که منکر و معاند طریقه او یا منافق و حاسد که شکوک و شبهات بهم رساند مخذول و سرگشته و از کار مانده می گرداند گاه باشد که این معنی در لوح ذهن او مشبح شود و وی موافق مجری عادت الله از وی طلب دعا کنند بکیا ره در مقابله اعدا طریقه پای همت بر زمین محکم کرده

بیخ آیة از قرآن که بذکر نزول قرآن حکیم است بر افضل انبیا و رسوخ او در رسالت
و هدایت صراط مستقیم و منشعب بودن آن انزال و ارسال از عزت الهی و رحمت
نامتناهی بجهت مصلحت راه نمودن قومی که در بادیهٔ ضلال و غفلت افتاده اند
و بقوت خود نمیتوانند از آن مهلکه خلاص شد می خوانند و بطریق مقابله
معامله خود و قوم خود مستحضر میسازد بعد از آن همت بر تشویش الجماعه و کردن
ایشان را با غلال خذلان الهی بستن و چشم و گوش و دل ایشان از مکاید
که بر نسبت این ولی اندیشند بیکار ساختن و چون در معارضه آیند روی
ایشان بشکل بد شدن و غبار ذل و حقارت بر روی ایشان نشستن می
نگارد و برای جمعی از اهل طریقه خود که در میان خود ما نزاع کرده میخواهند که رونق
طریقهٔ او را ببرند ترک بغی و طغیان یکبار دیگر مسالت مینماید پس تلاوت
میکنند یس والقرآن الحکیم الخ و بار دیگر مخلصان و اتباع خود را در ضمن
خود حمایت گیرد و ایشان را در حمایت خود آورده بنیابت ایشان تضرع و ابتهال
می ورزد و بکلم جوامع صلاح دین و دنیا برای ایشان بجهت همت استدعا
مینماید میگوید انصرنا فانك خیر الناصرین الخ اهدنا الله در مسئله دعا و التجا در
امور طاریه بر ایشان مختلف شده اند بر سه مذهب معتقدیان اکثر جمیع همت
نموده اند بر یاکرد مدبر السموات والارض و اثبات قدرت کاملهٔ او و تعظیم
تمام او و هنوز سر قدر و اضمحلال حوادث در نقطهٔ قدیمهٔ ازلیه بر ایشان علی
وجهها منکشف نشده در سوال مبالغه مینمایند و برای هر حاجت روی همت
بجانب غیب بر میدارند و الحاح را از حد میگذرانند و طائفه متوسط سر قدر
بر ایشان منکشف میشود و کثرت حوادث را برشتهای وجوب مربوط می بینند
و بآن رشتها ترتیبها همه کشته واحد گشته لازم ماهیت وجود مطلق و مقتضای
مختوم طبیعت کلیه میدانند گویا یک نقطهٔ بسیطه برخود بالیده یک کرهٔ عظیمه

مبدا

مبدا شده و منطقه و محور و قطبین بطریق وجوب از طبیعت کره بر روی کار آمد و طبیعت
آن کره حرکت خاصه را طلب داشت و آن حرکات مختلفه بوحدت نوعیه یکی شده
بمقتضای جبلهٔ او آمد لاجرم از دعا باز کشیدند و بهمین نکته آرمیدند که حسبی من
سوالی علمه بحالی و خاصة الخاصة باین علم تفصیلی مشرف شدند که معلول را لابدست از
علة تامه و آن در حق حادث جز امور متعدده نمیتواند شد بعضی از آن قبیل کامر ارضی
باختیارات ذوات الانفس ملقب میکنند و بعضی خواص طبیعیه اگر چه سطوت وجوب
در حقیقت امر همه را یکسان شامل شده این اختیارها انجلابست صرف از مبدأ
فیاض بطریق وجوب بر آمده گویا در خود بعیده کره خورد ها جس و داعیهٔ وارده
متشکل شده است مانند حبابی که از دریا جوشیده باشد یا ژاله یا یخ یا برف که قطعه
از آب منجمد گشته نام دیگر گرفته همان وجوب حقیقی است که از میان من و تو سر
بر آورده بعزم و اراده مسمی گشته اگر چه باصطلاح اهل حق حواله آن با فراد انسان واقع
است و اما نیدا عیه و همت و مسالت جزو هزار مست از علت تامه عارف محقق
چون علیه مسالت و عزیمت خود باین نحو ملاحظه مینماید در این باب خوض میکند
لیکن الفای حق او جهت ضیق نشاه بشر نمیتواند شد الا وقتی که از این تحقیق بوجه
من الوجوه نسیان ورزند و دلیرانه بخود نسبت کنند لاجرم جمع کردند در سر قدر و
مسئله الحاح لهذا عارف محقق ابتدا میکند بحوالهٔ جمیع مقاصد و مطالب بربوبیت
اولی و علم واجب بعد از آن فرو می آید و الفای حق الحاح در سوال میکند پس در اول
مبحث میگوید یا علی یا عظیم بالجمله اینست هیاکل نه کانه که امهات جزئیات
التماست شیخ را استعداد اجمال حاصل بود که این بند مقام را بتفصیل لایق شرح دهد
[...] خاطرش نمیشد ناگهان از غیب بروز ریختند مثل متاعی که الخیه در نقطه
[...] و التفات نداشت الخ و اضح شد از جهة ظهور استعداد کامن بسببی از اسباب
غیبیه مثل تعطیل حواس و هیئات فلکیه و گشتن روی مرآت نفس بان حقایق و واقعات

که معراج روحانیه عارف شد همانا ست که استعداد کامل طائفه از معارف و مقامات
را مشتمل بود لیکن بعلم تفصیلی بمنید النسبت و همت او باستقلال متوجه آن جانب نمیگشت
ناگهان حادثه سلسله جنبان شد و اسباب خفیه جالب فیض مبدا آمد و آن همه
بظهور رسید والله اعلم بحقیقة الحال هذا معنی ساد سر در حادثه که بحسب تدبیر
ظاهر سلسله جنبان گشته برای نزول الهام این دعا بر نفس شیخ ابوالحسن شاذلی
در اینجا واضح شود که هیاکل کلیه علوم و فیوض الهیه چه قسم برنگ اسباب نزول
رنگین می‌شود و علوم آن علوم بحسب تشخص و تقید مبدل میگردد و لباس مستنکر
ملبوس شده از نظر نامحرمان مستور میگردد مرد تیزبین بالمقایسه سر تشخص علوم حمسه
قرآن در مقابله شبهات عرب و عادات ایشان میتواند این نکته را منتج ساخت
ثقات نقل کرده اند که شیخ ابوالحسن شاذلی در قاهره بود ایام حج نزدیک رسیده
در آن حالت یاران خود را فرمود که از جانب غیب اشاره رفته است با آنکه امسال حج
گذاریم مرکب طلب کنید یاران هر چند طلب کردند نیافتند الا مرکب پیری نصرانی بر
همان مرکب سوار شدند چون بادبان برداشتند و از عمارات قاهره گذشته شد باد
مخالف وزیدن گرفت و یک جمعه نزدیک قاهره بوجهی که جبال قاهره بنظر می آمد توقف
افتاد منکران زبان طعن کشادند که شیخ میگوید که مرا اشارت حج شده است حال آنکه وقت
نزدیک رسید و ما اینجا در باد مخالف افتاده ایم این معنی سبب قلق خاطر شیخ شد لیکن
بقوه ظرافت آن را فرو میخورد اتفاقا شیخ در قیلوله بود که باین دعا ملهم شد از
خواب بیدار گشت و این دعا خواندن گرفت و رئیس مرکب را طلب کرد و گفت علی
برکة الله بادبان بردار گفت اگر برداریم همین ساعت باد بر روی ما زند و ما را
بقاهره رساند شیخ گفت وسوسه را اینجا راه مده و هر چه میگویم بعمل آر عجیب
صنع الهی تماشا کن بادبان برداشتند همان بود که وزیدن باد موافق بقوت تمام
همان تا آنکه رسنی که کشتی را بآن میخ بسته بودند نتوانستند گشاد آنرا بریدند و بسرعت

قصه نقل مصرع شیخ ابوالحسن صاحب رحمة الله علیه ... و کشتی ... رسیده ... نصرانی ... مسلمان شدند

هر چه تمامتر مصحوب عافیت و سیر و سلامت بمقصد مبارک رسیدند پسران پیر نصرانی
مسلمان شدند و آن پیر نصرانی آزرده خاطر گشت شبانگاه بخواب دید که شیخ با جماعه
عظیم به بهشت میرود و فرزندان او همراه شیخ میروند خواست که در پی فرزندان خود
رود و ملائکه زجر کردند که تو از اهل دین ایشان نیستی با ایشان چه کار داری وقت صبح
هدایت الهی دستگیر او شد کلمه اسلام خواند و رفته رفته کار بجائی رسید که صاحب
مقامات عالیه گشت و اهل آن ناحیه باو تقرب میجستند آن هیاکل کلیه التی برنگ این
حادثه رنگین شد و بعوارض مناسبه آن متشخص گشت در اول کلام علم الهی و کلام ربانی او
را یاد کرد آنگاه بسبب قلقی که مشوش دل او بود عصمت طلب نمود و از انکار منکران شکایت
گونه ظاهر ساخت و تثبیت از قلق و غلبه بر آن منکران بظهور تسخیر بحر درخواست نمود
آنگاه بلفظ فثبتنا وانصرنا تفصیل داد که انصرنا فانک خیر الناصرین الخ و باد موافق
خواست و سیر درین حالت و سائر حالات سوال کرد آنگاه آیتی چند از اول یس که برای
دفع قلق و رجف قلب مجرب است تلاوت نمود بعد از آن آیتی چند که در دفع اعدا و اسکات
ایشان تاثیر دارد خواند آنگاه اول سوره غافر که بجهت حفظ مجرب است تلاوت کرد و حفظ
نمود را از جمیع شرور ظاهر و باطن استدعا نمود انسب معنی که اهل ظاهر بعلوم شریعت واقف
باشند و اعمال تصریفیه را نیز دانسته اند از بیند عامیتوانند فهمید و فرقی در معانی که در
نکته سابقه تقریر کردیم و معانی که اینجا تقریر نمودیم واضح است و همان است تنکر و تشخص و
تعین عمومات بسبب رنگ حادثه که سبب نزول آن علوم گردد والله اعلم هذا معنی سابعه
در بیان توحید یکی از مشخصات که بیان هیاکل کلیه لاحق شده است از جهت قوت سیارات
که در نفس عارف مستتر باشند و از اینجا واضح شود که استتار قوی سیارات در نفوس بشر
و انتساب بعضی اشیاء و اوقات ببعضی سیارات پیش جمهور اهل وجدان مسلم است لهذا
در اعمال تصریفیه رعایت آنها میکنند هر چند در شریعت نفی و اثباتی برای آن حاصل
نشد و اینجا روشن شود که اکثر کرامات ولی و علوم وجدانیه وی بقدر کوکب مستتر او خواهد

بلا حیثا که امهات سفلیه در نفس موالید تاثیر دارد که بنو آدم علی قلب فلک منهم الاحمر
ومنهم الاسود وهمچنان آبای علویه نیز تاثیر دارند لیکن تاثیر اینها مستتر و دقیق است
مشابه لبایه شخص در زمانی یا صورت رائی در مرآت سایه بنوعی از مناسبت با شخص
رائی دارد لهذا اسرو دوست و دوبار او ظاهر خواهد شد و صورت مرآت با رائی
رابطه دارد لهذا صورت زید از صورت عمرو حمار خواهد بود هرچند تغییر و تحدیب
مرآت و صقالت و صدا آن و صغر و کبر آن اختلاف فیها ظاهر خواهد ساخت و اصل
در انتساب منسوبات بکواکب خویش حکم طبیعه کلیه است که لم و لا فلم را گنجایش
نیست صورت منکشف حجر در لوح خیال الف ان بحجر که مختص تخت و صورت منکشف
شجر بشجر و نار بحرارت و آب ببرودت که رابطه داد صفرا میراث نار و
بلغم میراث آب که مقرر بنصوص اند اینهمه نیز یک طبیعه کلیه است که نفس رحمانی حمد آن
کرد و در جزئیات خود بکار برد بالجمله باعتبار علوم وجدانیه شکی نماند در آنکه چون نفس
کلیه نفس جزئیه میشود صورت عالم در آن مستتر میگردد اگر در خارج آن وقت شمس
در شرف خود بود اینجا نیز شمس در شرف خود است و اگر زهره در بیت خود است اینجا نیز زهره
است در بیت خود تدبیر الهی با هر نفسی بقدر الخبر در وی مستتر است معامله میکند و هر معنی
متضایف مقابلی در رنت می سازند که بحکم آن جاری گردد عالم بمنزله قالب است که اسرار
دانا آنرا در نفس خود مشخص ساخته و هر کلمه نظیر و هر تقویمی و تدبیری را جوابی در اول
حالت مرتب فرمود بعد از آن رشتهای سرخ و سبز و سپید بواجبی گذاشت که تا آن حالت
در آخر امر عاید گردد اگر نفسی پیدا کند که در خانه نفس او مریخی باشد ناظر زهره نظر مودت
لامحاله در خارج واجب است که نفسی دیگر سازند که در خانه نفس او زهره باشد ناظر
بمریخ بهمان نسبت که در نفس اول بود تا مراتب عشق بوقوع آید و اگر در بیت عدا کوکبی
است که صاحب بیت النفس او است لامحاله در خارج عدو باید آفرید که در بیت
النفس او کوکبی باشد که صاحب بیت الاعدا باشد و اگر تعاشق آنان و عداوت

ایشان

ایشان بحسب ظاهر انقطاع اسباب واقع شود لامحاله الهامی و تقریبی و منامی و اتفاقی
از مصدر تدبیر فرو خواهد ریخت تا الحالت بر روی کار آید شرارها که از نفس عارف فرو ریزد
در نفوس خلق و سبب اجتماع ایشان بر عارف می گردد لابد بر وفق کوکب مستنیر آن عارف
خواهد بود اگر زحل است قطع لذت و گوشه گرفتن او علامت جانب قدیم بودن
در نفوس حاضران خواهد بصورت استحسان افتاد و اگر شمس است استیلا و غلبه و
فرمان روائی و اگر مشتری است علم و شریعت و دانائی و شیخ الاسلام بودن و اگر زهره
است مودت و محبت و طهارت و اشارت خفیه بجانب غیب و اگر قمر است توسط
در میان صاحب امر و در میان خلق و سفارت و میانجی بودن و علی هذا القیاس معامله
او با مردان و معامله مردان با او و کرامات او و واقعات و علوم و معارف او
بهمین رنگها رنگین خواهد بود و این سخن بس دراز است شعب بسیار دارد ما عی بنی
آدم در علم طلسم و اوقاف همه بر تو اوست قصه کوتاه کنم شیخ ابوالحسن شاذلی
از جنود زهره است او سعادت زهره آفریده اند طهارت و لطافت و خوشی
و مودت و لطف و بجانب غیب نظری پوشیده دیدن و از کر و تعب و اعمال شاقه
دور بودن و انقطع لذات و تبتل تجرد اقربست بحساس و بجنگ مقاومت اعدا نه بوستن
و نورانیت باطن و تخلق علائکه متصف بودن در قلت رذائل سبعیه و شهویه و در هرب
از احداث و خطرات جزیره خلق حیلا شیخ ابو عون ان دعا از صقع غیب با و متوجه
شد قوت زهره آن هیاکل کلیه تلقی نمود و آن عمومات بر حسب منسوبات
خود مشخص ساخت مانند الهامی که بر فردی از افراد بنی آدم فرود آید و آنرا افراد خیال
و تلقی کند پس آن الهام عربی شود یا فارسی یا ترکی حالانکه در حقیقت الهام معنی صرف بود
مجرد از جمیع لغات یا مانند منامی که ملک رؤیا بر شخص القا کند و آنرا استعداد نفس
بلباس صور مانوسه و عادات مالوفه ملبس کرد اند پس محتاج تعبیر گردد معبری باید که
از آن صورتها انتقال کند و بحقیقت مراد واصل گردد پس تصرت اینجا محض ظهور طهارت

والقیا دلیریست ثبوت آن صفت است نه قهر اعدا او از بیخ برکندن آنها ونه استیلاء
مالکانه بر قوم و در مقام دعا هفت فقره است در انتساب بزهره واقع شده وبیع
طلیبه سو لقید کرامت و عافیت وسلامت طلب کرد لیس در جمیع امور یار عافیت
و تائید غیب مسئله نمود اینجا عزیز و رحیم یاد میکنند نه عزیز و قهار ونه عزیز و حکیم در
خاطر تو نگذرد که اگر شیخ از جنود زهره است چرا قوی مرکبه است کار میفرماید و می گوید
واطمس علی وجوه اعدائنا وامسخهم وشاهت الوجوه زیرا که افراد بنی آدم است لازم
است از ترکیب قوی افلاک پس لوازم هر کوکبی ولو علی وجه الضعف والقلة لا محاله
ظاهر خواهد بود هیچ منسوب بمریخ نیست که فی الجمله شهوت ومحافظت نظام مصالح والنسل
باولاد وازواج در وی نباشد وهیچ منسوب بزهره نیست که فی الجمله جنگ ومدافعه
در وی نباشد لیکن لازم هریکی در منسوب دیگر حکم جنگ کبوتران دارد و مغاضبت الشان
با یکدیگر ومدافعت ایشان با صفحه خویش در جنب جنگ اقویای بهائم و دست برد
سباع در جائی که افتاد از بیخ برکندن گنجایش دارد واطمس وامسخ علی مکانتهم و
شاهت الوجوه اگر باشد صلح پیش نیست گویا بجهة کمال الیسر ودعة خود دور باشی میگوید
والله اعلم ها معه نامه در انواع فهم معانی از کتاب الله وسنت رسول الله که بآیه
الله مخصوص باشد وانجا ظاهر شود معنی بطون قرآن واضح گردد سر کلمه مرتضویه او فهم
فی کتاب الله اعطیه رجل مسلم وانجا بظهور رسد وجوه بسیاری از کلمات صوفیه در
اشارات واعتبارات قرآن عظیم بجز معنی منطوق مفهوم که اهل لسان بآن اعتنا کنند
وکتب ورسائل برآن مدون سازند معانی دیگر است که اهل الله از ابکار بر بندوا کن
راه از لفظ بمعنی انتقال کنند که اهل علم ظاهر آنرا ندانند وبحیرت در مانند یا بانکار بر خیزند
وفی الحقیقه دلالت انتقالات از جنس تجنیس بعلاقه آن وآن علاقه گاهی وضع باشد
وگاهی طبع وگاهی عقل وگاهی مانند انتقال از خاطری بخاطری در حدیث نفس باشد
که از صورت ذهنی بنظیر آن انتقال کنیم و باشد که ضد او بیاد کنیم تا در نفس چه استعداد

باشد

باشد وکدام جنس مخزون خیال بود بالجمله ابواب کلیه بیان کنیم وغیر آنرا بذهن سامع
بسپاریم از الجمله آنست که هر کلامی را حالتی است که در نفس متکلم پیدا شده و حامل
بران کلام گشته مثل حزن در نوح وانبساط در اشعار فرحیه پس عارف آن کلام را میشنود
واز آنجا انتقال میکند بآن حالت واز الطف الکلام می نهد گاه باشد که عارف این
کلام را بخواند وبخصوصیات او التفات نکند ونظر او متوجه باشد بهمان حال واین
کلام بمنزله عینک گردد آنرا اینجا نکه دیده می باشی که محبی یا عدو کلمات لطف یا عنف
میگوید و نظر آن شخص مقصور باشد بر مطالعه حب والتذاذ از آن یا مطالعه نفرت
وعداوت از آن آنگاه آن کلمات را یاد ندارد وبآن هیچ التفات نکند وهمچنین گاهی
تلاوت میکند سبحانک انی کنت من الظالمین ومسنی الضر وانت ارحم الراحمین
وآنرا سبب پرورش التجا واز همه گریختن وبا و پیوستن میسازد وانحالت شگرف
لطن ایه باشد گاهی گویند فلان سالک از اهل ایة فلان است ومراد همان حالت
دارند وگاهی در آیتی مذکور شده ذم فعل یا مدح فعل ومناط آن ذم ومدح وصفی
باشد که آن فعل از مظان اوست یا از جزئیات ولوازم اوست پس نظر عارف انتقال
کند بآن حقیقت کلیه ودر مقام الفاظ آیه همان حقیقت است ملتفت الیه سازد
مثل عناد وجدال با انبیا در آیات قصص حضرت نوح وهود وصالح ولوط وشعیب علیهم
که مبدأ ذم همان بوده است واز الجمله آنست که عارف اسمی یا آیتی را تلاوت میکند واکثار
مینماید در تلاوت آن پس حقیقت مثالیه از صلب آن اسم میجوشد ووقع آن بر نفس
تلاوت کننده یا بر نفس کسی که تلاوت به نیت اوست عظیم باشد از قبیل حال ملازم
نفس وآنرا اجمالی گویند یا منافذ آن وآنرا اجلالی گویند الصورت شعشعانیه مؤثره
که از صلب اسم بواسطه طبیعت عالم مثال جوشیده است عرفا بآن اعتبار کنند وآنرا
یکی از بطون اسم وآیه نهند از همین جا میگوئیم یا علی یا رحیم نسالک العصمة الخ
انصرنا فانا ظالمین وهب لنا فانا قدیر ولیس فانا غافلون بسم الله یا نبا الاول وغل

ست درجمال از آیات واذکار در دفع قلق و سحر و هر لطخه سود نافع ست و آنچه در غل
ست در جلال در قطع تعلقات قلب از اهل و اموال و اولاد نافع مثل یا قاهر ذا
البطش الشدید الذی لا یطاق انتقامه یا قاهر یا مذل کل جبار
عنید بقهر عزیز سلطانه یا مذل و شرط انتفاع بهر دو توفیق اکثار تلاوت
و انتظار داشتن آن صورت مثالیه که از صلب آن اسم میجوشد و از الجمله آنست که
چون شخصی عملی میکند یا ذکری میگوید ملائکه موکله بر صحیفه اعمال آنرا بر صحیفهٔ اعمال
او ثبت میکنند بوجهی که ثواب آن عمل در دنیا و آخرت از گوشهای آن صورت
مرقومه پیدا می شود ازین موطن آنحضرت صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم ثواب هر
عملی جدا بیان فرموده اند و آن صورت مرکب باشد از اجتماع قوی سبعیه و شهویه
و عقلیه بهیئات مختلفه قلة و کثرة و ضعفا و قوة یا قوة مثال بر این فقیر راه
تعریف این واقعه علمی عظیم کشاده اند و انجا انواع علمها بنظر آمد و اختلاط هر عملی
که چه قدر قوت شهویه دارد و چه قدر سبعیه و از قوت عقلیه چه قدر با هم مجتمع شده
ست بنمودند و قوت مثالیه که در وقت اضمحلال پیدا شود دیگر ست و قوتی که در مبدا
داشت دیگر ست اینجا مراد همان اولی ست قصه مختصر گاهی کلمه از کلمات الهیه
معنی باشد غیر محسوس همراه نفس تلاوت کننده از قبیل سرور و ابتهاج یا لطافت
و تاریک شدن نفس یا نورانی شدن او و عارف آنرا معنی آیه گوید از ین قبیل الله
اکبر و سبحان الله و الحمد لله و غیر آنرا معانی است خاصه گاهی ذکری و
یقاین گویند کنند فلان عارف را نور این ذکر پیدا شده ست و او اهل این ذکر ست
و آن نیز یکی از بطون آن ذکر باشد و از الجمله آنست که بعضی اسما و بعضی آیات
دلالت میکنند بر بعضی صفات الهیه و تخلق بآن صفات در نفس عارف کیفیتی
ظاهر میکند آن کیفیت یکی از مدلولات آن آیه و اسم باشد و گاهی کیفیت نعوت
آن صفت ذات الهی و در مدرکه واهمه و متخیله این شخص حاضر میشود و حواس

باطنه

باطنه را فرو گیرد و آنرا باصطلاح عرفا مراقبه آن آیت یا تجلی معنوی آن آیه گویند
هرگاه عارف آن آیه را خواند آن کیفیت بعهد و بآن کیفیت انتقال نماید یا
دلالت کند بر مقامی از مقامات سلوک مثل توکل و رضا و صبر و آن مقام یکی از
مدلولات آیه باشد مانند آنکه سابق اشاره کردیم که آیه حم تنزیل الکتاب من
الله العزیز الحکیم الخ دلالت میکند بر اعظم حالات اولیا که تخلق بین یازده اسم
باشد و مانند آنکه حسبی الله لا اله الا هو علیه توکلت و هو رب العرش
العظیم دلالة میکند بر مقام توکل و آیه ان ولیی الله الذی نزل الکتاب و هو
یتولی الصالحین بر حال تولیت یعنی توجه همم ملأ اعلی بجانب حفظ این شخص و تلاوت
مثل این آیات جالب باشد این حالات را و تذکر و منبه باشد نفس را بر آن و از جمله
جمله آنست که حالات مرسلین را نمونه ایست و آن ابرار و اصحاب یمین اند بس
آیتی یا حدیثی که در آنجا ذکر مرسلین کرده باشد تنبیهی میکند بر حالات اهل ارشاد
جائی که حالات سابقین را ذکر کنند انتقال کنند ذهن بجانب حالات ابرار و اصحاب
یمین و از همین جا گفتیم که از انک لمن المرسلین علی صراط مستقیم عارف حالت
اصحاب ارشاد فهم میکنند و از تلاوت این آیات بآن حقایق پی میبرد و از الجمله
آنست که اهل اعمال تصریفیه از فحوای آیتی بدون ملاحظه سیاق و سباق و بدون
نظر در شان نزول مضمونی فهم کنند و بنوعی از تدبیرهای دعوت ملکیه مدبر ساخته
بکار برند و آن انتقال شبیه باشد بانتقال تعویل گیرنده از کلام شخصی مثل ختم
الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم غشاوة و لهم عذاب عظیم
مسوق ست برای بیان حال کفار اما الطریق فال اسکات اعدا و تفرقی در نفس
ایشان کردن که از ایذاء شخصی باز مانند میفهمند و مثل القینا بینهم العداوة
و البغضاء الی یوم القیامة کلما اوقدوا نارا اطفاها الله برای تفریق اعدا
و تشتت امر ایشان بکار میبرد و هو الذی انزل السکینة برای دفع حزن و ازاله

تخلق به این
یازده اسم ...

رجیف قلب هو الذی الف برای تالیف متصاحبین از همین باب استعمال انا
جعلنا فی اعناقهم اغلالا الآیتین در همت بر کف اعدا از معادات حال دیگر
مراد اینجا بیان غباوة قوم و عدم فهم دقایق دین است و از الجمله آنست که نفس
عارف حامل کیفیتی باشد از توحید و انس و هیبت و مانند آن در ان حالت کلامی
از قرآن یا حدیث بروی القا کنند از میان آن کیفیت نفسیه و ازین آیه
یا حدیث خاطری متولد شود از معارف و نکات آن مقام و آنرا اعتبار گویند
شبیه بانکه سراینده قصهٔ لیلی و مجنون می سراید و مستمع احوال و اقبال و ادبار
محبوب خود با مرارة احوال فراق مستحضر می سازد و بآن انتقال میکند و او را وجدی
و صعقی میکرد بحقیقت علوم فائضه از مبدأ فیاض دو قسم اند یک قسم که بغیر سلسلهٔ جنبان
خارجی بر وفق استعداد نفس او نازل شده و قسمی که آنرا فی الجمله سلسله جنبانی از شنیدن
آیتی یا حدیثی یا شعری از امثال سائره بوده است و هر دو در فیضان از مبدأ فیاض
متساوی القدم است اینجا غلط مکنی و تصرفات فکریه لی بسر و با به منزله اعتبارات
شیخ ابن عربی نداری زیرا که اصل امر فیضان الهام است و ذکر آن آیه بیان تقریب
فیضان چنانکه گاهی صورت واقعه بخصوصیتها ذکر کنند تصرفات فکریه کجا و الهام
ربانی کجا هذا معیٔ تا سعید در معانی مقطعات قرآن عظیم و اینجا واضح شود که قول
اوائل مفسرین که انها اسماء سور اند متحقق است لیکن تسمیهٔ انها بوصف کلیست
مثال التسمیه بادشاه و وزیر و عالم و قاضی نه بخصوصیت فردیه و نیز واضح شود که مراد
شیخ ابو الحسن بعض مقطعات را درین حرب بکدام وجه بوده است از دقایق علم عربیت
آنست که چند مادهٔ از لغت متفق میباشد و در بعض حروف مابه الاتفاق بر آن مقدم
عام واقع میشود و مابه الامتیاز برای خصوصیت معنی مادهٔ مثل نون و فا که صورت
بر آمدن چیزیست از مضیق نفر و نفق و نفذ و نفخ و نفح و نفث و لفظ و نفظ و
نفس و نفج و نقد و نقض و نقع و نقل و نقه و نقی همه متفق اند در معنی خروج و هر یکی

ازدیگری

از دیگری امتیاز دارد در تحصیل معنی مبهم بصورت خاصه و گاه باشد که با و میم
عوض از فا گیرند بجهة شفوی بودن و قرب در مخرج مثل نبر و نبق و نبش و نبا و نبت
و نبز و نبع و نبغ و نبض و نما و نم و نمص و نمس و گاهی قلب کنند و در معنی نیز فرقی نهند
الجنه در جبذ و جذب کرده اند مثل خنف و عفن و ابن و نان اینجا منصف لبیب
مضطر می شود بانکه نون یک معنی هست لطیف و آن خروج و انتقال است از محلی بمحلی
و همچنین ها هو در ضمائر غائبه استعمال میکنند بانواع مختلف و معنی آن همه راجع
باشد بذاتی معین بنوعی از تعین که از نظر ما غائب کنند و همچنین در اهل و هر و هرب
و همس و هبط بنوعی از مناسبت التفات بمرتبهٔ غائبه کنند از آنجهت که ابتدای حرکت
از آن مرتبه بوده است بجسم محسوس و میم اشاره بعالم محسوس است ازینجهة اجتماع صورت
شیء در یک محل الهذا در تثنیه و جمع هما و هم گفته اند چنانچه درین کلمات دانسته باشی
و هرب گویا مقلوب هبر است و همچنین قاف بین عالم محسوس از جهة شدت و سختی جو
قبض و قبض و قرب و قسر و قهر و قصد و لقب و نقر و نقص و نقض همه بمعنی خروج و
حرکت لطیف جسمی شدید بقصد تاثیر در وی و نقر و نقب و قطع و قسم یک امر محسوس
منتشر ساختن در جای متعدد و حا همان ها است چون نوعی از شعشعان او را منظور
دارند و حا همان حا است چون قصد ظهور و بروز یا وضم کنند حم و صحا و حبا و حشو
سخن بس دراز است قصه مختصر کنم کهیعص کاف مثل قاف است یعنی صور تسلو
الی عالم و ران مداخلت کنند ها یعنی معنی که در غیب ملکوت متحقق شده بوجه اجمالی
یا یعنی توجه سریان و منتشر شدن و در ضمن عالم غیب گشتن عین یعنی حقیقت مثالیه
که در غایت شعشعان و براقیه باشد صاد یعنی حرکت بجانب فوق که از نفوس کامله
افاضل افراد بشر واقع شود بآن حرکت از حضیض بشریت باوج ملکیه بوجهی از وجوه فناء
و مثابه انتقال کنند حاصل این است که تفسیر میکند است بانکه مداخلت درین
نشأه هم ملأ اعلی و حملهٔ عرش و خواص صور مثالیه اسما و آیات و هم وادعیه نفوس

کاملهٔ بنی آدم و با بنیاء اشیا انشاءست مسخر شوند طس طا یعنی عظیم فخیم سس سریان کند
در عالم حم معنی متعاین در غیب ملکوت ملتبس بقصد ظهور متوجه شود میم یعنی بعالم
محسوس متلبس که صورت الکمه مستجمع در هم پیچیده دارد عسق عین یعنی در غایت
شعشعان لی ملاحظه بقصد ظهور سس سریان کند در عالم قاف یعنی در بن عالم شدید
قاسی گره خورده و سخت شده حاصل معنی آنست که فیض از عالم اعلی نازل شود در بن
عالم و او را مسخر گرداند و قسوت او را متلاشی سازد هامعه عاشره در حقیقت
دعوت ملکیه و اشارت اجمالی بشروط آن که اهل الله بآن تصریح یا تلویح کرده اند حزب
البحر ارباب دعوت ملکیه است و دعوت نام حیله ایست که بسبب آن نظام عالم علوی
شود یا مراد دعوت کننده و آن تدبیر و حیله بطریق غلبه و قهر بر نظام عالم نمی باشد
بلکه خود را و احوال خود را مناسب می گرداند بمصلحت کلیه زیرا که اصل نظام عالم وابسته
بتدبیر الهی است و معنی تدبیر موافق گردانیدن طبایع و خواص صور نوعیه ملبوسه در عالم
است بخیر مطلق و آن قاعده است که تمامها معرفت آن مقدور نیست بشر لیکن
بحسب تجربه و الهام نکته بعد نکته ادراک میکنند مثلا طبیعت دریا آنست که چوب
را غرق نکند و طبیعت باد تقاضا میکند اگر در بادبانی بپیچد و گره خورد میل قوی
سمت مقابل خود از آن حادث گردد چون اینقدر بفراست و تجربه دریافتند حیله
ساختند که مرکبی از خشب بنا کردند و بادبانی بوجه خاص بر افراشتند پس آن
طبیعت دریا و باد کار خود کرد اما بوجهی بر اراده ایشان موافق باشد و آن حمل اثقال
و کشیدن آنها است ببلدی معانی همچنین صاحب دعوت بعضی اعمال و اذکار
بهیئت مخصوصه که آن هیئت مناسبت دارد بملائکه یا قوای افلاک پس تدبیر الهی
بعد این اکتساب و هیئات اقتضا میکند که بروی فائض گرداند بعضی مطلوبات
ملائکه یا قوای افلاک و صورت حال شبیه میگردد بآنکه سخونتی در بعضی اجسام احداث
کنند و از آنجا که آثار ناریه بظهور رسد از آن جهت که نار با سخونت دوستی دارد در کمله

جالب

جالب اوست این است معنی دعوت ملکیه و علی وجه الخصوص آنست که داعی متشبه می شود
بملائکه سفلیه که باین اسماء در ارض تصرف کنند بوجهی از وجوه مشابهت و داعیه مراد
در خاطر خود می گردد بوجهی مناسب است بدواعی ملکیه نه بوجهی که مناسب است بدواعی
بهایم و آن تشبه را تقویت میکنند باعمال بسیار که وجود آن بعینه در ملائکه دانسته
است بوجود نظیر آن آن داعیه را تقویت میکنند بتلاوت اسماء و آیات که بطریق تقوله
دلالت میکنند بر نوع آن داعیه و بعضی منسوبات سعادات اوست بکار میبرد و اوقات
اجابت که در شرع بطلب تخصیص کرده اند مخصوص میگرداند باین اعمال پس بسبب
این مجموعه عالم متاثر میشود بواسطهٔ تدبیر الهی از آن داعیه چنانکه متاثر میشود از دواعی
از ملائکه و رنگ آن داعیه الهاما و احالةً در عالم فرو میریزد بهمچنان رنگ داعی در عالم
فرو میریزد پس گویند دعوت مستجاب شد و عالم را تسخیر و تصرف نمود از این تقریر ارکان
دعوت ملکیه واضح شد که مدیح اند بملائکه و حمل داعیه در خاطر خود و چشم همت بمراد
دوختن و تلاوت اسماء و آیات مناسبه کردن و تلبیس بهیئات منسوبه بسعادت
آن کوکب نمودن و اختیار اوقات و انتشار روحانیت اعمال تصریفیه که از صحاب
دعوت ملکیه منقول شده است مثل ابوالحسن شاذلی در کتاب سر خلیل و شیخ ابوالعباس
بونی در شمستة المعارف همه مشحون و مقرون است برعایت این شروط یگانه
اجتهاد را اختراع اعمال تصریفیه راکد است مانند استخراج اطباء قراباذین
را بالجمله آنچه در شریعت امر کرده اند در روز جمعه از غسل و تلبیس حسن ثیاب و استعمال
طیب و تبکیر مسجد که شعبه ایست از اعتکاف و باستغفار و درود مشغول بودن و نماز
نفل گذاردن و خطبه شنیدن و فرض جمعه با جماعه عظیمه گذاردن هم از قبیل تشبه
بملائکه است این فقیر را معلوم شده است که در وقت اول طلوع صبح صادق تا اسفار تقارب
صبح نشستن و چشم را بآن نور دوختن و با آن نور را مکرر گفتن تا هزار بار کیفیت ملکیه
را وقت معهود و احادیث نفس را می نشانند والله اعلم و تبرا از فضول تلقیه معده و

و امراض عفنیه و دمویه و اختیار اغذیه لطیفه سبک بر معده که کیلوس آرام دهنده
و کیموس صالح پیدا کند و از احادیث نفس دور بودن و خطره جماع در خاطر نگذراند
تشبه بملائکه شود پرورش میدهد داعیه بهیمیه از خواهش النفس شهویه و سبعیه باشد
و داعیه ملکیه در عقل باشد بسبب موفقت انتظام خیر در مراد و از جمله تلبس
بهیئات کواکب آن است که مسدس بسعادت شمس منسوب است و مثمن بسعادت مشتری
و مخمس بسعادت زهره و مثلث بسعادت قمر و از اوقات اجابت نصف لیل و وقت
طلوع صبح تا بر آمدن آفتاب و وقت زوال شمس از گنبد سما و وقت غروب آفتاب
و اوتار عشرهٔ اخیره رمضان و ساعت مرجوه جمعه و لیلة البرات و عشیه عرفه
و بعضی اهل دعوت اوقات نجومیه را اعتبار کنند مختار همان است که اول گفتم و از
هیئات ثمار خوش مزه و درختان مثمره حاضر کردن و از نهادر اعمال تصریفیه مخصوص
جستن بسعادت مشتری مناسب است و طیب نباتی بسعادت زهره قریب است و خاک
مقبرهای قدیم و بر طیور وحشی مثل کرکس بر حل نزدیک و خون خروس و سباع و لحم
نحول بهایم بمریخ متواخی ها **سعه حادی عشر** در بعضی خواص حزب البحر که
این فقیر بنور توفیق دریافته و بیان طریق استعمال آن بر وجه کلی حکم حزب البحر
در اکثر اعمال تصریفیه جائز است اما طریقه اش آن است که شناسد فقره سوره مناسب
حاجت اوست و شناختن این معنی بمشاهدهٔ صورت مثالیه که در خیال تلاوت
کننده از اکثار تلاوت آن متولد می شود و موفقت مناسبت او بکواکب و منسوبات
آن باشد بعد از آن تقویت کند تاثیر آن فقره را بتصور مراد خود در ضمن تلاوت
آن فقره هر بار که آن فقره بخواند همان صورت در خاطر گذراند و تکرار آن فقره یس
تکرار کند آن فقره را کلمه سه و هفتاد بار یا هفت یا بسیار هر قدر که نفس او منشرح
شود و آیتی که مناسب اوست همراه تلاوت کند یا اسمی که مناسب اوست همراه
مکرر کند بعد از آن حزب را باخر رساند و باک نیست اگر بر بعضی مواضع تنبیه کنم

یس

یس تا رحیم معاون است بر حفظ و فهم و عدم تاثیر از وسواس و هواجس و هم چنین
لنسالک العصمة همان فوائد دارد و لقد حق القول الی ظلما حجاب است از
عیون ظلمه و هم چنین است بسم الله بابنا تا محفوظ و ایضا لقد حق
القول برای استکات اعدا و اضرار ایشان مفید است و هم چنین اطمس الی
یرجعون تا تسخیر ملوک و امرا و غلبه در حرب و کشف دکار بسته که تدبیر آن بنظر در نیاید
و مرض صعب که علاج آن میسر نشود در لفظ فنبتنا الی ملکوت کل شیء و طلب
نفقه الغیب و طلب کشف امر آینده و طلب انواع کرامات مثل اشراف بر خواطر
و مشی علی الماء و غیر آن در هب لنا الی قدیر و آیتی که مناسب نفقه غیب است
اللهم ربنا انزل علینا مائدة الخ و ختم برای بر آمدن حاجات و کفایت مهمات
اللهم یسر لنا امورنا الخ و تالیف زوجان متنافرین و شخصین متخاصمان
در مرج البحرین یلتقیان اگر کسی مغلوب حالی باشد که حفظ آداب شرع بآن حال
متعسر شود همان آیه را اکثار کند و بجره کبر بریده در جعلنا من بین ایدیهم سدا
و من خلفهم سدا فاغشیناهم فهم لا یبصرون اهل خصومت در لفظ حم
تا لا ینصرون و حرز از آفات دزدان و ظالمان در بسم الله بابنا و برای دفع
زخم چشم و سحر و همت اهل همم در ستر العرش طلب علوم لدنیه در حم تنزیل
الکتاب دفع سموم و سباع و اوجاع در بسم الله لا ابصر هر در جهت و دفع کید کائدین
در لا حول و لا قوة برای معمور باغ و خانه و هر چه از این قبیل باشد در النصر تا
لیکن در مثمن باید نوشت حفظ امتعه و اقمشه فالله خیر حافظا النفقة الغیب
ایضا در ان ولیی الله الذی الخ دفع سحر و شر آن حسبی الله برای خرابی
دیار اهل فسق از مقبرهٔ قدیمه خاکی بگیرد و شقفی سازد بر یک جانب بنویسد شاهت
الوجوه و عنت الوجوه و قد خاب من حمل ظلما و بر جانب دیگر و لو نشاء
لطمسنا الی یرجعون و در آن خانه اندازد و برای هزیمت اعدا همین آیات را

تحقیق اوقات اجابت

بر دو جانب آن بنویسد و لحضور ایشان بگشاید و همچنین حمعسق الفرتنا و برای اثبات
در قلوب رعیت حم حم حم تا لا ینصرون در بهترین ساعتی نوشته بر عضد خود بندد
و برای درد زه هفت بار مکرر کند وهب لنا بعد از آن اذا السماء انشقت
واذنت لربها وحقت واذا الارض مدت والقت ما فیها وتخلت هفت
بار و برای ازاله دم کند برای عنین هفت بار وهب لنا وصعد بار یا قوی
و این بحث بغایت طویل الذیل است کلام جزئی در آن موقوف بر ذهن سامع
میگذاریم و من العجب میکنیم از کسی که در اول و آخر حزب البحر اعتصام و اختتام میخوانند
و از جهت کسر قوت بعضی حروف جلالیه ادعیه جمالیه میخوانند نمیدانند که شیخ از جهت
الضیاع علم خود همه همین مراتب را خود رعایت کرده است ابتدا میکند یا علی یا
عظیم و اختتام می نماید حسبی الله و بسم الله الذی لا یضر مع اسمه ولا
حول ولا قوة الا بالله الخ او در جنب هر کلمه جلالی دو یا چند آن کلمه جمالی می
آرد هامعه ثانی عشر در اسناد حزب البحر و بهتر بیان شود که غیر اسناد ظاهر
طریقی دیگر است اهل الله را در امثال این امور شافهی باجازت حزب البحر شیخنا
ابو طاهر محمد بن ابراهیم الکردی المدنی قال قرات حزب البحر علی الشیخ احمد النخلی و
اجازنی به بحق روایته واجازته علی شیخ الشیخ عیسی المغربی وقد اخذ الشیخ عیسی
المذکور عن ابی الصلاح علی بن عبد الواحد الانصاری عن ابی العباس احمد المقری
عن عمه سعید بن احمد المقری عن ابی عبد الله محمد بن محمد بن عبد الجلیل التنسی عن
ابیه عن ابی الفضل محمد بن احمد بن محمد بن مرزوق الحفید عن ابی الطیب ابن
علوان التونسی عن ابی الحسن محمد بن احمد البطرنی عن ابیه عن ابی العزائم ماضی
بن سلطان خادم الشیخ ابی الحسن الشاذلی رحمه الله عن الشیخ ابی الحسن علی بن
عبد الله بن عبد الجبار الشاذلی وایضا اخذ الشیخ احمد النخلی عن الشیخ محمد
البابلی عن الشیخ سالم السنهوری عن النجم الغیطی عن شیخ الاسلام زکریا عن

الغز

الغز عبد الرحیم بن الفرات عن التاج عبد الوهاب بن علی السبکی عن الشیخ ابن عطاء
الله عن الامام الشیخ احمد بن عمر المرسی عن ابی الحسن الشاذلی نفعنا الله تعالی به آمین
هذا اسناد صحیح قلما یوجد فی الدنیا مثله لکن این فقیر را در حزب البحر اسنادی دیگر
است و آن آنست که اقامت کردند این فقیر را در مقام شیخ ابی الحسن الشاذلی
قدس سره و تجلی که بهمت شیخ بود متوجه ساختند و به نسبت شیخ متلبس گردانیدند و بمزاج
شیخ بر آوردند و بمقتضای آن تجلی آن نسبت را مبسوط نمودند و حزب البحر را
بمنزله کوه ساختند بر ان شاهره صعقع اعلی تلقیته منی و منی اخذته و نفی کانت
فی عطائی ممدلق پس یکدفعه علوم بسیار از ین کوه مشهود گشت و در وقت
تحریر هر حبه محفوظ ماند بنگارش آمد تمام شد مقدمه بتمامی دوازده هامعه الحال در
مقصد شروع کنیم مقصد در شرح کلمات حزب البحر و ترجمه تحت اللفظ و
نکات شرعیه متعلق باین کلمات و تفصیل الجمله این کلمات مقتضی آنست بر وفق
قول ابی درداء رم فقیه نمی شود مرد تا آنکه یک آیه را بر محامل بسیار ننهند و نکات متعلقه
بآن از علم اشارات و حقایق و تعیین معانی آن باعتبار اعمال التصریفیه تا مبین
شود که کدام کلمه صلاحیت کدام مطلب دارد و الله تعالی اعلم یا علی یا عظیم یا حلیم
یا علیم انت ربی و علمک حسبی فنعم الرب ربی و نعم الحسب حسبی تنصر
من تشاء و انت العزیز الرحیم ترجمه ای بلند مرتبه ای بزرگ قدر ای بردبار
ای دانای اسرار تو پروردگار منی و علم تو باحوال من کفایت کننده من است پس
نیک پروردگار است پروردگار من و نیک کفایت کننده است کفایت کننده
من نصرت میدهی هر کرا خواهی و تو غالب مهربانی هامعه اولی شیخ در اول
کلام خواست که توجه کند بجناب الهی باعتبار بعضی اسما که از تفاصیل آثار تدلی اعظم
منتق است و نفس خود را بجناب نزد و صفت شهود والتجا که در نفس کامن است مستحضر
سازد که بهترین اسباب اجابت استحضار اوست هامعه ثانیه شیخ ابتدا کرد باین

چهار اسم زیرا که متعلق بود باین چهار اسم پس ذکر این چهار ابلغ است در
جنبانیدن نفس و استحضار آنچه در وی کامن شده است متعلق است بعلی باعتبار تعلق
همت او بحقیقت تدلی اعظم و گسستن همت او از جمیع آنچه در سماوات و ارض
است از اسباب علویه و سفلیه و نفوذ نظر او از تدبیرات جزئیه مبثوثه در عالم
بسوی تدبیر کلی جملی که از میان عرش فواره صفت مجوشد و بعظیم باعتبار
ظهور عظمت او در ملک از جهت انقیاد جمعی از عباد الله الصالحین مر او را و در ملکوت
از جهت انتشار ذکر او در ملائکه زیرا که همم ملأ اعلی متوجه شده است
به تیسیر و تکمیل او و از آن همم نداوتی در نفوس ملأ سافل سرایت کرده
است و الحاح الهامات منعقد گشته شاید این مسئله حدیث صحیح نزول
قبول در سما و ارض بنداء جبرئیل می تواند شد و بحلیم باعتبار غلبه
خلق حلم بر مزاج شیخ زیرا که از جنود زهره است بر خود ساعت بساعت
میبالد و در خود میدرخشد نه بدیگری از نفوس حاضرین التجا میکنند و نه باکسی
مناقشه دارد و نه طلب انتقام از کسی مینماید و بعلیم باعتبار استیفاء
قطع صالح از علوم شرعیه کسبیه و از علوم وهبیه لدنیه و ابتهاج دارد بآن
علوم و می بیند که آن همه از میان نفس او می جوشد اینجا باید دانست که تدلی
اعظم بوجهی از وجوه تشبیه بمنزله مرآت است هر عارفی که بآن روی آرد
نخست همان اسما که در اصل جبلت مجربهت او بآن منبسط گشته است
می بیند غالب بر کلام او شرح و تفصیل همان اسما خواهد بود اگرچه سعت
علم او بهمه اسما میرسد هامعه ثالثه شیخ باین کلمه که انت
ربی و علمک حسبی اه یاد میکند حقیقت نسبت التجا و آثار او را زیرا که
حقیقت این نسبت معرفت ربوبیت است و اعتماد کلی بران و کارساز
خود گرفتن او را و آثار این نسبت ظهور تولیه الهیه است در جمیع آنچه باین

شخص

شخص منسوب بود لکن درین نسبت سه جزو است بمنزله آنکه شهد را با روغن و
مشک خلط کنند دسومت از روغن باشد و حلاوت از شهد و طیب از مشک و از ترکیب
هر سه حالت مطلوب بهم میرسد همچنان معرفت ربوبیت از سر است و اعتماد
کلی بران کار قلب است و بآن راضی بودن و بآن ملتذ گشتن و از همه آنچه بتصور
کرده شود این ربوبیت و این اعتبار را بهتر دانستن کار روح است باجتماع
این هر سه حالت اتصال بهم رسد و همچنین هر نسبتی از نسبات معتبره
شامل هر سه کیفیت میباشد و بنزدیک اجتماع آن اتصال بهم رسد شیخ میخواهد
که اشاره اجمالیه کند بهر یکی از کیفیات ثلثه تا نسبت خود را بجمیع اجزائها مستحضر
سازد در لفظ انت ربی معرفت ربوبیت یاد میکند و در لفظ و علمک حسبی
اعتماد خود را و در لفظ فنعم الرب ربی و نعم الحسب حسبی التذاذ بآن
معرفت و اعتماد بران هامعه رابعه شیخ در محل استعطاف و تمهید مسئله
اسم رب را آورده زیرا که رب مقتضی تربیت و تکمیل مربوب است و ایصال
او بدرجه کمال و اجابت دعای حالی و دعای قالی که ظل دعای حالی باشد از
وی متخیر مانند آنکه هر برگ با طبیعت شجریه راهی دارد و ماده جسم برگ از همان
راه می رسد نام آن راه باعتبار طبیعت شجریه ربوبیت است و باعتبار برگ
التجا و سوال استعداد این برگ دائما مثل طفلی پستان تربیت می مکد و پستان
تربیت شیر خالص میدهد اگر این برگ را قوت ممیزه می بود آن شیر را در صورت
علمیه او ظلی می فرستاد و آن سوال قالی میبود در نفوس ذوات الاختیار
آن عزیمت و همت که فی الحقیقة ترشح نداوت جبلی است تأثیری دارد
و آن جزو هزارم است از علة تامه وجود مرادات او هامعه خامسه
شیخ باین کلمه که علمک حسبی نفس خود را مقام توکل و تفویض یاد میدهد طلب

مراد خود ازینجا که بنی آدم مظنهٔ نسیان توکل است ازینجهت شارع قبیل طلب حاجت
صلوتی و دعائی مشروع ساخت تا تریاق آن زهر قاتل باشد هم چنان عارفی که
بمرتبهٔ جمع الجمع رسیده است و نسبت با توکل در حق او نزاع نمیکند و سوال تفصیل
مرادات از رویت قدر حجاب نمیشود تحت سلسلهٔ توکل را در خود می جنباند و نفس
خود سو برای او متنبه می سازد تا نباشد که در تفصیل سوالات از صدق مقام خود
فرود آید این جنبانیدن نفس او سو بمنزلهٔ صلوة الحاجت است و بمثابهٔ تریاق
ها معنی سادس شیخ درین مقام تخصیص می کند بذکر کلمه را که در وقت القاء
نار از زبان حضرت خلیل الله علی نبینا و علیه الصلوة والسلام برجسته است
که حسبی من سوالی علمه بحالی و سر درینجا آنست که چون کامل بکلمه از
کلمات التجا کند بحضرت غیب و آن کلمه مقبول شود و هم ملأ اعلی متوجه شوند
بانجاح مراد و آن کلمه سو عظمتی پیدا شود در ملأ سافل و تخنست در اعمال او
لشعشعانیه هرچه تمامتر می نویسند و از الجا شدن رشح نداوت عمل از جسم
غذف چیزی در نفوس جماعات از ملائکه سرایت میکند و همه بعظمت آن کلمه آشنا
شوند و اهل ارض را برای التجا وسیله بهتر از آن میسر نیست و اینجاست فهم مقام
اقتداء روشن شود فضیلت ذکر بالتجاءات انبیا صلوات الله علیهم اجمعین
خصوصا بهمان نظم که در قرآن عظیم حکایت کرده شده نه بلفظ عبرانی و فارسی
ازینجا واضح گردد اهل دعوت سو بآن اعتناء عظیم باید کرد مثل دعوت ذی النون ع م
لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین و دعوت ایوب علی
نبینا و علیه الصلوة والسلام مسنی الضر و انت ارحم الراحمین و دعوت زکریا
علی نبینا و علیه الصلوة والسلام رب لا تذرنی فردا و انت خیر الوارثین و دعوت
حضرت پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و صحابه و سلم حسبی الله لا اله الا هو علیه توکلت
و هو رب العرش العظیم و دعوت حضرت موسی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام
ان

ان معی ربی سیهدین در مقام جمال و ربنا اطمس علی اموالهم واشدد علی
قلوبهم در مقام جلال و دعوت حضرت علی نبینا و علیه الصلوة والسلام ربنا انزل
علینا مائدة من السماء و دعوت حضرت نوح علی نبینا و علیه الصلوة والسلام رب
انی مغلوب فانتصر در مقام جمال و رب لا تذر علی الارض من الکافرین
دیارا در مقام جلال و دعوت حضرت آدم علی نبینا و علیه الصلوة والسلام ربنا
ظلمنا انفسنا و ان لم تغفر لنا و ترحمنا لنکونن من الخاسرین الی غیر ذلک
ها معنی سابع نصرتی که در حضور زهره متصورست در طلب استعداد و سوال السهالی
اصحاب آن مزاج و بر اقتضا میکند بکمال استغناست از خلق و بر بی خود
از غیر او لی نیاز شدن و آنکه مودت و لطف او در نفوس خلق افتد من غیر تخصیص
تا با او بوجه تعظیم پیش آیند نه قهر و افنای ایشان و نه تصرف مالکانه بر ایشان
و نه قصد بالذمه بالجانب افرادشان بخصوصیاتهم چون لحاظ جماعه که نصرت
ایشان شود اینجا ضعیف است شیخ گفت رحمه الله تنصر من تشاء علی
فلان و فلان او علی اعدائه او علی قوم زیرا که اینجا مقصود حسن و کمال
شخص است که بسبب بعض افرادش روشن می شود نه تخریب منصور علیه و نه تنکیس
حال او و مقهور شدن او ها معنی ثامن کسیکه از جنود زهره است اگر حجر
بهت او منبسط گردد بمعرفت اسما بلفظ عزیز و رحیم یا به عزیز و غفار خدا
سو یاد کند نه بعزیز و قهار و نه بعزیز و حکیم زیرا که عزتی که از منسوبات زهره
است از جهت رحم و لطف و مودت می خیزد نه از جهت قهر و حکم و عزت از
جهت قهر و شکستن اعدا از منسوبات مریخ است و عزت بوصف حکم و
سلطنت و فرمان روائی از منسوبات شمس است لکن رحیم اعم است از
غفار زیرا که رحم چون مفضی شود به ترک مواخذه بر ذنوب بلکه ذنوب و
از نفس او افشاندن و از هم پراکنده کردن آنرا مغفرت گویند شیخ رحمه

الله تعالی اعم را بر اخص اختیار کرد و ترجیح داد اینجا باید دانست که قرآن عظیم
فهرس کمالات جمیع افراد اکمل است لهذا یکجا عزیز و قهار گفته اند و یکجا عزیز و
حکیم و یک جا عزیز و غفار و هر کاملی بحسب مقام خود متمسک می شود با یتی
و آن آیه تلاوت او باشد و وی از اقطاب آن آیه باشد ها معه
تا سعد باید دانست که این فقره داخل است در جمال بحیثی با آن معنی که صورت
مثالیه که از صلب این فقره می جوشد مناسبت دارد با صلاح نفوس و تربیت
آنها پس صالح آن است که اگر پادشاه یا هر رئیسی که باشد از خاطر او داعیه
برآید که رعیت با او موافقت کنند و برو مختلف نه شوند یا او سوه صحت
سپرند و بر وفق شرع و عقل تربیت او بظهور آید و خدای تعالی از غیب
کارهای او لب ازد باید که برین فقره مواظبت کند و بروی اعتماد نماید
نسئلك العصمة فی الحرکات والسکنات والکلمات والارادات
والخطرات من الظنون والشکوك والاوهام الساترة للقلوب
عن مطالعة الغیوب ترجمه می طلبیم از تو نگاهداشتن
نفوس خود را در جمیع حرکات و سکنات که از جوارح ما پیدا شود و در جمیع
سخنها که از زبان ما بر آید و در جمیع داعیها و خطره ها که در ضمیر ما حادث
شود از مزاحمت اعتقادات فاسده و از مزاحمت تردد و تحیر خاطر و از شر
اوهام آن اعتقادات و ترددات و اوهام که می پوشند دلها را و باز
دارند آنها را از مطالعه علوم حقه و تدبیر با حکمت که در غیب مستور است
و عوام آنرا نمی بینند و نمیدانند ها معه اولی اعتقادات حقه و باطله
و هواجس خطرات بر راه صواب باشند یا بر راه خطا چند لیت از جنود
الله تعالی که بر نفوس بنی آدم گماشته اند تا ایشان را قرب و هدایت رسانند
یا بدرکات بعد و ضلال کشند صور علمیه در قوی باطنیه مرتسم می شود و قوت

جهت اصلاح حال رعیت و تربیت خود

متن

قلب

قلب با او یاری کرد دلسوی دل پس دواعی که ارادت تعبیر از آن است و حدیث
نفس که خطرات کنایت از وست بر روی کار می آید اگر این نفس حامل اعتقادات
حقه است و شک و تردد و تحیر گریبان او نه گرفته و اوهام مشوش او نیست همه
امور بر نهج صواب باشد و عاقبت کار قرب و نجات پیش آید و اگر اعتقادات
فاسده در نفس متمکن است و تحیر و تردد و عجز و اوهام مشوش او شد مآل او
ضلال و فسق و بعد باشد ه از خیال فخر شان و ننگ شان ه و از خیال
صلحشان و جنگشان ه جرات و جبن و سخا و بخل و ظلم و عدل همه بزرگ اهمان
چند است و در میان چند خیر و چند شر مقابله و مقاتله واقع است یکی غالب می
آید و دیگر را منهزم می سازد لهذا شیخ قدسنا الله بحرمته اول چیزیکه در سوال آن
اعتنا کرد اصلاح حرکات و سکنات و دواعی خطرات طلب نموده ها معه ثانیه
حقیقت اعتقادات فاسده آن است که جزم کند بامری بخلاف واقع و حقیقت
تحیر و شک آن است که عاجز شود از ادراک حقیقت امر یا قوت خیالیه و وهمیه
گریبان قوت مجرده گرفته باشد و او را از صحت با مور حقه ندهد و حقیقت اوهام
آن است که احتمال ضعیف در متخیله و وهم او پیدا شود و نفس را از اطمینان
و رغبت کلی باز دارد و مثال مزاحمت این اشیا حرکات و سکنات و غیر
آن آن است که شخصی مثلا جهاد کفار یا نهی منکر می خواست اینجا خیال
فاسد پیش آید و گوید که هر گاه اعتقاد باطل مثلا کفر و عصات جاری اند
بحسب تقدیر ازلی منع آنها چرا الکم مزاحمت کند یا عدم مطاوعت وهم و خیال
در مواعید الهی را که در باب جهاد و نهی منکر وارد شده زحمت رسانده یا وهم
غلبه کفار و عصات مشوش سازد و هم چنین کلمه حق گفتن را این اشیا مزاحمت
میرسانند و هم چنین ارادات و خطرات دیده باشی که آدمی تمام شب در مقدار
کوری خفته میماند و او را بآن سبب هیچ اذیتی نیست اما چون بر ذهن او وهم

مسلط شود که مرا طریق برآمدن نیست قلق شدید میکند بلکه نزدیکست که
بمیرد و آدمی بر قدر یکجذع مبسوط در زمین آمده و رقت مینماید و اگر همین جذع
به دیوار نصب کنند وهم سقوط دامنگیر او شود و هرگز بران نتواند
رفت هامعهٔ ثالثه اعتقادات فاسده و تحیر و اوهام باطله و دو جانب
است یکی باعتبار مبدأ و آن آنست که حدوث این اشیا بسبب اختلاط قوی
بهیمیه و سبعیه با عقلیه شود و آنرا در ملکوت اصلی نیست که قطعیت آن
اصل فرود آید باشد قال الله تعالی و مثل کلمة خبیثة الآیة بخلاف اعتقادات
حقه و اطمینان که نفس ناطقه مقتضی آنست که بحسب جبلة و انصباغ بصبغ
جبروت و ملکوت منتج آن می شود بحسب کسب قال الله تعالی و مثل کلمة طیبة
کشجرة طیبة اصلها ثابت و فرعها فی السماء تؤتی اکلها کل حین باذن
ربها و دیگر باعتبار تاثیر در حال این شخص که فرع وجود اینهاست و آن ستر قلوب
است از مطالعهٔ غیوب و در افتادن اشخاص از مظان کشف و انس که
بسبب اثرپذیر شدن نفس از ملکوت و جبروت شیخ همین معضلات اخیره
را ذکر می کند زیرا که وی در حالت شکایتست از هجوم این امور و مزاحمت
آنها انفعال جوارح و افعال قلب و لسان زا و این علت تخصیص ذکر اوست
بحسب ظاهر کلام و برای آنکه شیخ از الجماعة افعالست که چشم همت
دوخته است بتدلی اعظم و التفات بمبادی و اسباب مقتضی شیخ نیست
و این علت تخصیص ذکر اوست بحسب باطن کلام مقدر ها معهٔ رابعه سوال العصمة
همه بنی آدم و یکی از اهمات است بتخصیص جماعه که در سلوک راه تصرف در آینده
یا لوقوع در آمدن دارند اعتنای ایشان بسوال عصمت زیاده تر خواهد بود عارف
مقتدا که شیخ کامل و مکمل باشد وجه مستانف و مبتدی که شروع در سلوک صراط
مستقیم می کند وجه عوام قوم عارف مقتدا می خواهد که ایشان را
بتصرف

بتصرف خداداد در راه مستقیم داخل کنند هر سه فریق السوال عصمت
در مجاری احوال احتیاج شدید دارند از بجهة شیخ اول چنبرکیه از خدای تعالی
طلب کرد عصمت در حرکات و سکنات و کلمات و ارادات بعد بسبب کثرت
ابتلا بامثال این امور هامعهٔ خامسه عارف مقتدا هر چند لطائف او
بنور صبغة الله مهذب شود و در تولی الهی در آمده و بناه تفیض خاص
برده چند حادثه کثیرة الوقوع او سو سوشی می آید از الجمله قوت تقیید
در سر او مستقر باشد اما خیال و وهم مطاوع آن سر نشود و حالت اتصال
بهم نرسد و آنرا تفرقه گویند و شک محققین که در حدیث شریف آن
بحضرت خلیل الله نسبت کرده اند همانست قال رسول الله صلی الله علیه و آله
و سلم نحن احق بالشک من ابراهیم اشارت می فرمایند بآن آیت که ارنی
کیف تحیی الموتی قال اولم تؤمن قال بلی و لکن لیطمئن قلبی پس ایمان دیگر
است و اطمینان دیگر ایمان باستقرار یقین در سر تمام شود اما اطمینان بغیر
مطاوعت وهم و خیال و موافقت زمانه قلب با و میسر نیست و از الجمله آن
است که در وقت وجع شدید یا فقر سر بیقین خود مستقر باشد و قلب با او
موافقت نکند و مقام صبر میسر نگردد و گاه باشد که احادیث نفس مستولی
شود و حلاوت مناجات را مزاحمت نماید و از الجمله آنست که مبشر
شود بشارت اجمالی بمطلوبی از مطلوبات خیر و طبیعت بشریه باو ممتزج
گردد و از انجاز موعود از طرق بسیار در خیال او مترسم گردد چنانکه آن
حضرت صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم در رؤیا دیدند که ظهور دین ایشان
در هجرت باشد بقریهٔ ذات النخل و هم گاهی بهجر و در حقیقت آن مدینه
مطهره بود و آیه و ما ارسلنا من رسول و لا نبی الا اذا تمنی القی الشیطان
فی امنیته درین باب نازل شد در ذیل این می باید در انست خانکه

آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم گاهی از عمل بعزیمت فرود می آمدند و
بمباحات ومکروهات عمل میفرمودند تا بیان شریعت بر وجه اتم واقع شود
وآن مباح ومکروه در حق ایشان یکی از عزائم بود بجهت تعلق بیان شریعت
بآن همچنین در احوال ومقامات خود گاهی غذا یتعالی فرود می آوردند و بعضی
مواضع سافله وبر شغول آن متنبه میساخت تا آنحضرت را کار سیاست
وهر تی اظهار ارشاد امت وبحقیقت آن شغول بکمال علو است
زیرا که قضا کرده می شود وبآن حق جمیع لطائف وتمام کرده می آید وبآن جا
رحمة مصلحت کلیه در قیام بامت اما جمیع کمل علی اختلاف طبقاتهم در من
ولولا ان ثبتناک لقد کدت ترکن الیهم شیئا قلیلا ولا تطرد الذین
یدعون ربهم بالغداة والعشی یریدون وجهه ولا تعد عیناک
عنهم ترید زینة الحیوة الدنیا واز الجمله آنست که گاهی اهل ارشاد در
وقت همت بستن بر کار رب وقت وعظ وسخن گفتن بر عامه وبیم اختلاف
قوم در کلام او استنباط مدعوالیه ومانند آن در میگیرد چنانکه حضرت یونس ع
اتفاق افتاد وجمع دل بدست نیاید وکار پیش نرود اینست منشاء اکثر تشویش
اهل ارشاد وهامعه [illegible] متبدی را سو محل مزاحمت ظنون و
اوهام بسیار است از الجمله آنوقت که در ذکر واوراد مشغول شود وتماشای از
معاملات قلب وروح وسر وغیر آن نه بیند وآن سبب قلق واضطراب
ویاس گردد واز الجمله آنوقت باصل نسبت حضور مشرفش لیکن از طبیعت
دخانی مظلم برخیزد وآن حضور را برهم زند بسبب عفونت ماده منی جمع شده
یا بسبب کثرت اخلاط ردیه از سودا ودم غیر طبیعی یا بسبب القاء عادت
با اشیاء محسوسه درین حالت قلقی عجیب عارض گردد بلکه در بعضی
احیان خطره کشتن خود پیدا گردد واز الجمله آن وقت که بصفه قلبیه

فی الجمله

فی الجمله آگاه وبه نسبت حضور مشرف گردد آنجا حیرتی ووحشتی دامن او گیرد وان
حیرت با حضور حالتی رهروی آنرا توحید وجودی دانند واز الجمله آنوقت که سر اضمحلال
اشیا در عین واحده وظهور امر واحد در صور شتی بروی منکشف گردد وهنوز سر
ارتباط احکام بهر حقیقتی ظاهر نشده باشد پس حیرت در ماند وگاه باشد که از
ربقه شرع وعقل بر آید وشطح گوید وعمل خیر لغو عد کند واز الجمله آنوقت که سر
توحید افعالی فی الجمله منکشف گردد وسر اسباب هنوز فتح نشده باشد که نفی نسبت کند
وباشد که با آمرین بمعروف وناهین عن المنکر مجادله کند وبقدر تمسک نماید واز این
جنس است حدیث مرتضی رض که انما انفسنا بید الله فعلا النبی ص وکان الانسان
اکثر شیء جدلا واین در ابتدای سلوک حضرت مرتضی رضی الله تعالی عنه بود هامعه
سابعه عوام اقوام را پیش از پیش نزال اقدام پیش آید از الجمله آنست که ولی مرشد
را آمیزش با احکام طبیعة ببینند که گاهی جائع اند وگاهی ظمآن وبا وجاع وشبق وحر
وبرد وشفقت ازواج واولاد ومانند آن مشغول شده در اعتقاد ایشان فتوری واقع
شود ما لهذا الرسول یاکل الطعام ویمشی فی الاسواق واز الجمله آنست که موعود
را درنگ افتد واستبطاء حمل کنند ایشان را بر سوء ظن حتی اذا استیئس الرسل وظنوا انهم
قد کذبوا ای ظن المؤمنون من القوم ان الوحی لم یطابق الواقع واز الجمله آن
است که از ولی مرشد طلب کنند کرامات وتصرف در بعضی امور واز وی آن تصرف ظاهر
نشود وآن بر بدکمالی وسوء اعتقاد حمل کنند وفی الحقیقه بهر ولی آن کرامت ظاهر کنند
که مناسب کوکب مستنیر او خواهد بود نه غیر آن در قرآن مجید عظیم چندین جا مذکور است
اقوام انبیا علیهم السلام بر ایشان اقتراح معجزات میکردند ونمی یافتند واز الجمله آن
است که اختلاف معامله این ولی با اولیاء دیگر مطالعه نمایند چه در احوال ومقامات وچه
در سلوک با خلق الله ولی باشد متوکل وولی باشد متسبب وولی باشد متوحد بخلق وولی باشد

دامن کشیده از صحبت ایشان بحیرت در مانند ها معنی ثامن منیر گاهی از تدلّی کل
فرود می آید نور خاص و احاطه میکند جمیع قوی شخص را و اشاره بهمین معنی است آنچه در
حدیث آمده اللهم اجعل فی بصری نورا و فی سمعی نورا الخ و چون این نور متمکن
شود در قوی شخص عصمت حاصل گردد و نسبت فعل بوجه من الوجوه بخدای جل و علی
متحقق گردد کما جاء فی الحدیث فاذا احببته کنت سمعه الذی یسمع به و بصره
الذی یبصر به الخ و کما جاء فی القرآن العظیم ان الذین یبایعونک انما
یبایعون الله و ما رمیت اذ رمیت و لکن الله رمی و آن حالت عجیبه مخصوص
کل افراد بشر است بطن است از بطون این فقره ها معنی تاسع شخصی که از حال
نیک بحال بد افتاده باشد مثل تبدیل بر فسق و لهو یا حبس و غمی دارد یا حدیث او را
پراکنده دل کرده باشد این فقره بغایت مناسب اوست اکثار تلاوت این فقره
ازین بلاها خلاص خواهد ساخت فقد ابتلی المؤمنون و زلزلوا زلزالا
شدیدا و اذ یقول المنافقون و الذین فی قلوبهم مرض ما وعدنا الله و
رسوله الا غرورا ترجمه باین سبب سؤال عصمت میکنیم که هر آینه امتحان عظیم
پیش آمده است مسلمانان را و جنبانیده شده اند جنبانیدن سخت و سؤال عصمت
میکنیم در آن وقت که میگویند منافقان و آنانکه در دلهای ایشان بیماری است وعده
نداده بود ما را خدا و رسول مگر بطریق فریب دادن ها معنی اولی فا در فقد
بجهت سببیت است و وقوع مردم در بلائی و شیوع آن بلا سبب عصمت که
میتواند شد و عطف واو بر معنی کلام متقدم است زیرا که وقت سؤال عصمت
وقت ابتلای مؤمنان است و هم وقت انکار منافقان و ابتلا سبب نشد
مگر بوصف اقتران لهذا در امثال این مواضع وقت را بجای سبب ذکر می کنند
چنانچه در لمّا و اذا دانسته باشی لهذا عطف یکی بر دیگری باعتبار معنی بآن دو وجه

صحیح

صحیح است و اینجا شیخ موافقت نظم کتاب الله قصد کرده است غیر آنکه بجای هنالک
فقد آورده تا ربط او بکلام سابق ظاهر شود ها معنی ثانیه نزول این آیه در
قصهٔ احزاب بود وقتی که کفار محاصره بر مسلمین کردند و آنحضرت صلی الله علیه و آله
و اصحابه و سلم بخندق متحصن گشتند و رسد منقطع شد و حالتی شدید پیش آمد مؤمنان
هر چند تصدیق موعود محکم داشتند اوهام و خیال ایشان مطاوعت نمیکرد و بلاحظه
اسباب مغلوبیت خود را اطمینان بوعدهٔ غلبه میسر نمی آمد و منافقان زبان بطعن
کشادند و هر چه نمی بایست گفتند درین حالت نصرت الهی در رسید ریحی که تشویش
حال کافران و تقویت امر مسلمانان میداد وزیدن گرفت و بسبب ریح آن بلا منکشف
شد و آن مصیبت منقطع گشت شیخ همین آیه را درینجا یاد میکنند ها معنی ثالثه
غرض از یاد کردن این آیه و این قصه دو چیز است یکی آنکه ادب سوال کننده و پناه
طلبنده آنست که حالت مطلوبه یا حالت منافره را پیش نظر خود مستحضر سازد و در
وقت سوال و تعوذ تا همت وی بهمان حالت برسد که اصل در تاثیر همت است در
حدیث شریف آمده واذکر بالسداد سداد السهم و بالهدایة هدایتک الطریق
پس شیخ بذکر این قصه مستحضر میسازد پراکنده دل اصحاب خود و طعن منافقان
طریقه خود و از آن حالت منافرت میگریزد و التجا بکرم الهی میبرد چنانکه گفتیم که سر
گذشت انبیا با اقوام خود ها بذکر احوال اهل ارشاد می باشد دوم آنکه در ضمن تذکر این
قصه اسباب رجا را قوت میدهد و تار رجا حسن الظن هم می تاود گویا میگوید بهمان صفت
که مرا این حالت پیش آمده بهترین انبیا را پیش آمده بود و کرم کریم مطلق تلافی و تدارک
آن فرمود امید محکم داریم که بهمان دستور دستگیری میکند و رد فی الحدیث حسن
الظن بالله افضل الاعمال ها معنی رابعه باعتبار اعمال التعریفیه این فقره
صلاحیت دو معنی دارد یکی آنکه شخص را حزن دل و پراکندگی خاطر یا احادیث نفس

وهجوم خطرات گرفتار کرده باشد وعلاج آن خواهد پس این فقره بخواند باضم فقرهٔ
لنسالك واكثار كند آزاد دیگر آنکه شخصی یا رئیسی را حادثه واقع شود که دوستان
موافق او یا دشمنان منافق او در شان او قال وقیل بسیار کنند و وی تدارک این
خلل خواهد این فقره را باضم فثبتنا وانصرنا وسخر لنا هذا البحر بخواند ومبالغه
کند در خواندن آن در وقت تلفظ این فقره تا شاید صورت دوستان و
مقالات ایشان یار کند واشارهٔ رد وابطال بدست نماید ودر وقت تلفظ واذ
یقول المنافقون تا غرورا صورت دشمنان ومجادلات ایشان مستحضر سازد
واشارهٔ رد وابطال کند فثبتنا وانصرنا وسخر لنا هذا البحر کما سخرت البحر
لموسی علیه السلام وسخرت النار لابراهیم علیه السلام وسخرت الجبال
والحدید لداود علیه السلام وسخرت الریح والشیاطین والجن لسلیمان
علیه السلام وسخر لنا کل بحر هو لك فی الارض والسماء والملك والملكوت
وبحر الدنیا وبحر الاخرة وسخر لنا کل شیء یا من بیده ملکوت کل شیء ترجمه
پس پابرجا دار ما را ویاری ده ما را ومسخر گردان برای ما دریا را چنانچه مسخر
ساختی دریا را برای حضرت موسی ومسخر ساختی آتش را برای حضرت ابراهیم ومسخر
ساختی کوهها را وآهن را برای حضرت داود ومسخر ساختی باد را ودیوان را وپریان
را برای حضرت سلیمان علی نبینا وعلیهم الصلوة والسلام ومسخر گردان برای ما هر
دریائی که آن ملک تست ودر تصرف تست در زمین وآسمان ودر عالم ملک
ودر عالم ملکوت ودریای دنیا ودریای آخرت را ومسخر گردان برای ما همه چیز
را ای آنکه بدست قدرت اوست فرمان روائی همه چیزها معنی اولی هر چند
سبب ورود الهام قصهٔ دریا بوده است اما از بحر جایز است که نشأهٔ کلیه که مشتمل
بر افراد مختلفة الاثار باشد یا کاری که موقوف بر افعال بسیار باشد اراده کننه

لهذا

لهذا شیخ در آخر دعا میگوید وسخر لنا کل بحر هو لك وبحر الدنیا وبحر
الاخرة داعی را باید که در وقت تلفظ سخر لنا هذا البحر همان مراد را بخاطر گذراند
مرض طبیعت باشد یا کار بسته که تدبیر آن ندانند یا حرب با بن القویین هامعهٔ
ثانیه معنی تسخیر نشأه از نشأت آنست که از ملائکهٔ اعلی الهامات وامدادات
برای رفاهیت این شخص وتمشیهٔ مراد او در آن نشأه جاری شود تا طبایع وخواص
آن نشأه با نفس داعی ومرادات او تنافی نکند مثلا حضرت موسی عزم اراده داشتند
که از قوم فرعون خلاص شوند امدادات ملائکه اعلی بادهای مخالف را در میان اجزاء
دریا در آورد تا هر ناحیهٔ از دریا مانند طود عظیم در ایستاد وحضرت ابراهیم علی
نبینا وعلیه السلام در آتش افکندند هم ملأ اعلی افاضهٔ بادی شدید البرد از طبقهٔ
زمهریریه بران بقعهٔ ارض فرمود تا نار منتفی شد وبرد وسلام گشت وبرای حضرت
داود علی نبینا وعلیه السلام جبال وحدید را مسخر ساختند که جبال تسبیح ایشان را
جواب گویند ومقصد ایشان از تحصن در حرب ومهیا کردن معیشت اهل وولد
با سهل وجوه حاصل شود وریح وشیاطین را مسخر حضرت سلیمان علی نبینا
وعلیه السلام ساختند تا هر جا میخواست با او می رفت وهر کاری که اراده مینمود
دیوان بعمل می آوردند هامعهٔ تا النه ذکر این پیغمبران علی نبینا وعلیهم السلام
والجنه مسخر ایشان ساخت برای دو وجه است یکی آنکه مراد را مستحضر کرده شود
ودر پیش چشم آورده شود دیگر آنکه رجای حصول مراد قوی گردد بمثل الجنه در فقرهٔ
فقد ابتلی المؤمنون تقریر کردیم باز تخصیص این چهار پیغمبر علی نبینا وعلیهم السلام
بجهة آنست که قصص ایشان مشتمل است بر تسخیر چهار عنصر بحر ونار وریح خود ظاهر
است وجبال وحدید غالب در آن ارض است ومعدود از ارض وشیاطین در
ترکیب ایشان بریح غالبتر است وبعد آن آتش چون زیر آسمان غیر عناصر اربعه

و مرکب از ینها موجود نیست این هر چهار را سوذکر کرد و بعضی مرکبات را نیز گویا
میگوید همه عناصر را و مرکبات را برای خاصان خود مسخر ساخت هامعهٔ
رابعه در طی اخبار وارد شده است که چون بنده نان را تناول کند سیصد و
شصت کس در آنجا سعی کرده اند تا بدهان او رسیده است اول ایشان
میکائیل که قاسم ارزاق است و مهیا کننده مطرست و اخر ایشان خباز
و این مثالیست که ضرب کرده شد برای افاده انکه تسخیر یک شیء برای بندهٔ
از بندگان خدای تعالی متوقف میباشد بر تسخیر نشآت بسیار که بعضی آنرا بنی
آدم می دانند و بعضی را نه بعضی نشاء بمنزلهٔ مادهٔ آن نشاء باشد و بعضی
متلازم و متجاوز و بعضی متمم آثار او مثلا خدای تعالی توانگری را ابرای فقیری مسخر ساخت
تا هدیه فرستد اینجا هزار نشاء مسخر شده است تا این هدیه بدست فقیر افتاده
است زیرا که نخست قوت علمیهٔ این توانگر میباید که صورت فقر و حاجت او
و فایدهٔ عطای او بفهمد بعد از ان قوت عازمه با او یار شود و تقویت این خاطر
کند بعد از ان مال از هر جهه که پیش او کرد آمده باشد تا هدیه فرستادن میسر
آید بعد ازین همه خازن را از ام میباید زد که معطل نکند و سرکشی نورزد و رسول
را مقهور میباید زد تا غلط نکند و در یک نورزد و الی غیر ذلک مما یطول ذکره شیخ
چون این همه معامله ها بعلم لدنی میشناسد در سوال تعمیم میکند که سخر لنا کل
بحر و سخر لنا کل شیء و کلمهٔ ثانیه اعم است از اول زیرا که بحر نشاء کلیه و مجموع
کل را گویند و شیء بر فرد جزو هم اطلاق میکنند میتوان کرد هامعهٔ خامسه
شیخ در لفظ کل بحر هو لک و یا من بیده ملکوت کل شیء استحضار میکند
قدرت و جوبیه ظاهره بر هر چیز را و فایدهٔ استحضار آنست که صدق التجا و
حسن رجا متحقق شود اینجا باید دانست که هر چیز را ملکوتی است خاص و تدبیر

ست

ست خاص و شریعتی است خاص زیرا که صورت نوعیه و صورت شخصیه هر چیز مقتضیات
دیگر دارد و قبض و بسط صفات هر نشاء بر طبع آن نشاء خواهد بود و تجلی اعظم را چون
نفس کلیه از ذات بجهت قبول کرد مانند قبول کردن مرآت صورت آفتاب را لا محاله
شایع شد قهر او در جمیع الحیه در نفس کلیه مبدا خواهد شد در هر چیزی از ۱ زاده همان
چیز در آمد و فعل خاص وی قهر است هر جا بر نگ همان جا رنگین گشت قهر خاص
هر چیز ملکوت آن چیز است هامعهٔ سادسه گاه باشد ملکوت مثال برای شخصی
منسوخ کنند نه ملک شهادت را پس در مثال قضا کرده شود بوجود غنا او یا ریاست بر جمیع
از مراتب و قوی ملکیه که در طالع شخص آفریده اند آنرا کوتاه سازد پس در خارج مبدا
نشود الا ربع آن یا ثلث آن و این شخص را ملکوت مثال الهام شده است نه ملک شهادت
و هم چنین گاه باشد که تدبیر آهادی را بر وفق مراد شخص منبسط سازند و تدبیر ارض
تنگ تقاضا کند پس حکم عدل مدبر السموات والارض آن باشد که مقبوض کرده شود
حکم تدبیر سماوی را بقدری که تدبیر ارض مناقضه نکند مانند تقاضا کردن قوی فلکیه بانی
شخصی حال انکه در جبلت متولد شده است بعضی اهل الله باشند که صورت مثالیه را
در یابند بوسعت تمام و بکمال حکم کنند که بقدر اتساع و انبساط آن صورت مثالیه
در خارج حادث خواهد شد و از ان خبر دهند و بعکس مقدار آن حادث تعاین کنند
و غلط شود شیخ بسبب اتساع علم لدنی که خدای تعالی او را داده است این امور می
شناسد لهذا میگوید و سخر لنا کل بحر هو لک فی الارض والسماء والملک والملکوت
هامعهٔ سابعه تسخیر بحر دنیا عبارت از اثر بد برفتن نشاءات دنیاست از بهم ملا علی
با سعادت دنیویه مثل کثرت اموال و اولاد و اصحاب و طول عمر و انس خاطر و اطمینان نفس
و تیسیر امور معاش بوجود آید و تسخیر بحر آخرت عبارت از انست که عبادات این شخص
علی وجه التمام در صحیفهٔ عمل او ثبت شود و محبطی آنرا ناقص نسازد و هیچ ملیه از طیبات

در صورت این عمل در آید و آنرا نمو دیگر دهد تا هر ساعت ببالد و بیفزاید فی الحدیث
ین بیتها کما ین لجبا احد کهر فلسوم و در روز حشر قوت مثالیه علی طبیعتها آنرا شرح
نماید و منفسح گرداند هامعهٔ ثامنه اگر جمعی را با اعدای خویش جنگ واقع شود
و هر یکی بحسب طاقت خود عدد و عدد و مهیا کند و بجهت همت غلبه بر دیگر بخواهند
این فقره صالح آنست که بکثرت تلاوت آن در عین حرب لطیفهٔ غیبیه پیش آید و فتح
بر اعدا متحقق گردد و همچنین چون کار بسته که از تدبیر آن عاجز شوند و مرض صعبی که
اطبا از معالجهٔ آن درمانند پیش آید بسبب اکثار تلاوت این فقره لطیفهٔ غیبیه
که گشاد این کار بسته و شفاء این مرض عضال بآن میسر شود من حیث لا یحتسب
ولا یحتسب آن سر بظهور رسد کهیعص انصرنا فانک خیر الناصرین وافتح لنا فا
نک خیر الفاتحین واغفر لنا فانک خیر الغافرین وارحمنا فانک خیر الراحمین
وارزقنا فانک خیر الرازقین واحفظنا فانک خیر الحافظین واهدنا
ونجنا من القوم الظلمین ترجمه در عالم شهادت در می آید صورت غیبیه که
در ملکوت منقضی و مصور شده است پیش از این و سرایت میکند در اینجا و شعشعانید
و کمال غلبهٔ ظهور تسخیر مینماید مقامات کمال نفوس بنی آدم نزدیک عود ایشان بجناب
قدس و اینهمه شرح تسخیر و بیان بعض [illegible] نوع اوست یا رب بده ما را زیرا که تو بهترین
یاری دهندگانی و بگشا کارهای بسته برای ما زیرا که تو بهترین گشایندگانی و بیامرز ما
را زیرا که تو بهترین آمرزندگانی و مهربانی کن بر ما زیرا که تو بهترین مهربانی کنندگانی
و روزی ده ما را زیرا که تو بهترین روزی دهندگانی و نگاهدار ما را زیرا که تو بهترین نگا
هدارندگانی و راه نمای ما را و خلاص کن ما را از دست ستمکاران هامعهٔ اولی چون در
اول کلام مذکور شد فثبتنا وانصرنا وسخر لنا هذا البحر شیخ خیرات که آنرا شرحی بسطی
دهد پس سه فقره آورد انصرنا الخ و ثبت لنا الخ اللهم یسر لنا الخ زیرا که در مقام تضرع

وابتهال

وابتهال هر چند الحاح و تکرار بیشتر هر جای اجابت نزدیکتر هامعهٔ ثانیه این فقره گویا
صورت سعادت زهره است و حامل بر آن نیست مگر طبیعت زهره که در مزاج شیخ مستتر
است اینجا باید دانست که الهامات عالیه که بر کمال افراد بشر نازل میشود و با خود
مستصحب بسیار از بعض خواص کواکب در انجیل مذکور است قصه که حاصلش آن
است که در هیاکل بعضی مردم کبوتران میفروختند غیرت الهی بجوش آمد و نفس
حضرت عیسی ع م را در امضای حکم این غیرت جارحهٔ خود ساخت حضرت عیسی علی
نبینا و علیه السلام بسعی تمام خرکره را حاضر ساختند و بر وی سوار گشتند و حواریان طرق
طرق گویان در رکاب ایشان روان شدند و بهمان هیئت در آن هیکل در آمدند و
کبوتر فروشان از زجر و توبیخ بسیار کردند و هیبت الهی بر الجماعه افتاد و از انکار
باز آمدند و بعضی بگریختند و این واقعه یکی از وقایع عظیم بوده است که انبیای سابق بآن
بشارت فرموده بودند و براکب حمار در کلام خود کنایت بحضرت عیسی علیه السلام میکردند
درین واقعه از حضرت عیسی علیه السلام خرکره طلبیدن و بران سوار شدن و از حواریان
طرق طرق گفتن چه بود در مزاج حضرت عیسی ع م مشتری که در برج حوت باشد مستتر بود
و این صورت بآن مشتری مناسبت تمام دارد گویا در دیوان کواکب از دواوین ملکوت
ثبت شده بود که شخصی از منسوبات مشتری که در حوت باشد ذکر امر الهی و جارحهٔ از جوارح
عنایت الهی گردد و چون این داعیه در خاطر حضرت عیسی علیه السلام فرود آمد با خود
مستصحب ساخت تمام صورت آن مشتری را و این نهایت صدق است چنانکه نهایت صدق
آینه آنست که تمام هیئت رائی در وی ظاهر شود بی کم و کاست بر این قیاس در بند عاقله از
معارجات روحانیه شده است تمام سعادت زهره بروی کار آمد یا خود درخشیدن و بر
وصف محبت و لطف مرجع جمهور انام گشتن و گشاد کارهای بسته دیدن تا الم انتظار نکشد
و دور شدن کلفتها و الوات واحداث و رحم الهی و وسعت رزق و حفظ و هدایت همه از

قصه حضرت عیسی ع

بزرگ این مقام است هامعهٔ ثالثه چنانکه این فقره مناسبت دارد لبجادت زهره
همچنان را استارات بنمونه است برای حالتی که افراد شر را در علیین پیش خواهد آمد
رحمت الهی ایشان را در همگیر و لبس الحا انتقا حی مقدس که تعبیر ازان بمغفرت توان
کرد خود بر خود درخشیدن مانند شمعی که فوری و کارهای متعلق باین شخص از غیب
کشیده شدن و تبرا از هیئت خاسئه سفلیه که مغفرت تعبیر است ازان و انجذاب
او بجانب قدس بوصف انس و میل جانب مقدس باو بتوجه افاضهٔ خیرات که تعبیر
ازان برحم کرده شود و بایست او را باو رسانیدن که رزق عبارت ازان است
و از جمیع شرور و ناباستیها نگاهداشتن که حفظ بیان اوست و شیخ باین
فقره هیئت علیین را بوجهی حکایت میکند که بهتر ازان صورت نه بندد هامعهٔ
رابعه اینجا باید دانست که چون مسیح یک کلمه را اکثر میکند از صلب آن کلمه
حقیقت مثالیه بر وفق این کلمه منجوش شد در اذکار و اوراد که برای تمکین حلاوت
مناجات مواظبت بران مطلوبست رعایت اینحالت را باید کرد چنانکه
طبیب حاذق در اغذیه و ادویه مراعات میکند حالتی را که بعد کیلوس کیموس
در بدن آدمی احداث مینماید از ازالهٔ تعفن اخلاط و انتقاص آن و ازدیاد
آن همچنین عارف مزاج انصورت مثالیه را در صنع ادویه مراعات مینماید
پس اگر کلمه بر صرف ذات الهیه بغیر امتزاج ملاحظهٔ وصفی از اوصاف دلالت
میکند صورت مثالیه او در غایت تجرد و باریکی خواهد بود و طاقت جمهور ناس از
تحمل آن عاجز شود و اکثر آن انسلاخ از احکام بشریت بر دهد لهذا در شریعت
غرا در باب اذکار کلمه بر صرف ذات دلالت میکند مثل الله الله هو هو هو نیامده
است بلکه جملی که التفات انجا بذات الهی مثل التفات تبعی که بجانب طرفی الجمله
واقع میشود در وقت تحدیق نظر بتحقیق سلب الحجاب مثل لا اله الا الله الله اکبر

الحمد لله سبحان الله استغفر الله توکلت علی الله لا حول و لا قوة الا بالله این
اذکار را نائب مناب ذکر ذات ساخته اند در شراعیه الآیه به تخصیص الله اکبر و لا اله
الا الله که داخل است در نیابت ذکر ذات لهذا در عامهٔ مواضع همینها مطلوب شده
است و در عداد ذکر صفات سوال و تعوذ و صفات مفصله و آیات قدرت نهاده شده
چنانکه در آیة الکرسی ابتدا کردند بذکر الله لا اله الا هو الحی القیوم بعد ازان بذکر
صفات شروع نموده اند که لا تاخذه سنة و لا نوم له ما فی السموات و ما فی الارض
الخ و در آخر سورهٔ حشر هو الله الذی لا اله الا هو عالم الغیب و الشهادة الخ
و در سورهٔ غافر تنزیل الکتاب من الله العزیز الحکیم غافر الذنب و در سورهٔ اخلاص
الله احد الله الصمد لم یلد و این سر دقیق است از اسرار قرآن عظیم فتدبر و اگر کلمه
دلالت بر قهر اعدا و افنای آنها و غضب بر آنها صورت مثالیه آن در غایت شدت
و صولت خواهد بود و نفس ناطقه را در برابر آن ایستادن میسر نشود الا بعد خلط با کلمات
جمالیه لهذا در قرآن عظیم وعده با وعید و عذاب با ثواب و تهدید و توبیخ
بالطف و احسان منظم ساخته اند تا تثبیت جاش و تسکین قلب و التفات بجوانب شتی
الهیه چنانکه در سورهٔ یس پنج آیه که دلالت بر تسکین قلب و تعداد نعم الهی میکند تقدیم
کردند بعد ازان فرمودند انا جعلنا فی اعناقهم اغلالا بالجمله شیخ منظور بود که سل
سیف بکند بر اعدا که اطمس علی وجوه اعدائنا و امسخهم علی مکانتهم شاهت الوجوه
و عنت الوجوه لهذا کمال معرفت او بخواص اسماء الهیه بران حمل کرد که دو سه فقره و امثله در
جمال ذکر کند هامعهٔ خامسه اینجا باید دانست که تسخیر عالم برزق و نصرت بندهٔ از بندگان
الهی در موطن تدبیر شبیه است بسیاست ملک مختار رعیت خود چون ابر ابر زمانی بریزند طبیعت
آب سیاست میکند حال این فرد با جمیع عوارض طاریه پس اگر نشیب و بلندی باشد کثرت ماده
و شدت جریان او با پای بلندی و پستی موازنه میکنند و کار به نشیب فرو آید و بلندی را میگذارد

وکاهی بلند رولیتی همه و در میکیرد همچنین اکر انجا مانع باشد اکر سنکست یا زمین سخت اورا
نمی کند در اکثر احوال مکر انکه کثرت و شدت جری بحدی رسد که کافتن زمین و از بیخ بر کندن
سنک به نسبت او سهل باشد چون در مقابله افتاب احدیت نفس رحمانی ایستاد انجا عکس
آفتاب بضرورت منطبع شد و برنک طبیعت کلیه رنکین کشت و تدبیرکل طبیعی که حکم فعلش است
نزدیک عوارض طاریه بحکم سیاست طبیعت ظاهر شدن کرفت که لون الماء لون
انائه چون نفس منطبعه فلک الفلک صورت مثالیه این تجلی قبول نمود اجبار بهتیه خادم
او شدند مثل تصرف فرد واحد قوی در افراد ضعیفه کردن کرفت با الهام ملائکه و اهل
اینها در ارض و صرف اقلام در سمای موطن است ها معنی سادس این فقره داخل
است در سعادت زهره در باب حسن نبات اشجار و زروع در منثمن مکسر باید کرد تا سعادت
مشتری نیز بهم رساند و بر لوح خشب بخط جلی باید نوشت و در اعلی مواضع از باغ و
کشت میباید کذاشت و برای ثمر درخت معین بر برک بعصاره ثمر باید نوشت و برای
جمال و فرح شخص و قبول بمشک و کلاب بر کاغذ نوشته بر سر او باید بست و اکر
زن باشد بسمای صفت محسن باید نوشت از الف تا تا ارزقنا وهب لنا من لدنك
رحمة وریحا طیبة کما هی فی علمك وانشرها علینا من خزاین رحمتك واحملنا
بها محمل الکرامة مع السلامة والعافیة فی الدین والدنیا والاخرة انك علی کل
شیء قدیر ترجمه و همچنین برای ما از نزدیک خود بادی رحمتی خوش بهمان صفت
که در علم تست و بر اکنده ساز از خزینهای رحمت خود و بر دار ما را بآن باد خوش
بردا شتنی که سبب بزرکی باشد با سلامت و عافیت در دین و دنیا و آخرت هر آینه تو
بر هر چیز توانائی ها معنی اولی هر چند سبب اشتباه ایند عامیخواهد که مراد از ریح سمای
باد متعارف اکیرند اما ممکن است که بحسب بطن اینه عامراد باشد تائید عالم غیب و سرایت
الهامات ملا اعلی در عالم شهادت بجهت رفق این شخص در خواطر او یا در خواطر دیکران

برار او در آمدن قوت مثال در عالم شهادت و برکات عالم روح در شیمه او علما و عملا یا علوم
اشراف بر خواطر و اشراف بر قبور و کشف واقعات آینده سهل کردد و قدرت بر اعمال شاقه
از هر مفرط و لطش غیر موعود بوجود آید و استعمال ریح درین معنی مرتب است با نچه در قرآن عظیم
آمده است و تذهب ریحکم ای نصرکم در عرف هر چه سبب او ظاهر نباشد نظر اتفاقی
مرآید و میرود بریح تعبیر میکنند ها معنی ثانیه قال الله تعالی ان الله بالغ امره و قال
وکان امر الله مفعولا هر چه در حظیرة القدس شیخ مشهود متقضی میکرد د بضرورة جبله
عالم مسخر او خواهد بود این قدرت هم در رنک قدرت بی نهایت است علوم بشرط اهاطه
جهات و طرق آن نمیتواند کرد خدا تعالی درین موطن بقبض اسباب و بسط بعض
اسباب و تقریبات و حالات هر چه میخواهد اکر چه در علوم بشر مستعد محال باشد
بظهور میرساند و بهمین معنی است اشاره در ان آیه قل کونوا حجارة او حدیدا
او خلقا مما یکبر فی صدورکم فسیقولون من یعیدنا قل الذی فطرکم
اول مرة نه اهمال امر قابل و مستعد مطلق زیرا که حجاره و حدید نیز استعداد بعید دارد
مر افاضه حیات را کما لا یخفی لهذا شیخ درین مقام میکوید وهب لنا من لدنك
بلفظ من لدنك اشاره میکند بحضرت قدس و تدلی اعظم ها معنی ثالثه شیخ میکوید
کما هی فی علمك و این کلمه احتمال دو معنی دارد یکی انکه بخش آن ریح را بهمان
صفت که در علم تو مشخص شده است یعنی طبایع اسباب از ان صورت علمیه کم
نکند و زیاده ننماید و این معنی تاکید و تصویر تسخیر عالم است از حقیقت تدلی
دیکر انکه ظهور آن مراد بهر طوریکه تو میدانی از قبض و بسط هر چند ما بحقیقت آن
مطلع نباشیم اینجا باید دانست که عارف محقق چون مراد را از مرادات طلب میکند
نفس آن مراد را با سلامت و عافیت طلب میکند و در سوال تعیین نمینماید طریق
او سو مثلا نمیکوید که زر فاده مرا از باغ و ازین تجارت بالخصوص بلکه میکوید

رزق ده مرا از هر جا که خواهی زیرا که او را احاطه بطرق فاضه مراد متصور نیست
و بعض آن مناسب است به تشبیه بخیر مطلق و بعضی مناسب نیست و بهمین معنی
اشاره رفته است در حدیث نهی از تعدد در دعا هامعه رابعه ریحی که
ما بآن اشاره کردیم از یک خزانه نیست بلکه از خزانهای بسیار گاهی از خزانهٔ
علم باشد مثل اشراف و کشف و گاهی از خزانهٔ قوت و قدرت باشد مثل
فتح خیبر و قلع باب او و گاهی از خزانهٔ رزق مانند نفقة الغیب باران همه
گاهی از خزانه سعادت کواکب باشد در آن ساعت و گاهی از خزانه اندراج قوت
مثال در شهادت مثل مشی علی الماء و گاهی از خزانهٔ تجرد ارواح مثل انتهای
شرف و تجلیات معنویه که اکابر اولیا را میدهند باز چون عطیه از عطایا
سیلان مینماید از خزانه تا باین شخص برسد اتمام سیلان و ظهور او موقوف
میباشد بر امور بسیار که علم آن مقدور بشر نیست و لهذا شیخ میگوید من خزائن
رحمتک و نمیگوید من خزانه رحمتک هامعه خامسه چند نوع کرامت از
هیچ ولی الا ما شاء الله منفک نیست از الجمله نفقة الغیب است و حقیقت
نفقة الغیب آن است که تربیت و تولی الهی متوجه میگردد بنفس ولی و آن
مقتضی میشود برکت و رزق و اقبال اسباب معاش و آنرا صور مختلفه می
باشد بقدر مزاج شخص و بقدر آنچه در وی مندرج است ساخته اند از قوی
افلاک این ولی اگر از اصحاب فطانت است می شناسد که از کدام راه میدهند
و بچه قدر میدهند و الا نمی شناسد گاهی ملائکه سفلیه و صالح جن را مسخر
می سازند تا مایحتاج او را باو برسانند و هذا قلیل نادر جدا گاهی در
دل بنی آدم می اندازند که بذل کنند برای او و در بعضی احیان این دهنده را محتاج
می سازند بدادن مثلا نذر کرده بود و شرط مصرف نیافت الا این شخص را

تحقیق حقیقت نفقة الغیب

یا در نفس

یا در نفس او مسئول ساختند که از دادن باین فایده عظیم دنیوی یا اخروی
حاصل خواهد گردید و مضطر نمودند او را در امضای امید اعلیه و در بعضی احیان
مستور میدارند عطای خلق را از نظر مردم بلکه از دل این شخص نیز محو میسازند
که من فلان نذر داده ام گاهی این ولی را سببی از اسباب معاش باشد پس برکت
میدهند تا کفایت کند انواع معیشت او را و از الجمله فراست صادقه در
کشف و اشراف بر خواطر هیچ ولی از اولیاء الله خالی از اصل این معانی نیست
لیکن در قلت و کثرت مختلف اند جمعی را خیال قوی تر باشد و جمعی را وهم مقدم
تر و طائفه را عقل پیشقدم تر و گروهی را قلب ظاهرتر و کشف این جماعه در
رنگ دواعی و عزم و تمنی واجب باشد و از الجمله نفس لذکلمات او را مطابق
میگردانند و با واقع در نفس الامر من حیث یدری او لا یدری گاهی از کلمات
و حرکات او فال گیرند و آنچه بود نیست از آنجا استفاده مینمایند و این شخص آنرا
داند یا نداند و از الجمله ظهور تاثیر در دعای او در ترقی و اعمال تقربیه تا علمی نفیس
نفس او منتفع شوند از ظهور این ولی مقتضی است کرامات او را علانیه سازند
تا عوام او را به بینند و بشنوند و تعظیم محل او معترف شوند و با او محبت بهم رسانند
و اگر ظهور مقتضی نشد این کرامات میدهند اما عوام او را بآن آشنا نکنند هامعه
سادسه قبول عامه و جاه و رفع صیت یکی از نعم الهی است مثل مال و اولاد
غایة الامر در حق بعضی مردم بسبب قصور استعداد آن نعمت نقمت میشود چنانچه
مخبر صادق علیه الصلوة و السلام در جواب سوال کسی او یأتی الخیر بالشر بیان فرمود
و لهذا شیخ ابنی میگوید احملنا بهاحمل الکرامة کرامت در اصل بمعنی عزت
و بزرگی است و سنة الله بران جاری شده که چون شخصی در ملأ اعلی محترم و
مکرم گردد سیلان مینماید این احترام در ملأ سافل و بنی آدم چنانچه مخبر صادق علیه

قبول عامه و جاه و رفع صیت یکی از نعم الهی است مثل مال و اولاد

الصلوة والسلام در حدیث نزول قبول بیان فرمود پس شیخ طلب میکند عزت
وجاه وقبول را لکن عزتی که بسبب قبول غیب پیدا شود بسبب عزت وجاه
وقبول در خلق که مفضی شود بشر را از انجهة که مقتضی گردد بعضی شهوات نفس
یا سبب حدوث حسد وحقد از مردمان چون شیخ بسبب اتباع علم انبیاء
می شناسد مصرح میسازد که مع السلامة والعافیة فی الدین والدنیا و
الاخرة پس سلامت در دین عبارت از انست که نفس این شخص امور خسیسه
فاسقه که بسبب انحطاط او باشد از منزلت قرب الهی کسب نکند وسلامت
در دنیا آنست که بالمی وشدتی در بدن ونفس این شخص با مناقشه خلق مقتضی
نگردد وسلامت در آخرت آنست که در معاد حساب عسیر با بن افعال او خلدق
در میان نیاید ها معنه تا منه این فرقه صالح آنست که بسبب افکار آن لطیفه
غیبیه در هر وقت و هر مکان از انجهة که نداند پیش آید وسبب نصرت او بر اعدا
وازالهٔ آفتها ومصیبتها گردد پس اگر نفقة الغیب مطلوب باشد چهارده بار
یا وهاب بخواند وسه بار دعای حضرت عیسی علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام
اللهم ربنا انزل علینا من السماء تکون لنا عیدا لاولنا واخرنا الی رازقی واگر فراست
واشراف مرغوب افتد چهارده بار یا علیم یا مبین یا خبیر وسه بار وننزل من
القرآن ما هو شفاء ورحمة للمؤمنین بخواند واگر ظهور اثر دعا وترقی باشد چهارده
بار یا مجیب بخواند بعد از ان سه بار ویستجیب الذین امنوا وعملوا الصالحات ویزیدهم من
فضله الایة اللهم یسر لنا امورنا مع الراحة لقلوبنا وابداننا والسلامة والعافیة
فی دیننا ودنیانا وکن لنا صاحبا فی سفرنا وخلیفة فی اهلنا واطمس علی وجوه
اعدائنا وامسخهم علی مکانتهم فلا یستطیعون المضی ولا المجیء الینا ولو نشاء
لطمسنا علی اعینهم فاستبقوا الصراط فانی یبصرون ولو نشاء لمسخناهم علی مکانتهم

فما

فما استطاعوا مضیا ولا یرجعون ترجمه بار خدایا سهل گردان برای ما کار
ما را با راحت دردلهای ما وبا سلامت وعافیت در دین ما ودنیای ما وباش
برای ما همنشین در سفر ما وجانشین در اهل خانهٔ ما ومحو صورت فرود آر بر روی
دشمنان ما وبگردان صورت ایشانرا یعنی متغیر الاحوال گردان بر جای ایشان
تا نتوانند گذشتن از مقام خود بجانب دیگر ونه آمدن بجانب ما بعد از ان شیخ تلاوت
کرد دو آیت را ولو نشاء لطمسنا الخ اگر خواهیم محو فرود آریم بر چشمهای ایشان
پس شتابی طلب کنند راه را پس از کجا ببینند واگر خواهیم صورت بگردانیم ایشانرا
بر جای ایشان پس نتوانند از جای خود گذشتن وباز نگردند ها معنه اولی
مشائخ صوفیه قدس الله تعالی اسرارهم هر روز استخاره مطلقه مستحب داشته اند یعنی
دو رکعت میگذارند وطلب خیر میکنند در هر فعل وقولی که از این شخص درین روز بعمل
آید وبرکات این استخاره تجربه نموده اند همان اسلوب شیخ تیسیر مطلقا در جمیع
امور که مباشرت آن مینماید وغرض از اغراض را بآن قصد میکند خواه درین روز
خواه در سائر ایام درخواست کرده است زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم جوامع
ادعیه دوست میداشتند وشاید مصادفه کنند وقت اجابت پس در ان
حالت ترک دعای اکثر حاجات غبن عظیم باشد ها معنه تا نیه چون کسی متوجه
میشود بمقصدی در طلب آن سعی عظیم بکار میبرد الحاجها نظیر حرج وشدت بدن
آید شیخ بسبب علم لدنی که خدای تعالی نصیب او ساخته است آن همه منظور نظر
دارد وتخصیص نجاح وفیروزی خود بوجهی که این انواع حرج وشدت پیش نیاید مطلبیه
یکی از انحاء تعب وکلفت بدن وهمّ وتفکر وضیق دل است زیرا که بسیار است که آن غرض
موقوف باشد بر حرکات عنیفه واعمال شاقه وبسیار است که کشف وکار ظاهر نشود وهم
وغم دل را در گیرد وسکی وتفکر بهم رسد از ینجهة شیخ میگوید مع الراحة لقلوبنا وابداننا

دیگر خطا در تجربه سبب خیر که آدمی آنرا الجهة رفاهیت طلب کند وفی الحقیقه موجب
کلفت و رنج و فساد در معاش و معاد باشد عسی ان تکرهوا شیئا وهو خیر لکم
وعسی ان تحبوا شیئا وهو شر لکم والله یعلم وانتم لا تعلمون ازین جهة شیخ
میگوید والسلامة والعافیة فی دیننا ودنیانا دیگر انکه چون کار خود تسوی الی غیر
شود و احتمال که بعض مهمات را معطل گذارد از جهة سهو یا بچیزی مشغول نشود و بمهم دیگر
نپردازد و چون خود غایب شود و بدیگری تفویض نماید احتمال دارد که آن دیگر امانت
بکار نفرماید یا او را سهو و خطائی رود پس اگر دیگری را تفویض هم نماید ضیاع
اموال و اولاد لازم آید ازینجهة شیخ میگوید وکن لنا صاحبا فی سفرنا وخلیفة
فی اهلنا دیگر انکه چون در طلب منافع و دفع مضار خوض کند غالبا در این مزاحمت
بنی نوع پیش می آید زیرا که جماعه در آن منافع چشم حرص دوخته باشند یا نفع آن
شخص موجب ضرر دیگری بوجه من الوجوه باشد یا دفع مضرت این شخص موجب کم
بضاعتی دیگری گردد مثل طرار و سراق و قطاع که انتفاع آنها موقوف بر تضرر این شخص
باشد پس استیفاء مقصود بغیر کف اعدا از مزاحمت و مغلوبیت ایشان در مقابله او
میسر نشود ازینجهة شیخ میگوید اطمس علی وجوه اعدائنا وامسخهم علی مکانتهم فلا
یستطیعون المضی ولا المجیء الینا هامعه ثالثه طمس در اصل لغت بمعنی برهم زدن
نقش طبیعی و اشکال می آید و محتاج بصلة علی نیست لیکن شیخ تضمین کرده است معنی انزال
طمس و یا تصویر کرده است معنی طمس و مسخ بید بر ظاهر شیئ چنانچه در نحی علیها و قضینا
علی آثارهم علمای تفسیر بیان کرده اند و مسخ در اصل لغت بمعنی تبدیل صورت انسان
بصورت خسیس تر از آن لیکن مراد اینجا باز داشتن است از حرکات تا مثل سنگ و جماد گردد
در عدم حرکت و مضی در گذشتن از جائی بجائی دیگر و مراد اینجا غیر جانب این شخص
است بقرینه ولا المجیء الینا هامعه رابعه این دو آیه که ولو نشاء لمسخناهم علی مکانتهم

دلالت

دلالت میکند بر صفتی از صفات خدا تعالی پس تلاوت کردن شیخ این دو آیه را درین
موضع برای آنست که تمسک میکند باین صفت و بجای خاطر خود مصروف میسازد بدین
صفت مانند انکه در حدیث آمده است اللهم انی استخیرک بعلمک واستقدرک
بقدرتک واسئلک من فضلک و استقضا این صفت و بجا روی بوی آوردن
امید قبول را قوی تر میگرداند هامعه رابعه بطن این آیه نکته ایست پس وقتی چون شیخ
متخلق است باخلاق الله این دو آیه او را یاد میدهد بهمت بر دفع اعدا البسته و قهر بر
مخالفین خود انداختن و نفس او بدین کیفیت که تاثیر از آن می خیزد متوجه می سازد
و او را تشنه میگرداند و می جنباند چنانکه تذکر قصص اسخیا تخلق سخا دلالت میکند و آنرا
از میان کامن غریزه میجنباند و تذکر قصص شجعان تخلق شجاعت را مینماید و آنرا در
جنبش می آرد هامعه خامسه این فقره صالح آنست که داعی آنرا از غیب انواع سیر
در هر چه روی بدان آرد پدید آید و چون شروع در کاری کند پیش از آن ختم یکهزار
یکبار بخواند و اگر در مجلسی در مسئله از مسائل دین یا در قضیه از قضایای معاش خصومت
واقع شود و حق بجانب داعی باشد و خصم بجرب زبانی و دلیری غلبه میکند سه بار بخواند و اس
علی وجوه اعدائنا الی یرجعون و بجانب خصم نفخ کند اسکات خصم و تحیر او و لکنت زبان
ظهور آید یس والقرآن الحکیم انک لمن المرسلین علی صراط مستقیم تنزیل العزیز الرحیم
لتنذر قوما ما انذر آباؤهم فهم غافلون لقد حق القول علی اکثرهم فهم لا
یؤمنون انا جعلنا فی اعناقهم اغلالا فهی الی الاذقان فهم مقمحون وجعلنا من
بین ایدیهم سدا ومن خلفهم سدا فاغشیناهم فهم لا یبصرون شاهت الوجوه
وعنت الوجوه للحی القیوم وقد خاب من حمل ظلما ترجمه ظهور لطیفه غیبیه است
مثل ظهور نسیم خوش که شب از نزدیک ظهور شخص معاین نباشد و سریان لطیفه غیبیه است
در عالم شهادت بانکه در شهادت اثر آن نظر کرده شود و آنرا احل کرده آید و بانکه در ثبوت

دفع خصم والسلام

دل ایشان نظر کرده شود و با نواع تذکیر معالجه آن نموده آید قسم بقرآن متضمن حکمت که هر آینه تو از

پیغمبرانی بر راه راستی قرآن فرود آورده شد از جانب خدای غالب مهربان تا بترسانی جماعه را

که ترسانیده نشده اند پدران ایشان پس ایشان غافلانند یعنی قریش و بترسانی که میان ایشان

رسولی مبعوث نشده است هر آینه واجب شد وعده عذاب بر بیشترین ایشان پس ایشان ایمان

نمی آرند هر آینه ما ساخته ایم در گردنهای ایشان طوقها پس آن طوقها رسیده است بزنخدانهای

ایشان پس اینجا عه سرها بالا کنند کا غند و ساخته ایم پیش روی ایشان حجابی و پس پشت ایشان

حجابی پس پرده پوشانیدیم ایشان را پس ایشان بهیچ نمی بینند ناخوش و بدشکل شدند یا

روح ورسوا و خوار شدند روح پیش خدا زننده تو بر کننده و بمطلب نرسید هر که بر داشت ظلم

را هامعه اولی شیخ درین فقره میخواهد که تصرف قهری بکار برد در حق جماعه که بغیر حق با شیخ

در مجادله و مکابره باشند خصوصا جمعی که در باب نشر دین و ترویج طرق یقین مزاحمت نمایند نخست

آیه تذکر فرود آمدن قرآن و حکمت بر بهترین پیغامبران یاد کرد تا آگاه سازد دل خود را به

نسبتی که از نقاسیم رحمت الهی نصیب او شده است زیرا که قرآن حکیم را در کمی ورثه و نیز قرآن

نمونه او را مستحضر توان ساخت و بعد از آن تلاوت آیه لمن المرسلین کرد که منطوق آن اثبات

رسالت حضرت پیغمبر ماست ع و الطریق اشاره در ان رمز لیست بکمال شیخ که از ورثه پیغمبران

است و توفیق بارشاد خلق اصحاب ارشاد را نمونه ارسال رسل است و بعد از آن تنزیل العزیز

الرحیم تا اینجا برد با آنکه ارشاد اهل رشاد از خزائن رحمت الهی بر کافه خلائق فرود می

آید و اسم عزیز که دلالت میکند بر غلبه و اسم رحیم که دلالت بر رحمت کامله و رافت شامله دارد

مقتضی توفیق اهل ارشاد می کردد بعد از آن شروع کرد در آیه لتنذر قوما ما انذر اباؤهم

فهم غافلون تا بعضی توفیق ارشاد و جمع ناس بر اهل ارشاد پیش نظر حاضر شود یعنی انذار غافلان

و تعلیم جاهلان و بجانب خدا کشیدن گمراهان را و بعد ازین همه آیات قهریه را آورد تا در ضمن این

آیات همت کامله او بجوش آید هامعه ثانیه بر سر درین مسئله دو چیز است یکی آنکه عارف محقق چون

مراد

برای دفع اعدا متوجه می شود نخست بنسبتی که خدای تعالی در دل وی ودیعت نهاده است

متوجه می گردد و آنرا میجنباند و خاطر خود را بآن آگاه می سازد و بعد از آن اقدام می کند

بتصرف قهری زیرا که اصل نفاعت او همان نسبت است در جمیع تصرفات فان جاوالنشا

فانت کهف وان وردالصیف فانت ظل دویم آنکه چون عالم بخواص اسما و آیات میخواهد

که کلمات جلالیه را تلاوت کند و صورت مثالیه آن کلمات مستحضر سازد و از لابدیات که بمجرد

آن از آن کلمات جلالیه تلاوت نماید تا نشود که نفس داعی از آن اثر پذیر گردد و پیش از تاثیر مدعو علیه

چنانچه در قصه حضرت صالح علی نبینا و علیه السلام مذکور است هامعه ثالثه علما تفسیر ذکر کرده

اند که جعلنا فی اعناقهم و جعلنا من بین ایدیهم سدا تمثیل است برای یاس ایشان از آیات

قرآن عظیم و فهم اسرار شرایع مثل ختم الله علی قلوبهم و طبع علی قلوبهم در جای دیگر لکن اعتبار

دلالتی که در فعال و اعمال تصرفیه بکار میبرند ذهن انتقال میکند بر تصرف قهری که حضرت فائض

بر منکران دین الفای و بستن دست و پای ایشان و معطل ساختن آنها را از دیدن اشیا و

محبوس کردانیدن ایشان از آمد و رفت و سعی در مصالح خویش و حیران ماندن آنها از طلب خیر برای

خود با آن علاقه سلسله جنبان قهر الهی میتوان شد و آگاه می سازد نفس شیخ را برای همت

بستن و مستحضر ساختن صورت بیکار افتادن ایشان هامعه رابعه مشوه وجوه و عناه و جوه

کنایت است از بد حالی و انعکاس مراد شخص و خیبت سعی اوست و قصد شیخ اینجا نه اخبار است بحال

گذشته و نه وعده است بآنچه در قیامت بایشان پیش خواهد آمد بلکه انشاء تصرف قهری است

و استحضار طلب این امر مثل طلب عطشان آب زلال را و طلب مقهور مغلوب نصرت خود را زیرا که

بمثابه کامل اسم اعظم است در تاثیر هامعه خامسه اگر شخصی بجذبی یا بهر کیفیتی که ملائم

استقامت نفس نباشد مثل خوف و غضب و حقد و تشویش در امر معاش و غیر آن مبتلا شود میباید

که تلاوت کند این پنج آیه را تا غافلون و بر دل خود دم کند و اگر عالم یا قاضی یا مفتی خواهد که

درس و قضا او بر نهج مستقیم واقع شود این آیه در مشمن بنویسد و با خود دارد و بعد هر نماز تلاوت

این آیات را لازم گیرد و اگر شخصی میخواهد که از میان اعدا بگذرد و اعدا او را نه بینند
و متعرض حال شخصی میخواهد که از میان اعدا بگذرد و اعدا او را و متعرض حال او نشوند
لقد حق القول تا لا یبصرون بخواند و بر سنگریزه دم کند و بجانب آنها بیندازد و یا بجانب ایشان
نفث کند و اگر غلام کسی گریخته باشد و خواهد که او را متحیر سازد این آیات تلاوت نماید یا نام
غلام بر ورقی نویسد یا بر خرقه ثوب او و بر گرد این را بطریق دایره نویسد و در جائی که او یک
شب بماند بیاویزد یا در دیگی نهد و سر او را بموم گیرد و در جای که آمد و رفت کسی نباشد
یا در مقبره کهنه دفن کند و اگر شخصی بغیر حق خصومت میکند شاهت الوجوه تا ظلمی هفت بار
بخواند و بجانب او نفث کند و یا بر جامه او نویسد و در مقبره کهنه یا صحرای غیر معمور دفن کند
یا بر سفال پاره کهنه که از مقبره گرفته باشد بخواند و در خانه او اندازد بالجمله اول آیات تا غافلون
صورت مثالیه آن بسعادت مشتری مناسب است و آخر آنها تا ظلمی بنحوست زحل مناسب است در
جمیع اعمال زحل و مشتری این فقره را کار میتوان فرمود طس طسم حم عسق مرج البحرین
یلتقیان بینهما برزخ لا یبغیان ترجمه معنی عالی نجابت فخیم سرایت کرد در عالم سر متعین
در غیب که مستعد ظهور بود ظاهر شد در عالم ستر اکم لطیفه روشن درخشان سرایت کرد
در عالم سخت متحرو این همه کنایتیست از فیضان الهامات ملا اعلی با بدن ارضی رسانید کرد
و دریا را و در حالتی که با هم ملاقات میکنند در میان ایشان حجابی است یکی بر دیگری تعدی نمیکنند
هامعه اولی یکی از مواضع آنست که امرا پادشاه و یا اعوان قاضی یا تلامذه مدرس یا خادمان
رئیس با یکدیگر خصومت کنند و هر یکی جلب نفع یا دفع ضرر خواهد و آن دیگر با او مزاحمت نماید
و این نفاق ترکیب صحبت کنند و رونق کار صاحب الامر از این شود شیخ چون علم خدا داد میداند که این
حادثه در عالم کثیر الوقوع است ابتهال مینماید در دفع این بلا و درخواست میکند که فیض از ملا اعلی
در کار او شود که باز دارد این متخاصمین را و محافظت صورت تالیف فرماید هامعه ثانیه
ایراد طس و حم عسق در صدد رانید عابر آنست که در پیش نظر خود صور سریان الهامات ملا اعلی در عالم

محسوس

محسوس حاضر سازد و اتصاف خدایتعالی با نزال این الهامات مشاهده کند زیرا که استحضار
این صورت و تمسک باین صفت اقرب است باجابت هامعه ثالثه نزول این آیه بر این بیان
آیتیست از آیات آفاقی که دریای شور و دریای شیرین هر دو مجتمع شده و یکی مزه دیگر را
بر هم نمیزنند لیکن شیخ بنوع از استنباطات میفهمد که طبایع بنی آدم بمنزله بحور است یکی بردبار
نافع خوش خو و آن مشابه دریای شیرین است و یکی درشت خوی درشت گو و سخت رو زود خشم
قلیل النفع و آن بمنزله تلخ است و در وقت اجتماع این هر دو در یک مجلس یا در یک کار
مقتضای اصل جبلت آنست که با هم نزاع کنند و کار بفتنه و فساد عاید گردد لیکن قهر مدبر
السموات و الارض گردن جبلت ایشان نزاد میگیرد با الهامات سائله از ملا اعلی و تغییر خطرات
و تسوید ظنون ایشان مینماید و تلف میان زدو تسکین فرمائی شورش ایشان می شود چنانکه در قرآن
عظیم آمده هو الذی الف بین قلوبهم لو انفقت ما فی الارض جمیعا ما الفت بین
قلوبهم الآیه هامعه رابعه این فقره مصالح آنست که در میان زوجین تناشز واقع شود و نظم
صحبت ایشان مشرف بر انقطاع گردد یا دو شریک در معامله با یکدیگر منتهی بخصومت شوند بسبب
تمسک باین فقره تلاوه و حملا از ان شورش تسکین پدید آید و خواه نا خواه زبان ایشان
از خصومت و شماتت باز ماند حم حم حم حم حم حم حم حم الامر و جاء النصر فعلینا لا ینصرون
ترجمه سر متعین در غیبت ملکوت که مستعد ظهور و بر شرف بروز بود ظاهر شد در عالم ستر اکم
کرده شد کار و آمد یاری خدایتعالی پس بر ما منصور نشوند دشمنان ما ذکر مر شدن کار کنایت
است از رونق یافتن و رواج گرفتن و مقبول شدن و از پیش رفتن هامعه اولی شیخ میخواهد
که تلاوت کند سوره غافر را که جامع امهات صفات است پس تکرار کرد لفظ حم را هفت بار
و پرورش داد او را باین کلمات زیرا که طریقه دعوت آنست که اگر آیتی یاد های مصالح معانی
کثیره باشد از اعمال القرآن فیه و مراد داعی یکی معنیست از آن معانی لفظ دال بر آن معانی را مکرر
میکند هفت بار یا هفت بار یا زیاده از آن و پرورش میکند آنرا بکلمات مبارکات یا تلاوت

اسمی از اسماء الله که در آن معنی دخلی داشته باشد تا نظر بمعنی او بآن معنی توجه کرده
و با جابت اقرب باشد هامعه ثانیه در حدیث آمده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم
در غزوه از غزوات شعار صحابه خود ساختند کلمه حم لا ینصرون را و فرمودند که اگر
شبیخون ... شوید از ینجا شیخ دانسته که هم بغلبه احباب و مغلوبیت
اعدا مناسبتی است و این کلمه از همین جا فال می کرد برای عدم نصرت اعدا و کف ایشان
از عداوت و تکرار میکند هفت بار تا اتفاق کرده باشد باسلوب قرآن عظیم که الحا حم در
هفت سوره مکرر کرده شده هامعه ثالثه شیخ در لفظ حم الامر ملاحظه میماید ظهور
فیض الهی در صورت رواج کار و پیش رفتن تا اقرب باشد باجابت باز ملاحظه صنعت
اشتقاق و صنعت تجنیس از میان صنایع بدیع در لفظ حم با حم بکار میبرد تا یکی شدن آن معنی
مجرد شد بانصورت خاصه که خاطر خود محکم کند زیرا که اتحاد دو لفظ در قوت دیهم میبخشاند
لقصور اتحاد حقیقی و در فن شعر این طلسم و سحر و رواجها است بسیار احتیاج بیان ندارد
هامعه رابعه این قوه در اسکات اعدا و طلب جاه و حشمت پیش امرا موثر است هفت بار
اینرا خوانده بجانب الناس مردم فف کند یا بر هفت سنگریزه دم کرده بجانب ایشان بیندازد
حم تنزیل الکتاب من الله العزیز العلیم غافر الذنب وقابل التوب شدید العقاب
ذی الطول لا اله الا هو الیه المصیر ترجمه حم دانسته شد و فرستادن قرآن از جانب
خدای غالب داناست آمرزنده گناه و پذیرنده توبه سخت عقاب کننده صاحب فراخی
یعنی کثرت مال و زیادت قدرت نیست هیچ معبودی بسوی اوست بازگشت هامعه اولی
شیخ در ینموضع خوانده است که آیتی جامعه صفات الهیه که موثر است در کفایت مهمات
و حفظ از مکروهات تلاوت نماید بعد از ان دعای دیگر با و ملحق سازد و نزد او این آیت
و زان آیه الکرسی است در انکه متفرد است برای بیان صفات الهیه و جامع امهات و مثال
این آیات طراز آیات قرآنی است و درین آیه کریمه یازده اسم از اسماء الهی مذکور است

واین

لان اسما امهات اسما اند و متخلق باین اسما کمل اولیا باشند هامعه ثانیه اول این
اسما باعتبار مرتبه هویت و هواش رتبت بحقیقه بسیطه که گنجایش تعدد اصلا ندارد
لا علی و لا عینا و الله اش رتبت بآن بحقیقت بسیطه من حیث جمیع صفات کمال
و لحوق نوعی از تشخص و تعین باو و لکنت آلهی در شرائع آن است که این اسم مذکور
نمیکنند مگر بوجه تبعیت که طرف نسبت واقع شود و بقصد ثانی ملحوظ گردد نه بقصد اول زیرا که
مراد اکثار تلاوت قرآن و ادعیه است و مقصود هدایه نوع بشر است و در وقت انکار از
طلب این کلمه صورت مثالیه مجوس شد که مقدور اکثر افراد نیست در برابر آنصورت ایستادن
که نفس ناطقه با آن رنگ خودی خود میبازد هامعه ثالثه اسم دوم باعتبار الله است اسم
سیم عزیز و اسم چهارم علیم اینجا باید دانست که در موطن تدبیر امهات اسما سه اسم است
قادر و علیم و الله معنی قادر آنست که چون صورت الهیه چون منطبع شد در نفس رحمانی قهر
او شامل شد بر همه انواع و افراد و هر نوعی و فردی ملکوتی دیگر پدید آمد پس قادر و عزیز
کشف میکنند راهی که این تجلی راست بحقایق امکانیه و کار عزیز و برحمان و رحیم هم تعبیر کنند
و معنی الله تعاین و تشخص حقیقه هویت است پس الله کشف میکند راهی که این تجلی راست بحقیقه
هو و چون در مرتبه عقل پیش از نفس رحمانی جمیع حقایق ظاهر شدند این تجلی اعظم هو راهی
هست بمرتبه علم و عقل و تمام او باز آن علیم است و خبیر نیز هامعه رابعه
اسم پنجم منزل الکتاب و آن مساوق متکلم است اشاره میکند بصفت کلام نفسی و بحقیقت
صفت کلام لفظی آنست که تدلی اعظم صورت نوعیات نزا یش خود حاضر ساخت و تحدلق
نظر نمود در وی و در آنچه مقتضای کمال فطرت اوست و شوقی که مانع امتثال حکم فطرت خواهد
بود همه درین مقام مختلف گشت و رحمت الهی که ناشی است از خزانه تدبیر در کار رشد چنانچه در
موطن خلق بقدر سوال ماده ایجاد صور جواهر و اعراض مینمود اینجا تکلیف بافعال و اخلاق و
اعتقاد بقدر استعداد نوع ... بدانکه منقسم شد رحمت بر او وارد از جانب دیگر بار

دیگر تدبیر در کار شد و نقطه حبیبه منتقل گشت بوجود واحد از انسان تا او را رسول سازند
و بکلمات چند که معجز و مفحم خصم باشد پس آنهمه نظم گشت معین و مشخص اینجا درست شد
که کلام الله غیر مخلوق است هامعه خامسه باری باعتبار زید و عمرو و شجر و حجر نیز غیر مخلوق
است که در علم الهی ثابت و راسخ بود که اینها در اوقات کذا موجود خواهند شد هامعه
سادسه لو ان ما [illegible] در قسیلتین اول از جنود حقایق تاثیریه فعلیه متعلق بنباتات کلمه
کلمات پس از اعداد [illegible] معدود و ثانی از جنود حقایق تاثیریه انفعالیه متعلق بافراد
خاصه پس از اعداد ممکنات است اول پیش از زمان متعین و متشخص شد این قدرت است که در باده
و مده شرح و تفسیر نمی خواهد و ثانی در ماده و مده متحقق و متشخص گشت این قدرت است که پیش
از ماده و مده دستور داشت که بر همان قانون پدید آمد هامعه سابعه اسم ششم غافر
الذنب و هفتم قابل التوب و هشتم شدید العقاب و این سه اسم از اسماء فعلیه که تفصیلا
قادر باشد یعنی چون قدرت متعلق شد بنفس رحمانی و شایع گشت در جمیع ذرات و در
هر ذات ملکوتی پیدا کرد بقدر استعداد آن ذات باعتبار هر جنس تاثیری که در عالم باشد اسمی دیگر
مسمی شد و این اسماء غیر محصورند اینجا بر سه اسم اکتفا کرده آمد و الا محیی و ممیت و باسط
و قابض و ضار و نافع و باری و خالق و رازق و ناصر و شافی همه از همین باب است و حقیقت
تعیین آن سه آنست که بنده گناهی کرد و نفس ناطقه او روح گناهی در بلعوم خود فرو برد و
بکیفیتی خبیثه منکشف شد یعنی مگر آدمی غذای کرمی فرو برد و محموم گردد پیدا از آن بر دان از
سه حالت بیرون نیست یا این است که کیفیتی دیگر پیدا شد ضد کیفیت اول که ازاله کیفیت اولی کند
پس بنده از ارتکاب ذنوب رجوع کند بجانب قدس و بقصد جود انوار ملکیه سو تطلع نماید و از
ذنوب گذشته ندم و اقلاع پیش گیرد پس خدای تعالی بروی کیفیتی که ضد گناه بود افاضه
فرماید و این مانند تناول شربت بارد است محموم را یا وقت انتشار روحانیت فیضی
از ملاء اعلی فرو ریزد که آن ذنوب از نفس ناطقه او بیفشاند و محو سازد و آن مانند نزول

آفتابست

آفتابست در بروج شتویه و تبدل هوا بسبب دیگری و شفا یافتن محموم بغیر فعل و قصد خود یا این
است که باقی ماند بر کیفیت خبیثه تا وقتیکه این نسمه از بدن جدا شود و قوت ملکیه فی الجمله متنبه
گردد پس انجام آلام شدید پدید آید و آن مانند ظهور صداع و درد اعضا و کوفت خاطر و
دست و پا زدن مریض باشد از شدت حرارت پس غافر الذنب اشارت میکند بنزول فیض
او حالی از حظیرة القدس و قابل التوب اشاره مینماید بایجاد کیفیت ملکیه بعد توبه و اعمال
خیر و شدید العقاب با زاد حالت احرارست و عاقبت اضرارست بیان مینماید هامعه
ثامنه اسم نهم ذی الطول و این اشارتست بجنس دیگر از اسماء و حقیقت آن آنست که نگاه
کرده شود بصفات مدح در بنی آدم پس آنچه مورد مدح میشود او را برای خدای تعالی اثبات میکنند
باعتبار منشا بهت آثار او با آثار صفات مستعمله ایشان و لیس کمثله شیء تریاق سم تشبیه
گردانند غنی و ملک و قریب و علی و عظیم و حلیم و امثال آن از همین جنس است پس ذکر ذی الطول
از میان این جنس تمام این جنس را می فهماند هامعه تاسعه اسم دهم لا اله الا هو و این اشاره
است بجنس دیگر از اسماء که آنها را بسلبیات تعبیر کنند و آن آنست که بصفات ذم از بنی آدم نگاه
کنیم یا صفاتی که بسبب تجسم و تحیز و احتیاج و ضعف پیدا می شود و آنرا از جناب الوهیت نفی کنیم
لاشریک له و لا ولد له و لا والد له و لیس بجسم و لا جوهر و لا عرض و لا یشابه شیئا و لا
یماثل شیئا از همین باب است پس ذکر این صفت تمام این جنس را اشارت میتواند شد هامعه عاشره
اسم یازدهم الیه المصیر است و این اشارتست بجنس دیگر از اسماء و آن آنست که خدای تعالی را افعالست
در دنیا و افعال دیگر است در آخرت چون از جلباب بدن عریان شویم در برزخ برسیم معامله دیگر پیش
آید و چون از قبر برخیزیم ارواح و اشباح مزدوج شوند و قوی متعالیه بقوت و تاکد درین اجساد
حلول نمایند معامله دیگر در رسد باعتبار این افعال وصف کرده میشود خدای تبارک و تعالی بهمان اوصاف
دیگر الیه المصیر اشاره اجمالیست باین جنس از اسما مالک یوم الدین نیز اشارتست اجمالیست بآن
هامعه احدی عشر این آیه ذکر ملکی اولیست که معرفت ایشان بجمله اسماء الهیه رسیده است

وجمیع اسماء الٰهیه متخلق شده اند باعتبار تحقیق و تثبیت غیر ایشان تلاوت آن نمیتوانند کرد و کسیکه
مستعد آن است او را اگر بتلاوت این آیه راه نمیدید بجانب کمال مطلق و ازین آیه نوعی از استنباط
انسان کامل بالفعل نمیتوان شناخت و چون ملاء اعلی و ملاء سافل عظم این آیه من حیث
الاجمال تحقیق کرده اند مانع باشد از مکائد شیاطین و لطمات سود مثل سحر و چشم زخم و وسیله
باشد برای استحضار رحمة الٰهی و کفایت مهمات و توسیع رزق و رفع مصیبت و عظم جاه چنانکه
آیة الکرسی سر سهین خواهد دارد و ازینجا شخص فطن میتواند شناخت سر حدیث اعظم آی القرآن
آیة الکرسی بسم الله بابنا تبارک حیطاننا یس سقفنا کهیعص کفایتنا حمعسق
حمایتنا ترجمه بسم الله دروازه ماست و سوره تبارک دیوارهای ماست و سوره یس سقف خانه
ماست و کلمه کهیعص کفایت مهمات ماست و کلمه حمعسق حمایت ما راست از آفات هامعه
اولی حق تعالی در سور و آیات قرآن خواص عجیب نهاده است و العلماء لهم جزائهم هر آیتی و سورتی
را برای مهمات تعین کرده اند و علم خواص القرآن ازینجا منشعب شده است از ملاء اعلی پس ملاء
سافل تعظیم جبلی می آیند و از سر هیبت و طبیعت بر حسب مراد تلاوت کننده ساعی میشوند و لطلبه شیاطین
از عظمت این مکیر نزند و دست و باکم نمیکنند چنانکه در حدیث صحیح آمده است لا یستطیعه البطلة
ولا یجاوزه بر ولا فاجر و حکم این هر سوره و هر آیه حکم افسون و رقی است که بنی آدم در هر عصر و عصر
آنرا عمل میکنند و آثار و فواید مشاهده مینمایند هامعه ثانیه نکته در تعین بعض آیات برای بعض
مهمات اطلاع است بر صورت مثالیه که از آثار تلاوت آید در نظر عارف پیدا می شود و لاجله آن
بر طبع کلمات بسیط او خواهد بود پس نظر میکنند در الصورت مثالیه آنچه شبیه است بسعادت مشتری
او را در منسوبات مشتری بکار میبرند و این فقیر را معلوم شده است آیه الله لطیف بعباده یرزق
من یشاء و هو القوی العزیز بسعادت مشتری شبیه تر است و آنچه بسعادت شمس نزدیک تر است او را
در منسوبات شمس استعمال مینمایند بر این فقیر منکشف شده که آیه رفیع الدرجات ذو العرش
یلقی الروح علی من یشاء من عباده لینذر یوم التلاق یوم هم بارزون لا یخفی علی الله

منهم

منهم شیء لمن الملک الیوم لله الواحد القهار بسعادت شمس نزدیک تر است و آنچه بسعادت
مریخ مناسب تر است در منسوبات مریخ میتوان در عمل آورد و نیز معلوم این فقیر گشته که ذو البطش
الشدید فعال لما یرید بسعادت مریخ مناسب تر است هامعه ثالثه اصل در تعین عدد و اوضاع
و هیئات خاصه بعض مناسبات است که ممد صفات ملکیه باشد یا موکد تاثیر آن صورت مثالیه
باختیار ساعات قریبه باجابت باستحضار قوت مثالیه که منبع آن تاثیر است بخصوصها و آنرا
بقرائت میدانند یا بامر دیاد هاتف و مخفی است نهایت طویل هامعه رابعه عارف کامل
گاهی متوجه میشود بجانب آیات و سور قرآن بیکدفعه و استحضار میکند جمیع خواص آنها مرة واحدة
بعد از آن که بحقیقت قرآن و عظمت آن در ملکوت آشنا شده باشد و تطلع مینماید بنور آن و
تمسک بحبل متین او پس ظاهر میشود این عارف را بعض آثار قرآن علی وجه الاجمال و آن صورت
اجمالیه را در حفظ از آیات و آنچه بخواهد از انواع التصریف صرف مینماید شیخ ازین جنس بعض
سور قرآن و آیات او را درینجا ذکر میکند فتدبر هامعه خامسه این فقره حصاری است از
دزدان و شیاطین و ظلمه داعی را باید که در وقت خواندن آن صورت احاطه نور قرآن در
خیال خود دارد و دو دست را برگرد خود بگرداند یا بعض خط کشد گرد جمعه خود و اگر بشر ظالمی برود
و خوف و سطوت او غالب آید بخواند کهیعص و مقارن هر حرف انگشتی از دست راست قبض کند
و بگوید حمایتنا و بخواند حمعسق و مقارن هر حرف انگشتی از دست چپ قبض نماید و بگوید کفایتنا
و بعد از آن چون مقابل آن ظالم آید هر دو دست بکشاید و بجانب او تف کند فسیکفیکهم
الله و هو السمیع العلیم ترجمه پس کفایت خواهد کرد ترا از شر ظالمان و او است شنوا
و دانا هامعه اولی نزول این آیه برای بشارت آنحضرت است صلی الله علیه و سلم باآنچه خدای
تعالی با آنحضرت صلی الله علیه و سلم معامله خواهد فرمود از کفایت شر اعدا و اظهار دین او بر جمیع
ادیان لیکن شیخ بنوعی از استنباطات صفت کفایت از ظالمان و باغیان مستخرج میسازد و
میدانند که بشارت کفایت آنحضرت را صلی الله علیه و سلم بسبب مأخذیت که بحقیقت مدار حکم

اوست و آن نصیب شخصی است برای ارشاد خلق و تولی او نمودن و مراد خود بر دست وی
ظاهر ساختن که ان الله بالغ امره پس حال خود و معامله الهی با خود ازین کلام می فهمد
مثل فهم حرمت ضرب از کلمهٔ و لا تقل لهما اف و لا تنهرهما و بطریق تفول که در اعمال
تصرفیه معتبر است این آیه در تمسک بعنایت الهی در باب کفایت صرف مینماید ها معه ثانیه
مشهد این آیه آنست که بحسب مصلحت کلیه ارشاد اشعه از نور عرش فرود می آید در ملاء اعلی و از ینجا
بملاء سافل و از اینجا در عالم شهادت پس تصرف مفیر باید بالهامات و احالات اینها اعمی
منصور سازد تا غالب شود و کید اهل بغی مدافعه نماید و ملائکه سافله ملهم ساختن
بنصرت او و خواطر بنی آدم برای او مشغول گردانیدن و مانند آن و چون این مشهد تمام شود
بر عارف حق سبحانه باعتبار ظهور بتدلی کل بذات خود دفع شرایشان فرماید نه بالهام ملائکه
و الخ در حدیث آمده اللهم انا نجعلک فی نحورهم از همین مقام است و این مشهد کفایتی
است که از نور عرش منخیزد و اما کفایتی که از مقام تدبیر فرو میریزد برای تقریب عالم بخیر مطلق
بنای او بر رعایت ملکیه بر انفار هر مستعد آنچه مستعد اوست و آنچه در اصل فطرت او محتوم
است ها معه ثالثه این آیه انفع اشیاست در طلب کفایت از شر اعدا اگر داعی ذو خطر است
از صلوة بطور صلوة تسبیح این اسم در چهار رکعت سیصد بار بخواند و یا در دو رکعت در
هر رکعتی پنجاه بار بخواند و اگر ذو خطر از دو است بگذر او یکبار در هر روز بخواند تا هفت روز و اگر میسر
نشود بعد از اسم کافی یکصد و یازده بار بخواند ستر العرش مسبول علینا و عین الله ناظرة
الینا بحول الله لا یقدر علینا و الله من ورائهم محیط بل هو قرآن مجید فی لوح محفوظ
ترجمه هرچه عرش فرو هشته است بر ما و چشم عنایت خدا بیننده است بسوی ما بمدد خدا قدرت
یافته نخواهد شد بر ما بعد از ان شیخ تلاوت میکند آیه و الله من ورائهم محیط یعنی خدا
از جانب خلف ایشان بایشان احاطه کننده است بلکه این کتاب قرآنی است با عظمت در لوح
محفوظ نوشته شده ها معه اولی نور عرش که بیان آن گذشت سبیل سبیل از راه الهامات

ملاء

ملاء اعلی بر اهل ارض میریزد و بسبب حلول آن نور اصلاح دنیا و دین ایشان بوجود می آید
شیخ آن نور را در صورت ستر تخیل مینماید و بان ستر مستتر میگردد از اعین حاسدین
و باغین و نکته در تخیل آنست که قوت خیالیه و وهمیه همه تابع عقل شوند و طلب بعزیمت
قویه واقع شود مقصود اینجا تحصین است و طلب تحصین بتخیل ستر اتم و ابلغ باشد و لهذا
میگوید ستر العرش مسبول علینا ها معه ثانیه حفظ خدای تعالی و کلایه او از عرش گذشته
بر ملاء اعلی عبور نموده متوجه بان بنده میشود و بالهامات و احالات در ملاء سافل این بنده
تصرف فرموده اتمام مراد خود مینماید شیخ این حفظ را بصورت تحدیق نگهبان متاع در متاع
و نگاه متوجه شدن بسوی او تخیل میکند برای آن دو وجه که در نور عرش تقریر کردیم لهذا میگوید
و عین الله ناظرة الینا ها معه ثالثه شیخ سوم بار آنچه در لفظ است و عین مندرج ساخته
بود آشکار مینماید و مقصود را روشن تر تقریر مینماید که بحول الله لا یقدر علینا از برای که
تثلیث در دعا مستحب است و تکرار طلب مهیج عزیمت است و قوت عزیمت جان است روح دعا و مراد
ها معه رابعه این کلمات احتمال دو وجه دارد یکی آنکه سابق بر شیخ منکشف ساخته باشند که تولی
خطیر از ینمو طن متوجه او شده است و آن تولی شدن شعاع شمس در صمیم فؤاد او در آمده است الحال متوجه
میشود بان سر مکنون و نفس خود را بان سه کلمه میجنبانند و آگاه میگردانند و آخر اینجا مع همت می گرد
و اعتصام بان مینماید دوم آنکه طلب میکند بطریق جزم و تاکد عزیمت و بر یقین از وقوع آن و حسن
رجاء در قبول و عکس صیغه خبر برای این نکته اختیار مینماید و طلب را در رنگ خبری آرد و آنچه از مقامات
شیخ دانسته شد مؤید همان وجه اول است ها معه خامسه و الله من ورائهم محیط نزول
در باب کفار مکذبین است و وعید شدید است ایشان را بانواع عقاب لیکن شیخ ازین کلمه نوعی
از استنباطات احاطه حق بجمیع مخلوقات خود از جهت علم و کفایت و حفظ میفهمد و این کلمه را سلسله
جنبان آن تجلی معنوی میگردانند ها معه سادسه بل هو قرآن مجید فی لوح محفوظ اصل مفاد این
کلمه بیان حقیقت قرآن عظیم و رد کفار مکذبین است اما شیخ بوجهی از استنباطات درین کلمه نظر بست

اسم اعظم
حصار
بسم الله بابنا

را نسخه شود که ظل نزول قرآن است بر سید البشر نمونهٔ وحی است بر افضل انبیا علیه و علیهم الصلوات
والتسلیمات می اندازد و آنرا در زمن خود مستحضر میسازد و بآن در طلب تحصین کار سیف مانند بر آنکه
اسم الله سعد السعودات و کیمیای قوت و اسم اعظم است در هر امری و که بوی تمسک نمایند نافع و مفید
باشد هامعه سابعه این فقره حصاریست بلیغ از چشم زخم و سحر و آسیب جن و هر لطمه بدکه
باشد چنانکه بسم الله بابنا حصاریست از شر آفات دزدان و ظالمان و نکته در اینجا آنست
که انجا قرآن عظیم که بمنزله محسوس است آورد و تخیل صورتی نمود که در حفظ از آفات محسوسه بکار
آید و اینجا نور عرش الهی یعنی بسم الله در آرد و آن امر خیالی است و در کریستر و حایل از مثل چشم
زخم پناه میدهد اینجا باید دانست که صور مثالیهٔ آیات و ادعیه بسبب اختلافات کلمات و
تخیلات که در ضمن آن کلمات بخاطر میرسد مختلف میگردد فالله خیر حافظا و هو ارحم الراحمین
ترجمه خدایتعالی بهتر است از روی نگاهبان بودن و او مهربانترین مهربانان است هامعه
اولی این کلمه آنست که حضرت یعقوب علیه السلام بدان تکلم کرده اند وقتی که بنیامین را به برادران
او سپردند و ازیشان در باب محافظه او عهود محکم گرفتند باز نسبت توکل از باطن حضرت
یعقوب جوشش زد و آن سبب ظاهری که بجهت حقارت دیدند و از ان حسابی نگرفتند و کار خود
تفویض بحضرت ربوبیت نمودند و بحفظ و کلاءت متمسک شدند هامعه ثانیه شیخ بنوعی از استنباط
حالی از احوال صوفیه که در ضمن تلاوت این آیه میفهمد و آن منبه است بر اسباب ظاهره و بچشم حقارت
نگریستن آنرا و از ان اسباب بجانب حفظ الهی گریختن و ترک همه نموده بزیر حفظ ایزدی پناه جستن
و تلاوت این آیه او تحقیق این حالت دلالت میکند و توکل که کامن است در قلب شیخ میجنباند
و بر روی کار می آرد اینحال مشهود این آیه است و مدلول اوست نزدیک بمدلول احوال هامعه
ثالثه این کلمه انفع سببیست در باب حفظ نفس و اولاد و اموال از متوقع پس اگر شخصی خواهد که
متاع همه او از کرم محفوظ ماند و یا از شر دزدان مامون باشد در مربع آنرا نگیر کنند و بر کاغذ
یا بر سفال پارهٔ و آنرا در متاع خود نگاهدارد و اگر شخصی در راه خوف قاطع طریق یا دزد داشته باشد

بانظار

الکرسی

بانظار میخواهد که بروی تعدی کند اگر در نماز حلاوت بیشتر می یابد بر صفت صلوة تسبیح چهار رکعت
بگذارد و این کلمه سه صد بار در آن بخواند و اگر در ذکر بیشتر لذت دارد یکهزار و یکبار ختم
این کلمه بکند اگر تواند یک هفته هر روز همین ختم بخواند در بهترین ساعات مثل لیل یا وقت
زوال یا بعد عصر یا پیش از طلوع آفتاب والله اعلم ان ولیی الله الذی نزل الکتب و هو یتولی
الصالحین ترجمه هر آینه کارساز من خداست آنکه فرود آورده است قرآن را و کارسازی
میکند شایسته کاران را هامعه اولی این کلمه آیتیست که خدایتعالی حضرت پیغمبر صلی الله علیه
وآله وسلم امر کرد که بآن تکلم فرماید وقتیکه کفار سر بر عبادت اصنام اصرار نمودند و ترسانیدند
بآنکه این اصنام در حق شما ضرر خواهند رسانید قال الله تعالی قل ادعوا شرکاءکم ثم کیدون
فلا تنظرون ان ولیی الله الذی نزل الکتاب و هو یتولی الصالحین یعنی من از اندیشهای
بر شما نمی ترسم و از شما و از بتان شما ضرر بمن نخواهد رسید هر آینه کارساز من خداست هامعه
ثانیه شیخ ازینکلمه بنوعی از استنباط حالتی که یاد می آرد و آن حالت آنست که اعدا غالب شوند
و اسباب قهر این شخص جمع نمایند و بسیج به ازاضرار او باز نمانند و وی بدل خود بجانب ولایت
الهی گریزد و در جمیع حوائج اعتماد بر وی کنند بحیثیکه غیر قدرت وجود به موثر نداند و جمیع کارهای
خود به وی طلب منافع و هم دفع مضار با و تفویض نماید و خود که در دست ولایت ایزدی بمنزله
طفل در محجر مرضع یا میت در دست غسال تصور کند شیخ ازینکلمه این حال که سوک میکند و دل خود که
برای آن میجنباند تا باستعاذه اقرب باشد هامعه ثالثه اولی و اعظم تولی انزال کتاب و ضرب
شرا نیست زیرا که مقصود بآن تولی صورت نوعیه انسانیست و فایده آن تمام است در دنیا و
آخرت پس ذکر تنزیل کتاب پیش نظر عارف مصور میگرداند تولی از دو یقین المقام خاطر عارف
را مصور و منیا زد هامعه رابعه تولی که از موطن تدبیر منجر دنبالی آن بر افنای الجنه در نفس
شخص وقت نفخ روح مضمر ساخته اند و تحقیق مضافقات او میباشد و آن تمام است در حق
صالح و فاسق و تولی که از موطن تعلی منجر د نبای آن بر قبول است این شخص که از ابتدا قابل

دخول در حظیرة القدس میدانند ونقطه حبیبه بطرف او متوجه میکردد و جبلت وی کسب او مستعد فیوض
ظاهره و باطنه میشود و بعد ازان در ملائکه ندائی میکنند که الا ان الله احب فلانا فاحبوه
و از ان الهامات بر ارض نازل میشوند و کارسازی او در همه امور و حفظ او از جمیع مکاره
بظهور میرسد چون اینجا مراد همین تولی بود فرمودند و هو یتولی الصالحین ها معه
این آیة تاثیر بلیغ دارد در نفقة الغیب و تحصیل نظام بدنی و منزلی اگر داعی حلاوت
بیشتر دارد بر هیئت صلوة التسبیح بخواند و اگر لذت ذکر زیاده تر میابد بعد اسم ولی
مرتبه بعد هر نماز بخواند حسبی الله لا اله الا هو علیه توکلت و هو رب العرش العظیم
ترجمه کفایت کننده من ست خدا هیچ نیست معبودی مگر او بر وی توکل کردم و او پروردگار
عرش بزرگ ست ها معه اولی این ذکر ست که خدا تعالی با آن امر کرد پیغمبر خود وقتیکه
صلی الله علیه وسلم امت خود را دعوت میفرمود باسلام و انواع خیر و از میان ایشان جمعی
ورزیدند و تادب آنحضرت صلی الله علیه وسلم متاذی شدند پس خدا تعالی فرمود فان تولوا
فقل حسبی الله الخ ها معه ثانیه مشهد این ذکر رویة قدرت وجوبیه ست که تنها در عالم
تصرف میکند و از موطن تدلی چون الهامات فرود آید در جمیع بلاد لبات شخص حلول
از نفس و مال و ولد و جاه از جانب این الهامات منتفی نیست و اگر منتفی ست از جهة
شخص خواهد بود که مقتضی کفایت او از یک جهت کفایت شده دون جهة اخری ایشان
بیان معنی کرده شد در حسبی الله ها معه ثالثه لا اله الا هو حصر معانی دارد یکی آنکه
معبودی نیست مگر ذات حق دیگر آنکه متولی امور و غالب بر جمیع مخلوقات نیست مگر حق و این
معنی بطن معنی اول ست زیرا که انحصار عبادت نیست مگر از جهة انحصار تولی دیگر آنکه موثر
در عالم نیست مگر قهر قدرت وجوبیه تنها دیگر آنکه خالق سموات و ارض و سائر موجودات
نیست مگر الله تعالی و این بطن معنی ثانی ست دیگر آنکه تحقق حقایق اشیا بحقیقت نیست مگر
بروز حقیقت واحده در مظاهر شتی و این بطن معنی ثالث ست بالجمله مراد اینجا معنی

الحصار

الحصار تولی ست در حقیقت مدبره مستولی علی العرش الله اند در وسط حسبی الله و علیه توکلت
لا اله الا هو آورده شد تا دلالت کند برین معنی باید دانست که در قرآن عظیم لا اله الا هو
بر الوان معانی لبیب در آیه چنانکه فاعلم انه لا اله الا هو و استغفر لذنبک کنایت ست از معرفت
توحید قولی و در آیه ذلکم الله ربکم لا اله الا هو خالق کل شیء فاعبدوه اشارت ست بتوحید
خلق و لله ملک السموات والارض کاهی بمعنی ترغیب نصرت ست و کاهی بمعنی ترهیب از
عقوبت و این یکی از غرائب قرآن عظیم ست فتدبر ها معه رابعه علیه توکلت در صورت
خبر ست و بمعنی انشاء صفت اعتماد گویا این کلمه عنوان حالت ست و شقیق اوست
چنانکه احراح عنو و جمع صدر و شقیق اوست که هر دو از یک منبع میجوشند و با یکدیگر متلازم
اند پس این کلمه عارف را بحقیقت انصرام آشنا میسازد چنانکه در مجاری عرف اراح بروح
صدر دلالت مینماید ها معه خامسه و هو رب العرش العظیم ایراد این کلمه نزدیک عارف
ممثل میسازد حقیقت تولی او که از تدلی اعظم میخیزد چنانکه اصولیین گفته اند که تعلیق
حکم بمشتق دلالت میکند بر علیت مبدء اشتقاق همچنان ایراد وصف رب العرش العظیم
در پیش عارف مستحضر میسازد صورت نور الهی را که بواسطه ظهور بر عرش و استیلا بر ان در عالم
منبسط میشود و ایراد لفظ عظیم برای تاکید استحضار اوست ها معه سادسه شیخ ابو الحسن
را در خواص حسبنا الله و نعم الوکیل رسالۀ نوشته مسمی بسر الجلیل فی حسبنا الله و نعم الوکیل
گفته همه در حسبی الله و اتحاد در خواص این کلمه و طریق تمسک با آن کتابت و تلاوت و استغفار نموده
و هر چه در حسبنا الله و نعم الوکیل گفته همه در حسبی الله لا اله الا هو الخ جاریست بلکه بهتر و موکد
تر از آن بالجمله برای حفظ از مضار و طلب نفقة الغیب و نصرت بر اعدا این کلمه کیمیاست عجیب
التاثیر ختم آن بعدد رزاق و بعدد کافی و بعدد حفیظ و بعدد ناصر بخوانند و بالجمله بعد هر اسمی که
مناسب حاجت باشد موثر ست بسم الله الذی لا یضر مع اسمه شیء فی الارض و لا
فی السماء و هو السمیع العلیم ترجمه تبرک میکیرم بنام خدائی که ضرر نمیکند با نام او چیزی از

مضار نه در زمین و نه در آسمان واوست شنوا و دانا هامعهٔ اولی اینکه دعائیست که آنحضرت
صلی الله علیه وسلم درباب وی فرموده اند هرکه صبح و شام سه بار آنرا گوید ضرر نرساند او را چیزی
شیخ بهائی دعا تمسک میکند در دفع مضار هامعهٔ ثانیه چون اسماء الهی در شرائع نازل شدند
تا توجه کنند عباد الله بآن وعظمت آن اسماء در ملاء اعلی ظاهر شد و ملاء سافل از ملاء اعلی
آنرا اجمالا تلقی کردند و این مبدا ظهور اسماء الهی است باز چون اهل الله توجه جستند بآن
اسماء و اکثار تلاوت آن نمودند در ذهن ایشان صورت مثالیه هر اسمی جدا جدا متمثل شد و کتبه
اعمال چون آن تلاوت در نامهٔ اعمال نوشتند و آن صورت مثالیه در صحائف منقوش ساختند
و از انجا در حظیرة القدس عود نموده مانند انتقاش صورت در آئینه دیگر و هلم جرا و درین آخر
سلطنت اسماء الهیست طبیعت عالم از اسماء الهی متاثر شد و بکار رقی و افسون تاثیرات
در عالم فاش گشت انتهاها و در دفع مضرات ارض مثل سباع و هوام و مضرات سماء و مثل
نجوم و جن میتوان استعمال کرد و برای هر مضار اسمیست خاص که دافع ضرر اوست لیکن عارف
آن اسماء را اجمالا ملاحظه مینماید و از همه دفعة واحدة متمسک میشود در دفع مضار اشاره
بهمین موقت غریبست درین دعا هامعهٔ ثالثه نکته در آنکه گفته شد لا یضر مع اسمه
و گفته نشد لا یضر من شیء آنست که در عبارت اولی وصف ذات الهی میشود و در عبارت ثانیه
وصف اسم و چون مقصود اشعاریست بآنکه علت قهر او بر مضار و بیکار ساختن مضار از ضرر
انتساب اوست بذات الهی واجب شد اختیار اولی هامعهٔ رابعه این دعا تاثیر بلیغ دارد در حبس
هر مضار از ضرر او مثل سبع و حیه و آب سرد به نسبت مبرود و آب گرم به نسبت محرور و دواء
و غذائی که احتمال ضرر او یا احتمال عین بروی باشد در روز باشد و او جاع و اورام و امثال
آن و شخص برخود که از وی خوف وقاحت داردی باید که این دعا سه بار یا هفت بار بخواند
و بانچه از وی میترسد دم کند یا بجانب او پف کند و اگر حاضر نباشد صورت او بسوی در خیال حاضر کند
و به نیت او مکرر بخواند و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم توجمه طاقت باز گشتن نیست و

توانائی

و توانائی کار کردن نیست الا بمدد خواهی بلند قدر بزرگ مرتبه هامعهٔ اولی این کلمه مشتمل
بر معرفتی است عظیم و آن معرفت آنست که چون طبایع موجودات بالوازم و مقتضیات
آنها موجود شد مهر سو مبدا دیگر بار او سپرد گرفت تا اینهمه را التشبیه و مهر بخیر مطلق لیس لطف و
فیض در هر طبیعتی تصرف فرمود پس در عالم خوارق عادات نا مالوفه پدیدار گشت و بحقیقت
آن نیز عادتیست از عادات و این معنی در جمیع ازمنه و در جمیع ملل جاریست هامعهٔ
ثانیه چون عارف اینجا در نفس خود منقش میکرداند یعنی هم عقل او این را میفهمد و هم خیال
و هم وهم انرا مطاوعت مینماید جلب میکند اینجا تاثیری در عالم و آن باز ماندن بالجمله
ملاحظات اوست از تاثیر جنانکه دانسته باشی که اعتقاد در بسیاری از ملابسات اثر میدهد و
اینجال و اعتقاد بمنزلهٔ دعای داعی باشد و طلسم طلسم کننده در جلب فیض مخصوص از مبدا
نیابتی و این معنی در معاد واضح تر ظاهر شود نهذا لا اله الا الله و لا حول و لا قوة الا بالله
که انفاس نداز نفس قائل خود معاصی را و آن معاصی از سلسلهٔ عقاب باز میدارد و اشارت
بهمین نکته است در حدیث لا حول و لا قوة الا بالله کنز من کنوز الجنة و هم چنین
امید مغفرت و شناختن آنکه خدا تعالی غفاریست بعضی گناهان را از نفس این شخص می
افشاند هامعهٔ ثالثه این کلمه تاثیر بلیغ دارد در رد سحر و رد عین و رد رجعت و رد
دعای بد و همت اهل همت و هرچه بدان ماند عمیق تاثیر بسم الله الذی لا یضر مع اسمه
شیء در دفع مضار محسوس و غالب تاثیر لا حول و لا قوة الا بالله در دفع مضار غیر محسوس
جنانکه در بسم الله با بناو ستر العرش مسبول علینا تقریر کردیم اختتام مقصد تمام
شد مقصد تمامی بکعید و حتید هامعه در ضمن نوزده فقره و چون اینجا رسیدیم از شرح حزب
البحر بنوعی که اراده کرده بودیم فارغ گشتیم و الحمد لله تعالی اولا و آخرا و ظاهرا
و باطنا و ان همه از حکایات لعر و جدانیه یکدفعه مانند برق درخشید و ثانیا هرچه
بر لوح خاطر محفوظ ماند تحریر نمودیم الا قدری بحفظ حدیث و علم قرآن شعبه تعلق داشت

اگر خواهد که ... عامل شود

الحال باک نیست که بعض طرق دعوت حزب البحر که بعض مشائخ آنرا در کتب دعوت نوشته
اند حکایت کنم تا متعلقات حزب البحر را احاطه کرده باشم خاتمه جمعی از اهل دعوت
گفته اند هر که خواهد در حزب البحر عامل شود اول به نیت ادای نصاب با ترک حلالی و جمالی
و اعتکاف روز چهارشنبه و پنجشنبه و روز جمعه روزه دارد هر روز بعد از غسل یکبار و کا
یکصد و بیست بار بخواند یا دوازده روز ابتدا از فزونی نور ماه هر روز سیصد بار بخواند فقیر
گوید عفی عنه این عدد را برای آن اختیار کرده اند که درجات شمس سیصد و شصت
است در ضمن سه مثلثه یا در ضمن دوازده برج والله اعلم اگر پادشاهی خواهد که او را
زیان رساند یا در موضعی افتد که درندگان غالب باشند هفت بار این حزب را بخواند
بر دست نفث کند و دست بر تمام اعضا فرود آورد و اگر در کاری درمانده باشد باید که
در مقام خالی مصفا بعد غسل دو رکعت نماز بگذارد و بعد از سلام این حزب را پنج بار یا
هفت بار بخواند برای محبت دوازده بار یا هفت بار خوانده بر کلاب بدمد و چون به
هب لنا رسد هفتاد بار بگوید یحبونهم کحب الله والذین آمنوا اشد حبا لله و بعد از آن
بگوید خداوندا محبت فلان بن فلان در دل فلان بن فلان پدید آر و سه روز همچنین
بخواند هرگاه آن شخص بمقابل او رود قدری گلاب بر کف خود مالیده بروی خود فرود آرد
برای قهر اعدا تا دوازده روز هر روز سه مرتبه بخواند چون با طمس علی وجوه اعدائنا
ما شاهت الوجوه برسد هفتاد بار بگوید یا قاهر ذو البطش الشدید الذی لا یطاق انتقامه
بعد از آن بگوید خداوندا فلان را بقهر خود مبتلا گردان و چشم و گوش و زبان او را بسته
گردان فقیر گوید عفی عنه شخصی که دشمنی در دین داشته باشد برای او شاهت الوجوه
مناسب تر است و شخصی که دشمنی او از جهت امور دنیا بود الطمس برای او لایق تر است برای
شفاء دوازده روز هر روز دوازده بار بخواند چون به بسم الله الذی لا یضر مع اسمه
برسد هفتاد بار بخواند وننزل من القرآن ما هو شفاء ورحمة للمؤمنین یا شافی شفا

بخش

لحفظ من اصحاب السباع

للمحبة

للمحبة

لقهر الاعداء

لشفاء المریض

بخش فلان را بجهت تسخیر سلاطین و امرا دوازده روز هر روز دوازده بار بخواند چون بیامن
بیده ملکوت کل شیء برسد هفتاد بار بخواند یا عزیز بعد از آن گوید عزیز گردان مرا در چشم
فلان ابن فلان پس از آن سه بار انا انزلنا بخواند بعد اتمام دعوت هرگاه بخانه او
رود این حزب را یکبار بخواند بجهت ایمنی راه و سلامتی سفر قبل از آنکه مسافر شود سه روز
با صوم و شرائط دعوت هر روز دوازده بار بخواند و چون به بحول الله لا بقدر علینا برسد
هفتاد بار یا حفیظ احفظنی من جمیع البلیات یا ارحم الراحمین بخواند بعد از آن در وقت
روان شدن و فرود آمدن و محل خوف یکبار میخوانده باشد بجهت حفظ کشتی پیش از آنکه
سوار شود سه روز هر روز هفده بار بخواند چون بسخر لنا برسد هفتاد بار یا حفیظ
احفظنی من جمیع البلیات یا ارحم الراحمین بخواند و بگوید خداوندا خود را و مال و اسباب
و رفیقان خود را امانت می سپارم بتو بخیریت بساحل رسان بعد از آن در کشتی هر صبح
وقت این حزب را یک ورد خود سازد و اگر طوفان بیاید تا آن زمان که طوفان فرو نشیند
بخواند بجهت توانگری تا سه روز هر روز بیست بار بخواند چون بانشر علینا من خزائن
رحمتک برسد هفتاد بار یا غنی اغننی و یا رزاق ارزقنی رزقا طیبا واسعا بغیر حساب
بخواند و هر روز هفت درویش را نان و شیرینی بوسع خود بدهد تا ابواب فتوح بروی گشاده
گردد و بجهت ادای قرض تا سه روز چهل و سه هر روز پانزده بار بخواند چون بالفقر تا برسد هفتاد
بار بگوید اللهم اکفنی بحلالک عن حرامک واغننی بفضلک عمن سواک و اطعنی عمن
معصیتک بجهت گشایش بخت دختران بر آب باران یا بر آب چاه که بشب کشیده
باشند تا سه روز هر روز سی بار بخواند چون به هب لنا من لدنک برسد یا فتاح را هفتاد
بار بخواند بعد از آن بآن آب آبدست و پای او شسته آب را بجای پاک اندازد که پای کسی
بر او نرسد و القتال فی وجه العدو و فی الحرب حم لا ینصرون وقد کان رسول الله صلی الله علیه وسلم
یقولها لصحبه فی بعض غزواته و یامر بها اصحابه و کان حبیب بن سلمة یحب اذا لقی العدو ان

للامن فی السفر

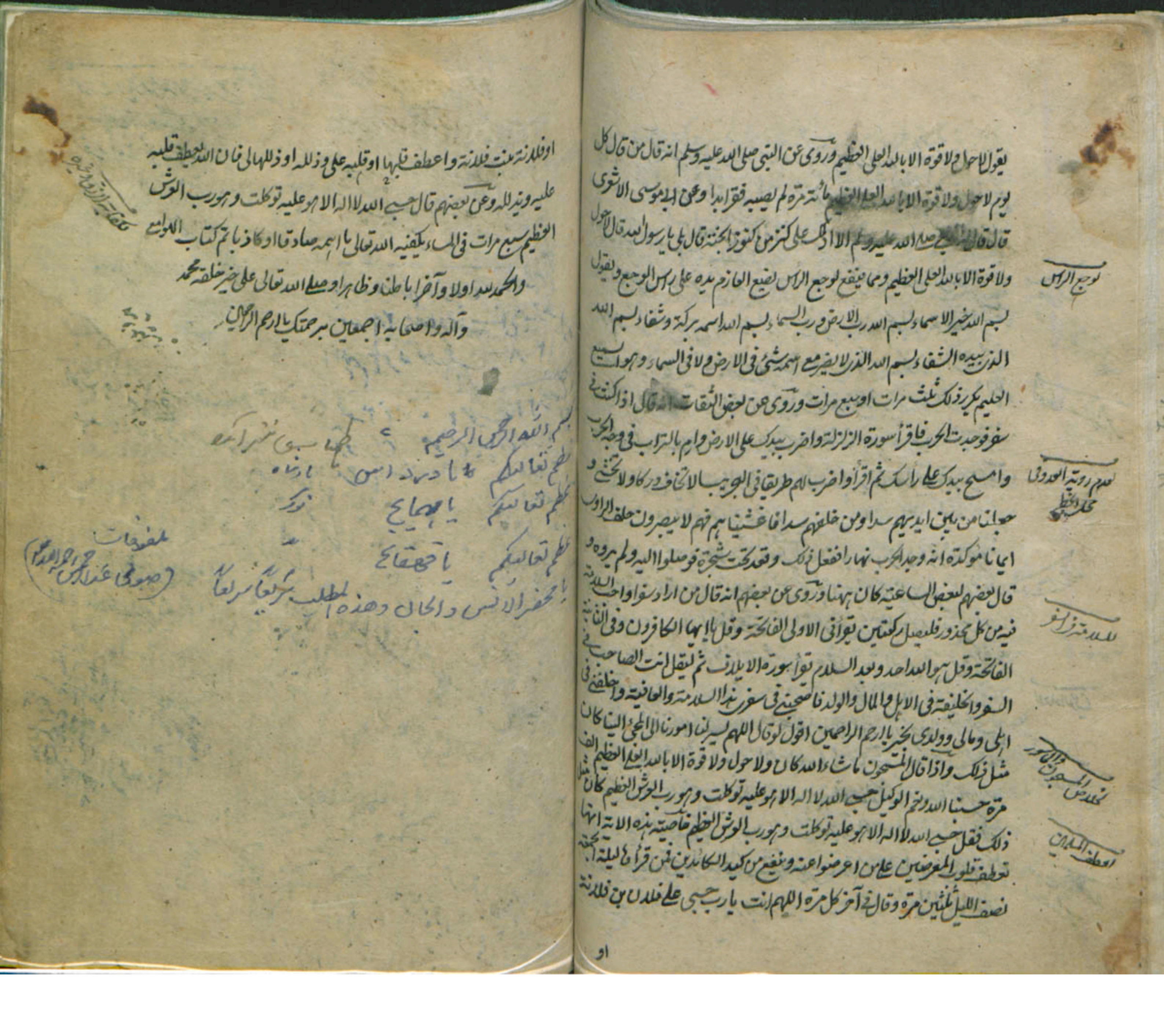
لحفظ النفس فی البحر

لسعة الرزق

لاداء الدین

للنکاح ... و حفظها

[illegible]



يقول لا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم وروی عن النبي صلی الله عليه وسلم انه قال من قال كل
يوم لا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم مائة مرة لم يصبه فقر ابدا وعن ابي موسی الاشعري
قال قال النبي صلی الله عليه وسلم الا ادلك علی كنز من كنوز الجنة قال بلی يا رسول الله قال لا حول
ولا قوة الا بالله العلي العظيم ومما ينفع لوجع الراس يضع العازم يده علی راس الوجع ويقول
بسم الله خير الاسماء بسم الله رب الارض ورب السماء بسم الله اسمه بركة وشفاء بسم الله
الذي بيده الشفاء بسم الله الذي لا يضر مع اسمه شيء في الارض ولا في السماء وهو السميع
العليم يكرر ذلك ثلث مرات او سبع مرات وروی عن بعض الثقات انه قال اذا كنت في
سفر فحدث الحرب فاقرأ سورة الزلزلة واضرب بيدك علی الارض وارم بالتراب في وجه الحرب
وامسح بيدك علی راسك ثم اقرأ واضرب لهم طريقا في البحر يبسا لا تخاف دركا ولا تخشی و
جعلنا من بين ايديهم سدا ومن خلفهم سدا فاغشيناهم فهم لا يبصرون حلف الراوي
ايمانا موكدة انه وجد الحرب نهارا ففعل ذلك وقعد تحت شجرة فوصلوا اليه ولم يروه و
قال بعضهم لبعض الساعة كان ههنا وروی عن بعضهم انه قال من اراد سفرا واحب السلامة
فيه من كل محذور فليصل ركعتين يقرأ في الاولی الفاتحة وقل يا ايها الكافرون وفي الثانية
الفاتحة وقل هو الله احد وبعد السلام يقرأ سورة الايلاف ثم ليقل انت الصاحب في
السفر والخليفة في الاهل والمال والولد فاصحبني في سفري هذا السلامة والعافية واخلفني في
اهلي ومالي وولدي بخير يا ارحم الراحمين اقول لو قال اللهم يسر لنا امورنا الی المجيء الينا كان
مثل ذلك واذا قال المسجون ما شاء الله كان ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم الف
مرة حسبنا الله ونعم الوكيل حسبي الله لا اله الا هو عليه توكلت وهو رب العرش العظيم كان مثل
ذلك فقل حسبي الله لا اله الا هو عليه توكلت وهو رب العرش العظيم خاصية هذه الاية انها
تعطف قلوب المعرضين علی من اعرض عنه وتنفع من كيد الكائدين فمن قرأها ليلة الجمعة
نصف الليل ثلثين مرة وقال في آخر كل مرة اللهم انت يا رب حسبي علی فلان بن فلانة

او

لوجع الراس

للسلامة في السفر

لعطف السلطان

او فلانة بنت فلانة واعطف قلبها او قلبه علي وذلله او ذللها لي فان الله يعطف قلبه
عليه ويذلله وعن بعضهم قال حسبي الله لا اله الا هو عليه توكلت وهو رب العرش
العظيم سبع مرات في الليل يكفيه الله تعالی با اسمه صاد قاد وكاذبا تم كتاب اللوامع
والحمد لله اولا وآخرا باطنا وظاهرا وصلی الله تعالی علی خير خلقه محمد
وآله واصحابه اجمعين برحمتك يا ارحم الراحمين

بسم الله الرحمن الرحيم

وفع بواسیر اگر دست

وبا پای خوک زنده را بندد

[illegible] آن خوک را بسوزانی کنند

[illegible] بران سوزانی نهند بواسیر

[illegible] دوا بهتر از همه دوا است تحفه

فیما یفید لدفع وزغ البراغیث

والبعوض وغیره در بعضی کتب

خواص مذکور است اگر کسی

بوقت خواب جای را آب کند

و بر بالین نهد و سه بار سوره

[illegible] بخواند و هر بار بران دمد

[illegible] بران حوالی باشد خود را در

وعن بعض العلماء لدفع

[illegible] اگر ابجد [illegible] بنویسد الراغیث

چون مورد دم [illegible]

خوابند [illegible] داخل

انجا نشود تحفة المومنین

[illegible]

بشرط ان لا یقتل منهم شیئا ۱۲ اوایة الفواید

اگر زنی آیة کریمه بر حجری فرو نقشی

باشد بخواند و بدمد زود بعد عا

فرو نشانه شود و صیغة فلن

ابرح الارض حتی یاذن

لی ابی او یحکم الله لی

وهو خیر [illegible]

الحاکمین

نسخه ورقان رنگها خوب

زنجبیل و لونگ مرتحان دارچینی

بهمه مقدار گرفته در روغن کنجد خلط کرده

بر گیسها و [illegible] ساز و نفعی که حاصل آید

رنگ می ماند

وفات مرحوم کاکوجان پدر محمد [illegible]

شنبه ۲۹ رمضان قبل عید فطر

اللهم اغفر له و ارحمه ۱۳۰۸

جمعه ۳ حوت ۳ ۲۱ رمضان

[illegible] هوکی جهان از [illegible]

مرحوم [illegible] برادر [illegible]

اگر سوره الم نشرح بکسی هفت بار خوانده

بدمد زود بعد عا فرو نشسته شود

یا [illegible] یا [illegible]

یا خارج یا باقی لا افنی

یا مسبب الاسباب یا مفتح الابواب

یا کافی یا حی

۱۳۰۸

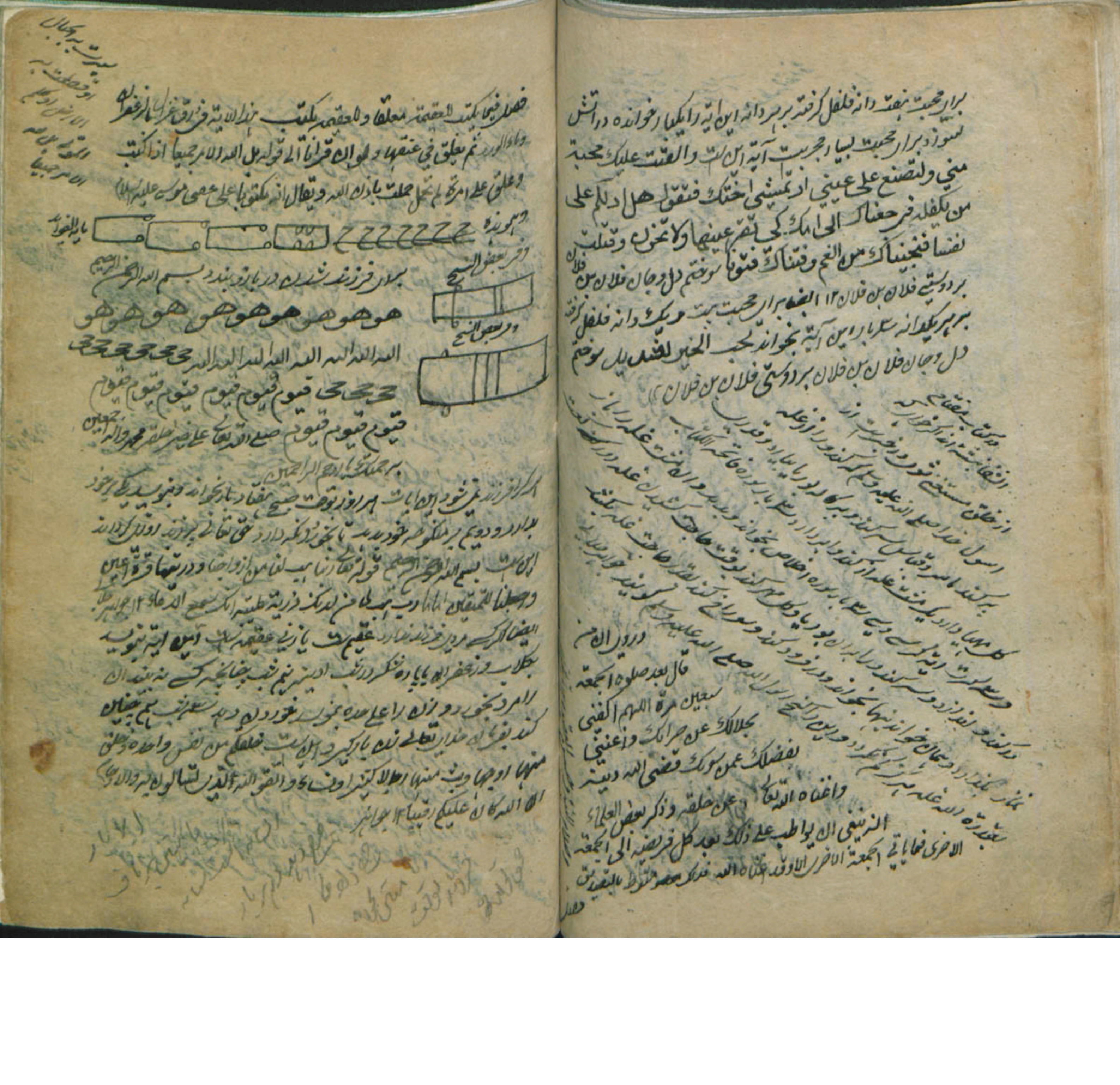
۱۳۲۸

[illegible]



در خصوصیات بونیه مذکور است
که هر که هفت نوبت سوره
شعرا را بخواند بنام گریخته زود
باز آید ۱۲ اصل الامان

دیگر چون این آیه الله نور السموات
والارض الی قوله بغیر حساب بر خرقه
کبود بزعفران و گلاب نویسد و هم
غایب و مادر او نیز نوشته و در خانه
بر باد او بیرد روز مراجعت نماید جواهر



برای محبت هفت دانه فلفل گرفته بر هر دانه این آیه را یکبار خوانده در آتش بسوزد برای محبت بسیار مجربست آیه این است والقیت علیک محبة منی ولتصنع علی عینی اذ تمشی اختک فتقول هل ادلکم علی من یکفله فرجعناک الی امک کی تقر عینها ولا تحزن وقتلت نفسا فنجیناک من الغم وفتناک فتونا سوختم دل و جان فلان بن فلان بر دوستی فلان بن فلان ۱۲ ایضا برای محبت بیست و یک دانه فلفل گرفته بر هر یک دانه سه بار این آیه بخواند یحبونهم کحب الله ... بسوختم دل و جان فلان بن فلان بر دوستی فلان بن فلان

[illegible]

و در روز الاثنین

قال بعد صلوة الجمعة سبعین مرة اللهم اکفنی بحلالک عن حرامک واغننی بفضلک عمن سواک قضی الله دینه واغناه الله تعالی عن خلقه وذکر بعض العلماء انه ینبغی ان یواظب علی ذلک بعد کل فریضة الی الجمعة الاخری فما یاتی الجمعة الاخری الا وقد اغناه الله فذلک مجرب ...

فصل فیما یکتب للعقیمة معلقا وللعقیم یکتب هذه الآیة فی رق غزال بالزعفران وماء الورد ثم یعلق فی عنقها ولو ان قرانا الی قوله بل لله الامر جمیعا اذا کتب وعلق علی امرأة لم تحمل حملت باذن الله و یقال انه مکتوبا علی عصی موسی علیه السلام

و هو هذه ... یا الله

و در بعض النسخ

و در بعض النسخ

برای فرزند شدن در بازو بندد بسم الله الرحمن الرحیم

هو هو هو هو هو هو هو هو

الله الله الله الله الله الله الله الله حی حی حی حی حی حی

حی حی قیوم قیوم قیوم قیوم قیوم قیوم

قیوم قیوم قیوم صلی الله تعالی علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین برحمتک یا ارحم الراحمین

اگر او را فرزند نمی شود ...

[illegible]

الا الله کان علیکم رقیبا ۱۲ جواهر

ایضا این تعویذ را بر کتف نویسند و عقیم را بدهد تا چون از حیض پاک شود
بنویسد و بخورد و با وی وطی کند حمل گیرد ان شاء الله یا ذی العرش الکریم و الملک
القدیم یا الله یا رحمن یا رحیم یا ستار یا غفار یا اله یا احد یا صمد و صلی الله
علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین ۱۲ الاحوار [illegible]

بجهت الوهم فی خرکوش الانجیر تناول کنند
در حال آبستن گردد و مجرب [illegible] اورا
درین باب بسیار موثر است

فسل الله تعفی علی الجبل [illegible]
[illegible] علی [illegible] الله علیم [illegible]
وما الورد [illegible] الکبیر المتعال
وما تغیض الارحام وما تزداد [illegible] بمقدار
عالم الغیب والشهادة [illegible]
[illegible] یا [illegible]
[illegible] عیسی [illegible]
[illegible] صلی الله علیه

لاسقاط الحمل قبل المدة یکتب فی
رقعة و تعلق فی البطن مکان الا[illegible]
بسم الله و الشواف ۴ الهصم [illegible]
سنین و ازدادوا تسعا ان الله یمسک
السموات و الارض ان تزولا و لئن
زالتا ان امسکهما من احد من بعده انه کان
حلیما غفورا و یمسک السماء ان تقع علی
الارض الا باذنه ان الله بالناس لرؤف
الرحیم اللهم امسکت السماء ان تقع علی
الارض الا باذنک امسک حمل [illegible] علی
علیها [illegible] الکتاب الی ان یبلغ امده انک
علی کل شیء قدیر ۱۲ و هو من المجربات

برای فرزند که از ولادت کم برآید بنویسد میان
زنان تا تمیم کنند و زن حامله در کمر بندد تا وقتی که بچه
بیدا شود در گردن بچه بندد تا آن وقت که بکلان شود و سن
[illegible] و الشواف کهیعص ثلث مائة سنین و ازدادوا تسعا قل الله
وسلم ۱۲
اعلم بما لبثوا له غیب السموات و الارض ابصر به و اسمع ما لهم من دونه
من ولی و لا یشرک فی حکمه احدا ۱۲

للمعقود

برای دفع کرم خورنده دانه و حبوب و غیره آیه کرسی یا بسم الله بنویسد و در آن
یازده عدد سیم یا کیلیج بنویسد و در آن جا بنهد ان شاء الله دفع شود

[illegible] دفع [illegible]
[illegible] دفع [illegible]
و یا [illegible]
و من [illegible] این دعا بنویسد و بر [illegible]
[illegible] برادر محمد [illegible]
اللهم صل علی محمد و علی آل محمد و بارک و سلم اللهم یا رازق الخلق
و یا خالق الا [illegible] و یا فاطر السموات و یا منبت الزرع
فی الارض و السما [illegible] و یا مجیب الدعوات ارفع
[illegible] والهوام و الوحوش و الجراد و ارزقنا
رازق [illegible] و صلی الله علی خیر خلقه محمد
و اله و صحبه اجمعین [illegible]
الجوائح [illegible]

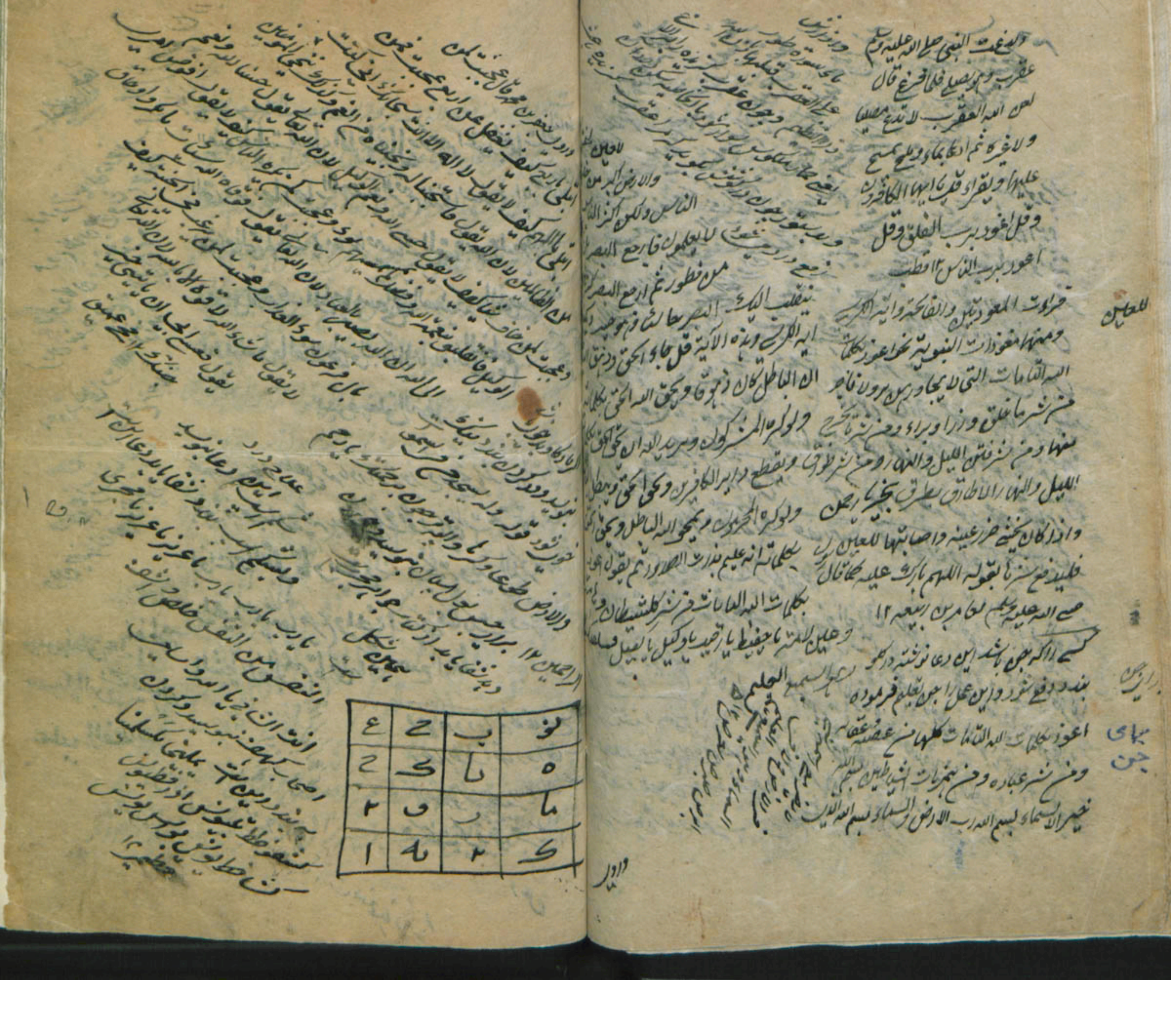
ولدفع الفار فی الزرع یکتب
السماء الکهف فی اربع قرطاس
ثم توضع فی [illegible] اربع احجار
صغیرة من الخزف ثم تدفن
تلک الاحجار فی اربع ارکان
الزرع تفر منه الفارة باذن
الله تعالی

[illegible] یکتب
[illegible] و تجعل [illegible]
هذه الکلمات [illegible] الزرع [illegible]
القصب [illegible] الجراد [illegible] اللهم صل علی محمد و علی آل
فانه [illegible] اللهم [illegible]
بسم الله الرحمن الرحیم [illegible] و ارزقنا [illegible]
محمد و سلم [illegible] علی [illegible]
[illegible] ربنا [illegible] اللهم
سمیع الدعاء [illegible] مستفیغ [illegible]
[illegible] علی سیدنا

[illegible]



لمنع الاحتلام صاحب در النظیم آورده هر که سوره نور را بنویسد و با خود
بجامه خواب برد تا آن نوشته با او بود محتلم نشود ایضا تلاوت سوره
طارق در فراش منع احتلام کند ایضا هر که بوقت خواب کردن سوره
را بخواند ایمن از احتلام و خواب بسیار پریشان دیدن تا روز فارغ بود
والا لله سوره نور و ... بماء الزمزم القطع عند شهوت الجماع



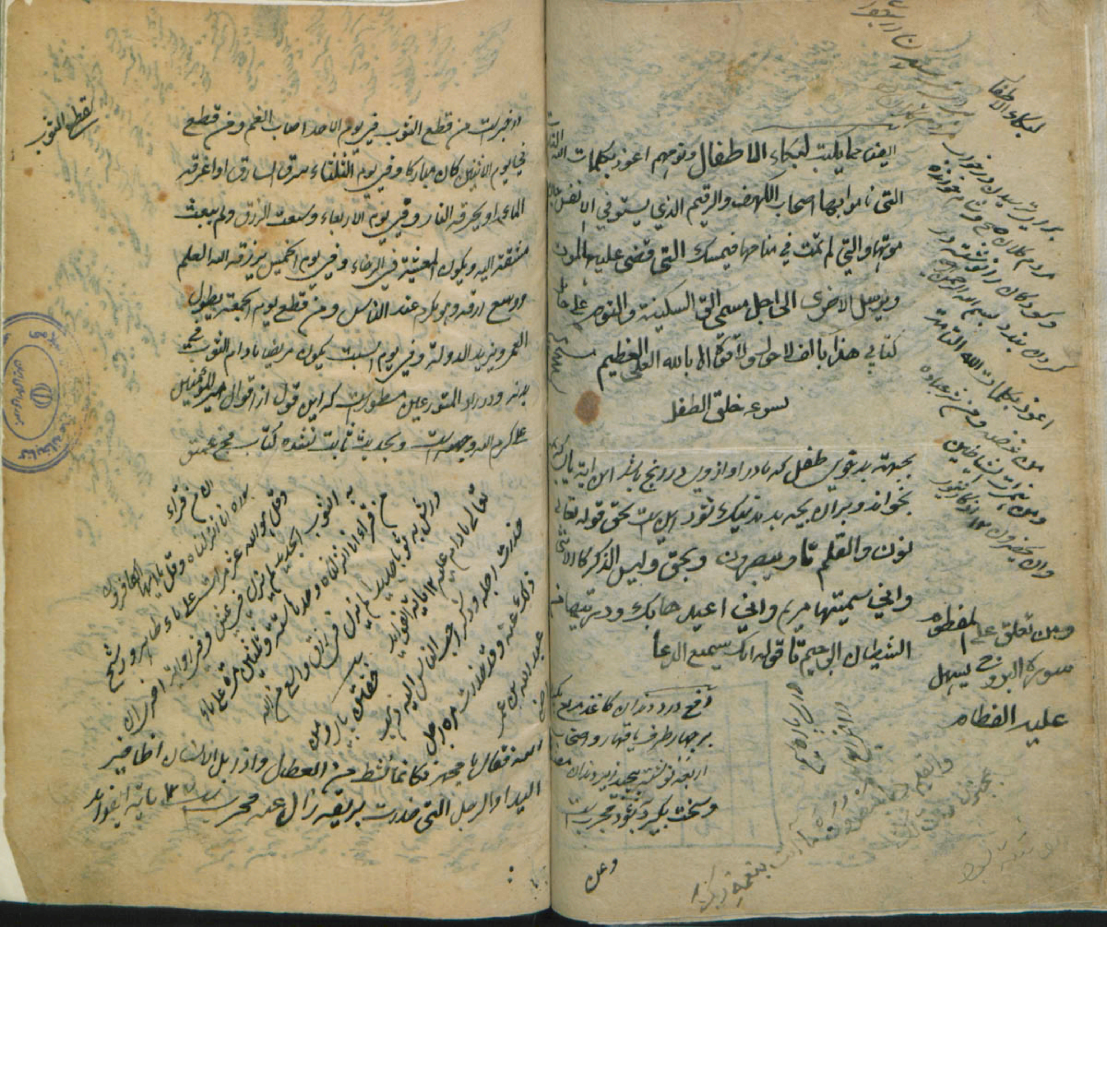
الدعوت النبي صلى الله عليه وسلم
عقرب وهو يصلي فلما فرغ قال
لعن الله العقرب لا تدع مصليا
ولا غيره ثم دعا بماء وملح فجعل يمسح
عليها ويقرأ قل يا ايها الكافرون
وقل اعوذ برب الفلق وقل
اعوذ برب الناس ١٢ قطب
قراءة المعوذتين والفاتحة وآية الكرسي
ومنها التعوذات النبوية نحو اعوذ بكلمات
الله التامات التي لا يجاوزهن بر ولا فاجر
من شر ما خلق وذرأ وبرأ ومن شر ما يخرج
منها ومن شر فتن الليل والنهار ومن شر طوارق
الليل والنهار الا طارقا يطرق بخير يا رحمن
واذا كان يخشى ضرر عينه واصابتها للعين
فليدفع شرها بقوله اللهم بارك عليه كما قال
صلى الله عليه وسلم لعامر بن ربيعة ١٢

کسی را که جن باشد این دعا نوشته در گلو
بندد دفع شود و این عمل را حضرت تعلیم فرموده
اعوذ بکلمات الله التامات کلها من غضبه وعقابه
ومن شر عباده ومن همزات الشیاطین بسم الله
خیر الاسماء بسم الله رب الارض والسماء بسم الله الذی

[illegible]

ع	ح	ب	لو
ح	ک	نا	ه
٣	ق	ر	ما
١	له	٢	ک

[illegible]



لبکاء الاطفال

ایضا حمایلیه لبکاء الاطفال ونومهم اعوذ بکلمات الله التامات
التی ... ابها اصحاب الکهف والرقیم الذی یتوفی الانفس حین
موتها والتی لم تمت فی منامها فیمسک التی قضی علیها الموت
ویرسل الاخری الی اجل مسمی الی السکینة والنوم علی صاحب
کتابی هذا بالا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم

لسوء خلق الطفل

بجهة بدخوی طفل که مادر او از وی در رنج باشد این آیه را
بخوانند و بر آن بچه بدمند نیکو شود این است حق قوله تعالی
نون والقلم وما یسطرون ... ولیس الذکر کالانثی
وانی سمیتها مریم وانی اعیذها بک وذریتها من
الشیطان الرجیم تا قوله انک سمیع الدعاء

دفع درد دندان کاغذ مربع ...
بر چهار طرف ...
اربعه ... زیر دندان ...
... تجربه

قطع الثوب

در خبر است هر که قطع الثوب فی یوم الاحد اصاب الغم ومن قطع
فی یوم الاثنین کان مبارکا وفی یوم الثلثاء سرق او اغرق فی
الماء او یحرقه النار وفی یوم الاربعاء وسعت الرزق ... یبعث
منفقة الیه ویکون المعیشة فی الرخاء وفی یوم الخمیس یرزقه الله العلم
و وسع رزقه ویکون عند الناس ومن قطع یوم الجمعة بطول
العمر ویزید الدولة وفی یوم السبت یکون مریضا مادام الثوب فی
بدنه و در اوراق المتور عین مسطور است که این قول از اقوال امیر المؤمنین
علی کرم الله وجهه است و بتجربه ثابت نشده کتبه ...

[illegible]

اما ظاهر است که نحوست بعضی ایام باخبار صحیحه و آثار معتبره ثابت است
اگر چه الیوم یوم الله والعباد عباد الله گفته اند بلکه از کتاب و سنت
و معقول ثابت شده است قوله تعالی فی یوم نحس مستمر و قد جاء عن
ابن عباس مرفوعا قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الایام کلها
لکن خلقها بعضها سعودا و بعضها نحوسا ما فی شهر الا و فیه سبعة ایام
نحسات فالیوم الثالث نحس فیه قتل قابیل هابیل والیوم الخامس نحس
فیه اهبط آدم من الجنة و فیه ارسل العذاب علی قوم یونس علیه السلام
و فیه طرح یوسف فی الجب والیوم الثالث عشر نحس قد انزل البلاء علی
ایوب و فیه سلب عن سلیمان ملکه و فیه قتل الیهود والیوم الحادی
والعشرون نحس لان الله تعالی خسف فیه بقوم لوط و مسخ النصاری
خنازیر و مسخ الیهود قردا و فیه شق یحیی بن زکریا والیوم الرابع والعشرون
نحس لان الله تعالی خلق فیه فرعون و فیه ولد و فیه ادعی الربوبیة
و فیه ارسل الطوفان والجراد والقمل والضفادع والیوم الخامس والعشرون
نحس لان فیه شق نمرود بطن بتسعین امرأة و فیه طرح ابراهیم الخلیل
فی النار و فیه عقر ناقة صالح و فیه دمدم علیهم العذاب و یوم الاربعاء
آخر یوم الشهر نحس لان الله تعالی ارسل الریح فیه علی قوم عاد و الصیحة علی